

ایمان و عمل

تالیف:
سید مهدی
علیزاده موسوی

بسم الله الرحمن الرحیم

ایمان و کفر

نویسنده:

کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام

ناشر چاپی:

دار الاعلام لمدرسه اهل البیت علیهم السلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ایمان و کفر

مشخصات کتاب

سرشناسه: علیزاده موسوی، سیدمهدی، ۱۳۴۹ .

عنوان و پدیدآور: ایمان و کفر/ سیدمهدی علیزاده موسوی؛ به سفارش گنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام

مشخصات نشر: قم: دارالاعلام لمدرسه اهل البیت (ع)، ۱۳۹۳

مشخصات ظاهری: ص.

شابک: ۹۷۸۶۰۰۷۶۶۷۰۸۸

وضعیت فهرستنویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۳۵ ۱۳۹

موضوع: ایمان (اسلام)

موضوع: کفر

موضوع: مجتهدان و علما – نظریه درباره ایمان (اسلام)

موضوع: مجتهدان و علما – نظریه درباره کفر

موضوع: سلفیه – عقاید – نقد و تفسیر

موضوع: وهابیه – عقاید – نقد و تفسیر

موضوع: تکفیر

شناسه افزوده: گنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام (نخستین: ۱۳۹۳: قم)

رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ۹الف۸ع/ ۲۲۵ BP

رده بندی دیوئی: ۴۶۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی: ۹۳۲۹۷۴۶۴

اشاره

ایمان و کفر

سید مهدی علیزاده موسوی

کنگره جهانی «جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام»

قم/ ۱۳۹۳

ص: ۳

کنگره جهانی «جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام»

قم، خیابان شهدا، نبش کوچه۲۲، پلاک۶۱۸

تلفن: ۳۷۸۴۲۱۴۱۰۲۵

ایمیل: info@makhateraltakfir.com

وب سایت: www.makhateraltakfir.com

ایمان و کفر

مؤلف: سید مهدی علیزاده موسوی

به سفارش: کنگره جهانی «جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام»

ناشر: دارالإعلام لمدرسه اهل البیت:

صفحه آرا: محبوب محسنی

ناظر چاپ: سید محمد موسوی

طراح جلد: محمد مهدی اسعدی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

چاپ و صحافی: سلیمان زاده

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

ص: ۴

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(دام ظله)

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

ریاست عالی کنگره:

عصر ما روزگارِ حوادث دردناک و پیچیده و فتنه های خطرناک برای اسلام و مسلمین است و سرچشمه آن دو چیز است: توطئه دشمنان خارجی اسلام و همکاری منافقین داخلی.

یکی از خطرناک ترین آن ها فتنه تکفیری ها و افراطیون است که اخیراً به صورت گروهی به نام داعش و امثال آن درآمده اند.

فتنه تکفیر از کجا برخاسته؟ و به چه وسیله ای رشد کرده؟ و عوامل گسترش آن، چه بوده؟ و راه خاموش کردن آن چیست؟ هر کدام درخور بحث و دقت است، و به یقین برنامه های سیاسی و نظامی، به تنهایی برای دفع این فتنه ها کارساز نیست هرچند صادقانه باشد.

باید علمای بزرگ اسلام ریشه های این تفکر نادرست را با منطق صحیح قطع کنند و جوانان را از جذب شدن به سوی آن باز دارند.

بر این اساس، تصمیم گرفته شد به کمک جمعی از دانشمندان آگاه و دلسوز، کنگره جهانی به نام «جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام» از تمام مذاهب تشکیل شود و در این

زمینه به مطالعات دقیقی بپردازند و نتیجه آن را در دسترس همگان بگذارند تا با آگاهی عموم مسلمین إن شاءالله این فتنه خاموش شود. آنچه در این آثار مطالعه می فرمایید بخشی از این مطالعات است.

(رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ)

قم حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

ذی الحجه ۱۴۳۵ قمری

مقدمه دبیر علمی حضرت آیت الله العظمی سبحانی(دام ظله)

ریشه های پدیدهٔ تکفیر و انگیزه تشکیل

کنگره جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام

ایمان و کفر دو مفهوم متضایفند که از اندیشیدن یکی، دیگری نیز تداعی می شود؛ این نوع حالت را در فلسفه، «تضایف» می نامند.

واژه «ایمان» به معنای تصدیق و باور کردن، و لفظ «کفر» به معنای ستر و احیاناً به معنای انکار است و در اصطلاح متکلمان، مقصود از ایمان، تصدیق نبوت نبیِّ زمان و رسالت او، و مقصود از «کفر» نادیده گرفتن دعوت چنین فردی و یا انکار اوست.

تاریخ دعوتِ آموزگاران آسمانی، حاکی است در هر زمانی که پیامبری مبعوث می شد و دعوت خود را با دلایلی مبرهن می ساخت، جامعه آن روز، به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می شدند، آن کس که

به دعوت پیامبری پاسخ مثبت می گفت مؤمن و آن کس که به ندای او پشت می کرد کافر خوانده می شد.

برنامه های تمام پیامبران در دعوت به اصول یکسان بوده و اختلافی در آن ها وجود نداشت و گروه مؤمن در تمام دعوت ها افرادی بودند که به خدای خالق و آفریننده، خدای مدبر و مدیر، ایمان آورده و جز او به معبودی نمی اندیشیدند و رسالت پیامبر زمان خود را از صمیم دل می پذیرفتند.

آن گاه که اراده الهی بر بعثت پیامبر خاتم تعلق گرفت، رسول خاتم، ایمان افراد را با دو کلمه که حاکی از باور باطنی آن ها بود؛ می پذیرفت؛ یعنی هر کس و یا گروهی که

ص:۷

«لا اله الا الله، محمد رسول الله» می گفت وارد خیمه اسلام می شد و از جرگه کفر فاصله می گرفت.

از سوی دیگر، اقرار به کلمه اخلاص که در آن نفی الوهیت از هر موجودی جز خدا سلب شده در بردارنده اقرار به سه نوع توحید است: ۱. توحید در خالقیت؛ ۲.توحید در تدبیر؛ ۳. توحید در عبادت. زیرا این سه نوع، از خصایص خدای جهان است نه مخلوق او.

افزون بر این، اساس هر دعوت الهی را ایمان به آخرت تشکیل می داد، طبعاً اقرار به حیات اخروی بسان توحید و رسالت، از عناصر سازنده ایمان می باشد و در کلمه اخلاص نهفته است.

در سیره نبوی فصلی به نام «عام الوفود» است؛ یعنی سالی که هزاران نفر از دور و نزدیک به صورت فردی و یا گروهی به مدینه رو آورده و به حضرتش ایمان آوردند و با گفتن دو جمله پیشین که حاکی از باور واقعی آنان بود، مسلمان خوانده شدند. در این مورد آیه های سوره «نصر» نازل شد؛ آن جا که می فرماید: (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا)، پذیرش اسلام این گروه ها فقط با اجرای این دو جمله انجام می گرفت و مسائل کلامی و یا فقهی مطرح نمی شد؛ مثلاً هرگز از آنان در مورد جایگاه خدا و یا رؤیت خدا در رستاخیز و یا حدوث و قدم قرآن و امثال این ها سئوال نمی شد. بلکه ایمان اجمالی به رسالت پیامبر خاتم، آنان را از طرح این مسائل بی نیاز می ساخت. هم چنین مسائلی مانند جواز توسل به انبیا و اولیا، و یا نماز در کنار قبورشان، یا زیارت قبور اولیاء الله برای آن ها، مطرح نمی شد.

آغاز فتنه تکفیر

در زمان معاصر، گروهی تندرو و ناآگاه از اصول و مبانی آیین محمدی، اسلام و ایمان را گویی برای خود احتکار کرده و از میان همه مسلمانان، فقط گروه اندکی را مؤمن می دانند و دیگران را کافر و مهدورالدم می شمرند. ریشه این نوع تکفیرها به عصر

ابن تیمیه(ت ۷۲۸ق.) و پس از وی به وهابیان تندرو برمی گردد و شدّت عمل گروه دوم بیش از فرد نخستین است، زیرا ابن تیمیه غالباً از کلمه بدعت بهره می گیرد، ولی گروه اخیر به جای بدعت، واژه کفر را به کار می برد و ملاک تکفیر، ناهماهنگی با افکار آن ها در امثال مسائل پیشین است.

آن ها به شدت با حفظ قبور پیامبران و اولیای الهی مخالف هستند و زیارتگاه ها را مظهر بت پرستی قلمداد می کنند! در حالی که در طول تاریخ اسلام، قبور انبیای پیشین در فلسطین و اردن و شام و عراق پیوسته محفوظ بوده و مسلمانان گروه گروه به زیارت آن ها می رفتند و هیچ کس چنین کاری را بر خلاف توحید توصیف نمی کرد.

حتی روزی که بیت المقدس به وسیله عمربن خطاب فتح شد، هرگز او به تخریب این مقامات فرمان

نداد، بلکه شیوه پیشینیان را در حفظ و آرایش آن ها تأیید کرد.

در طول زمان، پس از رحلت پیامبر، تمام موحدان به پیامبر اکرم۶ متوسل شده تا حاجت آنان با شفاعت او برآورده شود. اما این گروه این نوع توسل ها را با توسل مشرکان به بت ها یکسان می گیرند؛ در حالی که ماهیت این دو نوع توسل از هم جداست، و از زمین تا آسمان فاصله دارد.

تکفیرِ خشونت بار

تکفیر پیشینیانِ این گروه، غالباً قلمی و لسانی بود، اما تکفیر از دورهٔ وهابیان تندرو، رنگ خشونت به خود گرفت و پیروانشان پیوسته به قُری و قصبات و آبادی های اطراف «نجد» حمله می بردند و آنچه می توانستند غارت می کردند و از این طریق بر قدرت مالی خود می افزودند.

برای آگاهی از جنایت های پایه گذار این مسلک و جانشینان او به دو تاریخ معتبر وهابیان مراجعه شود: یکی «تاریخ ابن غنام» و دیگری «تاریخ ابن بشر» که هر دو، مدت هاست چاپ شده و مورد توجه علما و دانشمندان است.

دامن سخن را در این مورد، کوتاه کرده و سخن خویش را با این بیت به پایان می رسانیم:

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

پس از اشغال افغانستان به وسیله قوای سرخ شوروی سابق، تصمیم گرفته شد که برای طرد قدرت کفر، از این سرزمین، از روح جهادی جوانان مسلمان در منطقه استفاده شود تا دشمن را از سرزمین های اسلامی دور سازند، این طرح از یک نظر زیبا و خداپسندانه بود، اما بر اثر فقدان عالم وارسته و رهبری آگاه از موازین جهاد در میان این جمع، که آنان را به صورت صحیح رهبری کند، سرانجام، تلاشِ پیکارگران به گونه دیگر ادامه پیدا کرد و برخی از آنان با تأثیرپذیری از افکار وهابیان تندرو، بر تکفیر تمام دولت های اسلامی و ملت هایی که در آن زندگی می کنند، پرداختند. شوربختانه ابتدا این کار با حمله به کشورهای مقاوم و استوار در مقابل صهیونیست ها آغاز شد و به جای این که قدس را آزاد کنند به نابود کردن زیرساخت های کشورهای سوریه و عراق روی آوردند. خشونت آنان با کودکان و زنان و پیران وافتادگان و انسان های بی طرف به گونه ای شد که چهره اسلام را در جهان مشوَّه ساخت و دیگر کسی در غرب اظهار علاقه به اسلام نمی کرد. عمل زشت و وحشیانه این گروه کجا

و وحی الهی کجا! آن جا که می فرماید: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ) (آل عمران: ۱۵۹) و پیامبر رحمت در حدیثی می فرماید: «إنّ الرفقَ لا یکونُ فی شیء إلّا زانه، ولایُنزَعُ مِن شیء إلّا شأنه»؛ (صحیح مسلم، ج۸، ص۲۲) مهربانی ورفق با هرچیز که در آمیزد آن را مزیّن می گرداند و چیزی که رفق و مدارا از آن گرفته شود تباه می گردد.

انگیزه تشکیل کنگره

در این شرایط رقت بار، مرجعیت عالی مقام در حوزه علمیه قم تصمیم گرفت همایشی تحت عنوان «کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام» برای معرفی این گروه و پیامدهای عمل آنان، تشکیل شود و در این مورد از علمای

اسلام و محققان خواسته شد که به ریشه یابی و تبیین ماهیت این تکفیر شوم و راه های برون رفت از آن بپردازند. دانشمندان از این دعوت استقبال کردند و در نتیجه، آثاری به دبیرخانه کنگره رسید که بخش مهمی از آن ها ارزشمند و از محتوای عالی برخوردارند؛ از این رو تصمیم گرفته شد این آثار چاپ و منتشر شود و در اختیار اهل نظر و مهمانان عزیز که از داخل و خارج دعوت شده اند قرار گیرد تا از این طریق گامی برای جلوگیری از انتشار این

غده سرطانی ویرانگر و ویروس مخوف برداشته شود.

در پایان از تلاش های شبانه روزی اعضای محترم دبیرخانه، سپاس گزاری نموده و زحمات توان فرسای آنان را ارج می نهیم و نیز از کلیه کسانی که این فضای روحانی و علمی را پدید آورده اند، تقدیر و تشکر می کنیم.

قم جعفرسبحانی

۸/۶/۹۳

ص: ۱۱

دیباچه

(یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّهً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ) (بقره۲۰۸)

در تاریخ اسلام، جنگ های بسیاری میان مسلمانان روی داده است، اما به جز خوارج و جریان های تکفیری در چند قرن اخیر، کمتر فرقه ای، سایر مسلمانان را تکفیر نموده و بـا استناد به آن، خون و مال و ناموس اهل قبله را مباح شمرده است. خوارج، طلایه داران تکفیر بودنـد، امـا در سه قرن اخیر، وهابیان، خشن تر از آنان پرچم تکفیر را به دست گرفتنـد و به بهانه دعوت به توحید، بسیاری از مسلمانان را به خاک و خون کشیده و بناها و آثار اسلامی را که دارای قداست و هویت تمدنی مسلمانان بود نابود کرده اند.

با وجود تلاش های فراوان علمای بزرگ اسلام برای مقابله با تکفیر، متأسفانه در عصر حاضر، شاهد رشد و گسترش جریان های تکفیری در گوشه و کنار جهان اسلام هستیم. گروه هایی که جنایت هایی را

رقم می زنند که نمونه آن را در تاریخ اسلام، کمتر می توان دید. سربریدن، آتش زدن، مثله کردن، تجاوز به نوامیس، نابودی اموال و تخریب بناهای مقدس، گوشه هایی از جنایاتی است که آنان به نام اسلام مرتکب می شوند.

از سوی دیگر، ترور علمـای بزرگ اسلام، تخریب امـاکن مقـدس و هویت ساز اسلامی، ارتکاب اعمال شنیع و محرم به نام اسلام مانند جهاد نکاح و ... ضربات جبران ناپذیری بر پیکر جهان اسلام وارد کرده است.

با نگاهی به جغرافیای کشورهای اسلامی، رد پای این گروه ها را کمابیش در تمامی مناطق اسلامی می‌بینیم. گروه هایی مانند جبهه النصره، داعش، القاعده، جندالعدل و حزب التحریر در آسیا و گروه هایی همانند بوکو حرام، الشباب، انصار السنه و

انصارالشریعه در آفریقا و گروه های متنوع دیگر، همه نشانگر وجود بحران در جهان اسلام است.

این که چنین وضعیتی معلول چه عواملی است، بحث های گسترده ای می طلبد که در مجموعه مقالات به تفصیل به آن ها اشاره شده است، اما به اجمال، سهم غرب در پروژه اسلام هراسی و در پی آن، اسلام ستیزی را هرگز نمی توان نادیده گرفت.

غرب که با رشد سریع اسلام در جهان روبه‌روست، امروز پروژه اسلام علیه اسلام را آغاز کرده است با حمایت از گروه های افراطی و دامن زدن به اختلافات مذهبی، قدرت و قوت مسلمین را تضعیف کند و از طرف دیگر، چهره ای مشوّه از مسلمین در برابر جهانیان ترسیم نماید.

هم چنین با قرائت های انحرافی از مفاهیمی مانند توحید و شرک، ایمان و کفر، بدعت و نظایر آن مسلمانان را به گرداب تکفیر افکنده است.

با این حال به نظر می رسد که جنایت ها و تخریب های جریان های تکفیری آن چنان گسترده و بی محابا بوده که موجی از نفرت و مخالفت با عملکرد آنان را در جهان اسلام به وجود آورده است.

برای مقابله علمی و روشن‌گرانه با این جریان، لازم بود عالمان و اندیشوران به ریشه‌یابی و راه‌های خلاصی از آن بپردازند، از این رو کنگره جهانی «جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام»، با اشراف و هدایت های ارزشمند مرجع جهان تشیع، حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی ادام الله ظله بر آن شد تا در حد توان از ظرفیت های علمی جهان اسلام برای مقابله

با تکفیر بهره برداری کند. برای این کار، چهار کمیته علمی با عناوین زیر شکل گرفت:

۱. تبارشناسی جریان های تکفیری؛

۲. ریشه یابی عقاید جریان های تکفیری؛

۳. جریان های تکفیری و سیاست؛

ص:۱۴

۴. راه های برون رفت و مقابله با جریان های تکفیری.

محور اول به تبارشناسی جریان های تکفیری می پردازد. خاستگاه، آبشخور و مصادیق تکفیر در طول تاریخ اسلام در این کمیته بررسی می شود.

محور دوم، انحرافات عقیدتی و قرائت های تکفیری از عقاید ناب اسلامی را ریشه یابی خواهد کرد. در این کمیته، اصول و مبانی اعتقادی این گروه ها و جریان ها، نقد و انحرافات آن ها از اندیشه اسلامی ریشه‌یابی می گردد.

محور سوم، عوامل سیاسیِ رشد و گسترش جریان های تکفیری، وابستگی ها و اهداف آن ها را بررسی می کند.

و محور چهارم، راهکارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی برای برون رفت از تکفیر، نشان داده خواهد شد.

مقاله‌هایی که در این مجموعه گرد آمده است، ماحصل آراء و نظریات اندیشمندان و علمای جهان اسلام، درباره محورها و موضوعات فوق است.

هم چنین جهت غنای علمی هرچه بیشتر کنگره، پژوهش های مستقلی توسط اندیشمندان انجام شده است که به اجمال عبارتند از:

۱. تکفیر از دیدگاه علمای اسلام: در این تحقیق، دیدگاه علمای بزرگ مذاهب و فرقه‌های اسلامی، درباره نفی تکفیر بیان شده و تلاش شده است که از سده‌های پیشین تا کنون، دیدگاه علما و اندیشمندان در مورد حرمت تکفیر اهل قبله آورده شود.

۲. تخریب زیارتگاه های اسلامی در کشورهای عربی: این اثر به کارنامه تاریک جریان های تکفیری در تخریب اماکن مقدس و تمدنی جهان اسلام می پردازد. این تحقیق همراه با تصاویری از زیارتگاه‌ها، قبل و بعد از تخریب است.

۳. فتاوای جریان های تکفیری در جواز قتل مسلمانان: جریان های تکفیری به سبب کج فهمی، گاه فتاوایی را صادر می کنند، که با هیچ یک از قواعد فقهی منطبق نیست و

ص:۱۵

کاملاً خارج از آموزه های اسلامی است. این مجموعه به جمع آوری فتاوای تکفیری این جریان ها پرداخته است.

۴. کتاب شناسی تکفیر: با مراجعه به آثار و کتاب‌هایی که در حوزه تکفیر تألیف شده است، شاهد تعداد بسیاری از آثار علمی در این عرصه هستیم. این پژوهش به معرفی توصیفی آثاری می پردازد که در حوزه تکفیر و نفی تکفیر، انجام شده است.

۵. موسوعه نقد وهابیت افراطی: در اندیشه وهابیت، جریان هایی وجود دارند که مسلمین را کافر می‌دانند. موسوعه نقد وهابیت افراطی مجموعه ای از آثار علمای اسلام است که از زمان پیدایش این جریان، به نقد و بررسی مبانی اعتقادی آن پرداخته اند.

بی تردید آنچه موجب غنای هرچه بیشتر مجموعه مقالات و هم چنین پژوهش های مستقل کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام شده است، اشراف علمی حضرت آیت الله العظمی سبحانی ادام الله ظله است که با رهنمودهای راه‌گشا، کمیته های علمی کنگره را همواره یاری کرده‌اند.

هم چنین از حجت الاسلام والمسلمین دکتر فرمانیان دبیر کمیته علمی که در پی گیری و نظم و ترتیب مقالات زحمات بسیاری را متحمل شده اند و مدیران محترم کمیته های علمی حجج

اسلام: قزوینی، میراحمدی، فرمانیان و جناب آقای دکتر امینی تشکر می شود.

امید که در سایه تلاش های مجاهدانه مراجع عظام تقلید و علمای اسلام، شاهد تقریب و همگرایی جهان اسلام و ریشه کن کردن فتنه تکفیر در جهان اسلام باشیم.

رئیس ستاد و قائم مقام دبیر علمی

کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام

سید مهدی علیزاده موسوی

۲۲/۶/۱۳۹۳

فهرست مطالب

ص:۱۷

فصل چهارم:

خاستگاه سلفی گری تکفیری

مقدمه

ایمـان و کفر، از مبـاحث بسـیار مهم و اساسـی در کلاـم اسـلامی است و به دلیـل همین اهمیت، همواره در کـانون مباحثـات و مجادلاـت مـذاهب و فرق اسـلامی قرار داشـته است. ایمـان و کفر، نه تنهـا در حوزه ی عقایـد، بلکه در زنـد گی دنیوی انسان، نقشـی بنیادین ایفا می کنـد؛ چراکه جایگاه فرد در جامعه ی اسـلامی و امنیت و حرمت وی، با مؤمن یا کافر بودن وی ارتباطی مسـتقیم دارد. به همین دلیل، مـذاهب اسـلامی، مباحث ایمان و کفر را با حساسیت ویژه ای دنبال می کنند. بااین حال، هرچند مسـلمانان درباره ی مرزهای ایمان و کفر اختلافاتی دارند، نقاط مشترک میان آن ها در این زمینه، به مراتب بیش از اختلافات است. به عبارت دیگر، ایمان، شرایطی حداقلی دارد که مورد اتفاق مسلمانان است.

در این میان، در سده های نخستین اسلامی، دو مکتب انحرافی در جهان اسلام شکل گرفت که در

تعریف ایمـان و کفر، قرائتی مخـالف با تمام مـذاهب اسـلامی ارائه کردنـد. این دو مکتب، خوارج و مرجئه بودنـد که به دلیل تعارض دیـدگاه آنان با انـدیشه ی اسـلامی، در سده های بعد منزوی شدند و جز در تاریخ، نامی از آنان باقی نماند؛ تا این که در قرن دوازدهم، وهـابیت بـار دیگر قرائت خـوارج را دربـاره ی ایمـان و کفر زنـده کرد و هماننـد آنـان تیغ تکفیر را بر پیکر مسـلمانان فرود آورد؛ عقیده ای که در طول تاریخ، هیچ فرقه ی دیگری جز خوارج آن را نپذیرفت و تنها وهابیان چنین اندیشه ای را زنده کردند.

ازاین رو، در فصول آینـده، به تفصـیل پیرامون اندیشه ی اسـلامی درباره ی ایمان و کفر سـخن گفته، و هم چنین به بررسـی و نقد اندیشه ی تکفیری وهابیت خواهیم پرداخت.

ص: ۲۱

فصل اول: ایمان در اندیشه ی اسلامی

مقدمه

ص: ۲۳

ایمان، یکی از محوری ترین اندیشه های مسلمانان است و در برابر آن، کفر قرار دارد که منفورترین حالتی است که انسان ممکن است به آن گرفتار شود. چنین حساسیت ویژه ای، لزوم شناخت دقیق ایمان و مرز آن با کفر را ضروری می سازد. در این فصل، مفهوم ایمان و دیدگاه مذاهب اسلامی درباره ی آن بررسی خواهد شد.

واژه شناسی ایمان

«ایمان»، مصدر باب افعال است: «آمن، یؤمن، ایماناً».(۱)

«آمَن» در اصل «أأمن» بوده که همزه ی‌دوم، به‌دلیل تخفیف حذف‌شده‌است.(۲)

ریشه ی ایمان از«أمن»، و ضدخوف است.(۳) به گفته ی راغب اصفهانی، ریشه ی أمن از اطمینان‌نفس و از میان‌رفتن خوف است.(۴)

معنای دیگر امن را «تصدیق

کردن» دانسته اند.(۵)

ابن منظور این لغت را درچند معنی به کار برده است: امانت (متضادخیانت)؛ ایمان (متضادکفر)؛ تصدیق (متضادتکذیب).(۶)

هم چنین یکی از نام های الهی «مؤمن» است که به گفته ی ابن اثیر، مؤمن اگر از ریشه ی «ایمان» به معنی تصدیق باشد، یعنی کسی که بندگانش وعده های او را تصدیق می کنند؛

۱- . ازهری، تهذیب اللغه، ج۱۵، ص۵۱۳.

۲- . جوهری، الصحاح، ج۵، ص ۲۰۷۱.

۳- . فیروزآبادی، قاموس المحیط، ص۱۱۷۶؛ جوهری، الصحاح، ج۵، ص ۲۰۷۱.

۴- . راغب اصفهانی، مفردات، ج۱، ص۳۲.

۵- . ابن فارس، المقاییس اللغه، ج۱، ص۱۳۳.

۶- . ابن منظور، لسان العرب، ج۱، ص ۱۴۰.

اما اگر از ریشه ی «أمان» به معنی ضد خوف و ترس باشد، یعنی کسی که بندگان از عذابش در روز قیامت ایمن هستند.(۱)

مشتقات «امن» نزدیک به نهصد بار در قرآن به کار رفته است.(۲) این واژه در قرآن بیش تر به دو معنی به کار رفته است:

نخست، به معنی ایجاد امنیت و ضد ترس و خوف:

)الَّذِی أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ(؛(۳)

«کسی که آن ها را سیر کرد و از ترس ایمن گرداند».

)وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْناً(؛(۴)

«و [به یادآور] هنگامی که ما خانه ی کعبه را مرجع امر دین خلق، و مقام امن مقرّر داشتیم».

)وَهَذَا الْبَلَدِ الأَمِینِ(؛(۵)

«قسم به این شهر امن و امان (مکّه ی معظّم)».

در این آیات شریفه، مراد از «امن»، همان ایجاد امنیت و از میان رفتن ترس و خوف و ناامنی است. در آیه ی شریفه ی:

)إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی مَقَامٍ أَمِینٍ(؛(۶)

«همانا [آن روز سخت] آنان که متّقی و خداترس بودند، مقام امن و امان یابند».

یعنی پرهیزگاران، از شر دیگران در ایمنی قرار دارند و داخل در امنیتی هستند که خداوند در اختیار آنان قرار داده است.

دوم، واژه ی «أمن» هنگامی که به وسیله ی حروف «باء» و «لام» متعدی شود، به معنی تصدیق می آید:

۱- . ابن اثیر، النهایه، ج۱، ص۶۹.
۲- . ر.ک: محمد فؤاد عبدالباقی، معجم المفهرس، ص۸۳۹۳.
۳- . قریش، آیه ۴.
۴- . بقره، آیه ۱۲۵.
۵- . تین، آیه ۳.
۶- . دخان، آیه ۵۱.

)وَمَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لِّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ(؛(۱)

«و هرچند ما راست بگوییم، تو باز از ما تصدیق نخواهی کرد».

)يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ(؛(۲)

«به خداوند ایمان دارد و سخن مؤمنان را باور می کند».

ایمان در این آیات به معنی تصدیق کردن آمده است؛ در آیه ی نخست، به معنی خداوند را تصدیق

کردن، و در آیه ی دوم به معنی تصدیق کردن خداوند است.

ایمان در اصطلاح

واژه ی ایمان، یکی از واژه هایی است که درباره ی معنی اصطلاحی آن، دیدگاه های مختلفی ارائه شده است. چنان که گفته شد، معنای لغوی ایمان تصدیق است؛ اما در معنی اصطلاحی ایمان، این پرسش مطرح می شود که تصدیق به چه معنی و دارای چه اجزایی است. در معنی اصطلاحی ایمان، سه جزء متصور است:

۱. تصدیق به زبان (اقرار)

۲. تصدیق به قلب

۳. تصدیق به اعمال

به عبارت دیگر، معنی اصطلاحی ایمان، ممکن است یکی از این سه اصل و یا ترکیبی از آن ها باشد. همین وجوه، زمینه را برای تولید دیدگاه های مختلف پیرامون معنی اصطلاحی ایمان فراهم آورده است.

اگر به منظور ترسیم اندیشه ی اسلامی در مورد معنی اصطلاحی ایمان، بُرداری رسم کنیم، در دو طرف منتهی الیه این بردار دو عقیده ی انحرافی

خوارج و مرجئه قرار دارند و دیگر مذاهب اسلامی در میانه ی آن قرار می گیرند:(۳)

۱- . یوسف، آیه ۱۷.

۲- . توبه، آیه ۶۱.

۳- . در دو سوی این بردار، برداشت های التقاطی از ایمان، و در میانه ی آن، تعریف مذاهب اسلامی از ایمان بیان شده است.

جریان هایی که در دو سوی بردار قرار دارند، به سبب ناهم خوانی با اندیشه ی اسلامی، نتوانستند به حیات خود ادامه دهند و در همان قرون نخستین اسلامی، از میان رفتند و تنها نامی از آن ها در تاریخ فرق و مذاهب کلامی باقی مانده است.

اما متأسفانه در قرن دوازدهم، بار دیگر اندیشه ی افراطی خوارج زنده شد و همان گونه که تعریف خوارج از ایمان، پی آمدهای ناگواری را برای جهان اسلام آفرید، در قرون اخیر نیز اندیشه ی وهابی در حوزه ی ایمان و کفر، چنین شرایطی را برای جامعه ی اسلامی رقم زده است.

در این فصل، ابتدا دیدگاه های انحرافی صدر اسلام پیرامون تعریف اصطلاحی ایمان تبیین خواهد شد و سپس به تعریف آن از نگاه مذاهب اسلامی خواهیم پرداخت.

خوارج؛ تلازم ایمان و عمل

خوارج نخستین جریان انحرافی در جهان اسلام است که تفسیری نادرست و ویرانگر از ایمان ارائه کرد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در زمان حیات خود، شکل گیری خوارج را پیش بینی کرده بود:

«یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه»؛(۱)

«از دین خارج می شوند، همان گونه که تیر از کمان خارج می شود».

هرچند خوارج در میانه ی جنگ صفین در مسأله ی حکمیت راه خود را از اسلام جدا کردند و در آن زمان صرفاً یک گروه سیاسی شمرده می شدند، اما رفته رفته برای توجیه اعمال و رفتار ناهنجارشان، مبانی اعتقادی خاصی را برگزیدند.

۱- . ر.ک: محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ج۱، ص۱۳۴.

باوجود عقاید متنوع خوارج، آن چه بیش از همه به شکل گیری اندیشه ی اعتقادی خوارج انجامید و در واکنش به آن نیز مذاهب دیگری به وجود آمد، قرائت افراطی خوارج از مفهوم ایمان بود. آنان با قرائتی که از ایمان ارائه کردند، تمامی مسلمانان را کافر شمردند و شاید بتوان آنان را نخستین گروه تکفیری در جهان اسلام نام نهاد.(۱)

مبانی اعتقادی خوارج، در دوره ی «ازارقه»(۲) بعد از «محکمه الآولی»(۳) شکل گرفت که مهم ترین آن، عقیده ی «تلازم میان ایمان و عمل» بود.

به اعتقاد خوارج، ایمان دارای سه جزء است: تصدیق (اقرار) زبانی، تصدیق قلبی و تصدیق (انجام) عملی. بر اساس این تعریف، اگر کسی به زبان و قلب به خدا ایمان داشته باشد، اما مرتکب گناه شود، ایمان خود را از دست می دهد و کافر می شود. خوارج با تکیه بر این مبنا، معتقد بودند:

۱. مخالفانشان علاوه بر کفر، مشرک نیز هستند.(۴)

۲. قاعدین خوارج کسانی از خوارج که جنگ نمی کردند کافرند.(۵)

۳. سرزمین مخالفان، دار الکفر است.(۶)

۱- . برای آشنایی با نحوه ی شکل گیری خوارج و گروه های منتسب به آن ها، ر.ک: طاهر بن محمد بغدادی، الفرق بین الفرق، ص۷۲۹۵.

۲- . «ازارقه» گروهی بودند که رهبری آن ها را «نافع بن ازرق» بر عهده داشت و بزرگ ترین فرقه از نظر قدرت و عدد در میان خوارج، همین گروه بودند. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص۸۲.

۳- . «محکمه الآولی» نخستین گروه خوارج بودند که در جریان مخالفت با حکمیت به وجود آمدند و به همین دلیل به آن ها محکمه الآولی گفته می شود. البته در این دوره، هنوز مرزهای اعتقادی خوارج به صورت شفاف شکل نگرفته بود. ر.ک: بغدادی، الفرق بین الفرق، ص۷۴ تا ۷۸.

۴- . بغدادی، الفرق بین الفرق، ص۸۳.

۵- . همان.

۶- . همان، ص۸۴.

۴. کافران واجب القتل اند. کشتن زنان و فرزندان کافران نیز مباح است و کودکانشان، همیشه در آتش خواهند ماند.(۱)

خوارج، هر کسی را که به لشکرشان می پیوست، می آزمودند؛ به این صورت که اسیری از مخالفانشان را به وی می دادند و به او می گفتند او را بکشد؛ اگر می کشت، او را تصدیق می کردند؛ اما اگر خودداری می کرد، او را منافق و مشرک می شمردند و می کشتند.(۲) آنان امیرالمؤمنین علی۷ را به شهادت رساندند؛ با این توجیه که وی به دلیل پذیرفتن حکمیت کافر شده است و باید کشته شود.(۳)

چنین عقایدی سبب شد که خون، مال و ناموس مسلمانان لگدمال این گروه شود و تمامی سرزمین های اسلامی از نگاه آنان کفرستان شمرده شود. این در حالی بود که آنان به ظواهر اسلام مقید بودند. بسیاری از آن ها قائم بالليل و صائم بالنهار بودند؛ اما چنان که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم پیش بینی کرده بود، با موضعی که درباره ی مفهوم ایمان گرفتند، از دین خارج شدند و

امروز به جز نامی از آن ها باقی نمانده است. «اباضیه» که امروزه در ظاهر منتسب به خوارجند، عقایدی کاملاً ـ متفاوت با خوارج نخستین دارند.

قرائت خوارج از مفهوم ایمان، نه تنها در حوزه ی عمل ویرانی های بسیاری را به وجود آورد، بلکه در واکنش به این نظریه، دیدگاه مرجئه شکل گرفت که در نقطه ی مقابل اندیشه ی خوارج قرار داشت و توسط امویان به شدت ترویج شد.

مرجئه؛ ایمان بدون عمل

افراط گری های خوارج زمینه را برای اندیشه ی دیگری به نام مرجئه فراهم آورد. «ارجا» در لغت، به دو معنی به کار رفته است: تأخیر و امید.(۴) مرجئه معتقد بودند که عمل، متأخر از ایمان است و به همین سبب، هیچ ربطی به ایمان ندارد؛ از سوی دیگر،

۱- . همان، ص۸۳.

۲- . همان.

۳- . البته خوارج عقاید دیگری، از جمله مسأله ی حاکمیت الهی یا همان «لاـحکم الاالله» نیز داشتند که چون به این بحث مرتبط نیست، ذکر نشد. برای آگاهی بیش تر ر.ک: عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ج۱، ص۱۳۱.

۴- . ر.ک: اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح فی اللغه، ج۱، ص۵۲ و ج۶، ص۲۳۵۲؛ احمد بن محمد فیومی، مصباح المنیر، ج۲، ص۱۵؛ عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ج۱، ص۱۶۲.

مؤمنان مورد نظر خود را امید می دادند که در صورت انجام گناهان، حتی گناهان کبیره، خداوند آن ها را می آمرزد. آنان ایمان را صرفاً تصدیق زبانی می شمردند. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که فرمود: مرجئه توسط هفتاد پیامبر نفرین

شده اند. پرسیده شد، مرجئه چه کسانی اند؟ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسانی که می گویند ایمان تنها کلام است.(۱) در این میان، بنی امیه کوشیدند قرائتی جبرگرایانه از اندیشه ی ارجاء ارائه دهند که در نتیجه ی آن، نه تنها انسان با انجام گناه هرچند بسیار بزرگ از ایمان خارج نمی شود، بلکه انجام افعال انسان هرچند بد توسط خداوند انجام می شود و انسان در انجام این امور، مجبور است.(۲)

بنی امیه بدین ترتیب، اعمال بد خود را توجیه می کردند.

این عقیده در نقطه ی مقابل اندیشه ی خوارج قرار دارد. این اندیشه نیز مانند اندیشه ی خوارج، به سبب ناهم خوانی با اندیشه ی اسلامی نتوانست به بقای خود ادامه دهد و در سده های بعد، تنها نامی از آن در منابع تاریخی بر جای ماند.(۳)

معتزله؛ منزله بین المنزلتین

معتزله، عقل گرایان جهان اسلام بودند که گروه هایی از آن ها در استفاده از عقل، افراط کردند و کوشیدند برای همه ی مسائل دینی، توجیه

عقلانی ارائه کنند؛ اما با توجه به محدودیت های عقل در فهم بسیاری از مسائل غیرمادی، به بی راهه رفتند. معتزله دیدگاه های متنوعی داشتند؛ اما در معنی اصطلاحی ایمان، برای فرار از افراط خوارج و تفریط مرجئه، نظریه ی «منزله بین المنزلتین» را ابداع کردند.

۱- . خطیب بغدادی، الفرق بین الفرق، ص۲۰۲، به نقل از مستدرک حاکم.

۲- . همان.

۳- . برای آشنایی با چه گونگی به وجود آمدن مرجئه و تحولات آن، ر.ک: نوبختی، فرق الشیعه، ص۷ و۸؛ خطیب بغدادی، الفرق بین الفرق، ص۲۰۲ و ۲۰۳.

به گزارش شهرستانی، اختلاف نظر حسن بصری و واصل بن عطا درباره ی مفهوم ایمان و کفر، زمینه ی به وجود آمدن اندیشه ی اعتزال را فراهم کرده است. شخصی در مجلس درس حسن بصری از او پرسید: در روزگار ما جماعتی پیدا شده اند که مرتکب کبیره را کافر می دانند. این گروه «خوارج» نام دارند. جمع دیگر معتقدند که گناه به ایمان آسیبی نمی رساند. این گروه «مرجئه»اند. عقیده ی تو دراین باره چیست؟ حسن در اندیشه فرو رفت؛ اما پیش از آن که لب به سخن بگشاید، یکی از شاگردان گفت: «مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر؛ بلکه جایگاه او میان کفر و ایمان است (منزله بین المنزلتین). این مرد «واصل بن عطا» بود که نخستین عقیده ی مکتب اعتزال را بیان کرد. وی آن گاه به کنار یکی از ستون های مسجد رفت و به توضیح عقیده ی خویش پرداخت و در پی آن، حسن بصری گفت:

«اعتزل عنّا واصل»؛(۱) «واصل از ما کناره گرفت». از همان روز، واصل و پیروانش به معتزله معروف شدند.

بر اساس این نظریه، کسی که به زبان و قلب، مصدِّق است، اگر مرتکب کبیره شود، نه مؤمن است و نه کافر؛ بلکه مرحله ای میان ایمان و کفر وجود دارد که فسق است. کیفر فاسق نیز خلود در آتش است؛ بدین معنی که فاسق همیشه در آتش خواهد ماند.(۲)

البته احکام دنیایی کافر، شامل فاسق نمی‌شود و ازسویی، عذابش هرچند بسیار شدید است و همیشه در آتش خواهد ماند، اما از عذاب کافر کم تر است. این بخش از دیدگاه معتزله، آنان را از خوارج جدا می کند؛ زیرا خوارج مرتکب کبیره را کافر می دانستند و خون او را مباح می شمردند؛ اما معتزله چنین اعتقادی نداشتند. معتزله دارای عقاید

۱- . شهرستانی، الملل والنحل، ج۱، ص۶۲.

۲- . ابن حزم، الفصل، ج۴، ص۷۹؛ قوشجی، شرح تجرید الاعتقاد، ص۳۸۶؛ اشعری، مقالات الشیخ ابی الحسن الاشعری، ص۱۶۷.

دیگری در زمینه ی توحید، وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر، و عدل نیز بودند که در جای خود آمده است.(۱)

چنان که گفته شد، نظریه ی «منزله بین المنزلتین» در واکنش به دیدگاه های خوارج و مرجئه به وجود آمد؛ اما در منابع اسلامی، هیچ دلیلی بر این مدعا وجود ندارد و تنها ناشی از تراوش های عقلانی معتزله است. انسان در قرآن، یا مؤمن است یا کافر؛ اما فسق از صفاتی است که به سبب گناه، بر مؤمن عارض می شود.(۲)

معتزلیان و اندیشه ی «منزله بین المنزلتین» نیز در دوره های بعدی اسلام، چندان دوام نیاورد و ردپای آن صرفاً در کتا ب های تاریخی باقی ماند.

ایمان در اندیشه ی اسلامی

درحالی که مهم ترین انحراف در معنی اصطلاحی ایمان، ریشه در چه گونگی ارتباط میان ایمان و عمل دارد، بیش تر اندیشمندان اسلامی، اعم از شیعه و سنی، بر این عقیده اند که نه میان ایمان و عمل تلازم وجود دارد و نه کلاً عمل از ایمان متأخر و جداست؛ بلکه معنی اصطلاحی ایمان، همان تصدیق به زبان و قلب است؛ و گناه، فرد را از ایمان خارج نمی کند، بلکه موجب فسق او می شود؛ نه به این معنی که مرتبه ی دیگری غیر از مرحله ی ایمان و کفر وجود داشته باشد، بلکه فسق دامن گیر مؤمن می شود و تا وقتی

عملی که مستلزم کفر باشد انجام ندهد، مؤمن است؛ اما مؤمنِ فاسق. بنابراین، عمل جزء معنی اصطلاحی ایمان نیست و خارج از معنی آن است. آیات زیر کاملاً به این مسأله اشاره دارند:

)وَ مَنْ یَعْمَلِ مِنَ الصّالِحاتِ وَهُو مُؤمِنٌ(؛(۳)

۱- . معتزلیان به پنج اصل معتقدند که اصولاً به آن ها «اصول خمسه» می گویند و کتاب های متعددی نیز به همین نام برای شرح و توضیح این اصول نگاشته اند؛ از جمله: ابوهذیل علاف، الخمسه اصول؛ جعفربن حرب، الاصول الخمسه؛ قاضی عبدالجبار، شرح الاصول الخمسه.

۲- . در این زمینه، در صفحات آینده به تفصیل بحث خواهد شد.

۳- . طه، آیه ۱۱۲.

«و هر کس اعمالش نیکوست و (به خدا هم) ایمان دارد، از هیچ ستم و آسیبی بیمناک نخواهد بود».

این آیه ی شریفه، بیان می کند که ایمان غیر از عمل است؛ چراکه خداوند می‌فرماید: «کسی که ایمان دارد و اعمالش نیکوست...»؛ بنابراین می توان کسی را تصور کرد که ایمان دارد، اما اعمالش نیکو نیست. آیه ی زیر نیز اشاره به همین معناست:

)إنّ الَّذین آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ(؛(۱)

«کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند».

)وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الاخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِى تَبْغِى حَتَّى تَفِىءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ(؛(۲)

«و اگر دو طایفه از اهل ایمان با هم به قتال و دشمنی برخیزند، البته شما مؤمنان بین آن ها صلح برقرار دارید و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد، با آن طایفه ی ظالم قتال کنید تا به فرمان خدا بازآید».

این آیه ی شریفه بیان می کند که حتی جنگ نیز موجب خروج یک گروه یا فرد از ایمان نمی شود؛ چون خداوند نه تنها هنگام جنگ دو طایفه با یک دیگر، هر دو را مؤمن می شمارد، بلکه در ادامه ی آن می فرماید: «اگر یکی از آن دو گروه مؤمن بر دیگری ستم کرد...»؛ بی شک ستم کردن و بغی، یکی از گناهان بزرگ است؛ اما خداوند این طایفه را از دایره ی ایمان خارج نکرده است.

)يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنوا اتَّقُوا اللّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ(؛ (التوبه/ ۱۱۹)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی را پیشه کنید و از راستگویان باشید».

خداوند در این آیه ی شریفه، کسانی را که ایمان دارند، به تقوا که همان انجام واجبات و ترک محرمات است، توصیه می کند. پس ایمان با عدم تقوا نیز جمع شدنی است؛ اما اگر عمل از اجزای ایمان بود، بیان و توصیه ی خداوند به مؤمنان به تقوا، بیهوده بود؛ زیرا در این صورت، خود آن ها تقوای الهی داشته اند که مؤمن شده اند.

۱- . بقره، آیه ۲۷۷.

۲- . حجرات، آیه ۹.

در روایات نیز به این نکته کاملاً اشاره شده است. به گفته ی بخاری، هنگامی که امیرالمؤمنین علی۷ مأمور فتح خیبر شد، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم

به وی فرمود: برو و به چیزی توجه نکن که خداوند به وسیله ی تو دژهای خیبر را فتح کند. امیرالمؤمنین علی۷ فرمود: برای چه با آن ها مبارزه کنم؟ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: با آن ها مبارزه کن تا هنگامی که شهادت دهند: لا اله الا الله و محمد رسول الله. هرگاه چنین کردند، دیگر خون و اموال آن ها بر تو حرام است. به جز آن، حق و حسابی نسبت به خدا بر گردن آن هاست».(۱)

شافعی نیز از ابوهریره حدیثی نقل می کند که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

با مردم می جنگم تا هنگامی که بگویند: لا اله الا الله. هنگامی که چنین گفتند، خون و مالشان از طرف من محترم است؛ جز آن چه از جانب خدا بر گردن آن هاست.

به گفته ی شافعی:

پیامبر می دانست که بنا به فرمان خدا تا هنگامی باید با مشرکان مبارزه کند که بگویند: لا اله الا الله؛ اگر چنین کردند، خون و مالشان محترم است و فقط حقوق خداوند را باید انجام دهند. مراد از حقوق خدا، احکام و مسائلی است که خداوند برای آن ها وضع کرده است. اما این که تا چه اندازه در گفته ی خود صادق یا کاذب هستند و در قلب آنان چه می گذرد، تنها خدا می داند. خداوند به قلوب آنان آگاه است و او متولی امور

بندگان است... و پیامبر به همین ترتیب با مردم عمل کرد؛ یعنی بر مبنای آن چه آنان در ظاهر عمل می کردند و خداوند تنها به امور باطنی آگاه است.(۲)

در منابع شیعی نیز روایات زیادی در این زمینه دیده می شود:

فردی از امام صادق۷ پرسید: کم ترین اندازه ی ایمان چیست؟ امام فرمود:

۱- . مسلم، صحیح، ج۴، ص۱۸۷۲.

۲- . ابوعبدالله محمدبن ادریس الشافعی، الام، ج۱، ص۱۵۸ تا ۱۵۹.

این که به یکتایی خداوند و رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم شهادت بدهد و اقرار به اطاعت کند و امام زمان خود را بشناسد. کسی که چنین باشد، مؤمن است.(۱)

امیرالمؤمنین علی۷ در مناظره با خوارج که مرتکب کبیره را کافر می دانستند، با استناد به عمل پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم که با مرتکبان کبیره همانند مؤمنان عمل می کردند، فرمود:

شما دانستید که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم زناکار محصنه را سنگسار می کرد؛ اما سپس بر او نماز می گذارد و خانواده اش از او ارث می بردند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم قاتل را قصاص می کرد؛ اما پس از آن، خانواده اش از وی ارث می بردند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم دست دزد را قطع می کرد؛ بر زناکار حد جاری می کرد؛ اما سپس سهم آنان را از بیت المال ادا می نمود. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با توجه

به گناهشان آنان را مجازات، و حقوق الهی را بر آن ها جاری می کرد؛ اما آنان را از اسلام خارج نمی نمود و نام آن ها را از میان اهلش پاک نمی کرد».(۲)

به سبب این آیات و روایات، می بینیم که بسیاری از علمای شیعه نیز ایمان را اقرار به زبان و تصدیق به قلب معنی کرده اند. خواجه نصیر معتقد است که ایمان، تصدیق به قلب و زبان است و تصدیق به قلب به تنهایی کفایت نمی کند؛ زیرا قرآن می فرماید:

)وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ(؛(۳)

با آن که پیش نفس خود به یقین دانستند که آن ها معجزه ی خداست، باز از کبر و نخوت و ستمگری آن را انکارکردند.

هم چنین اصطلاح دوم اقرار به زبان به تنهایی نیز کفایت نمی کند؛ زیرا قرآن می فرماید:

)قَالَتِ الاعْرَابُ ءامَنا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا(؛(۴)

ص:۳۶

۱- . محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج۶۹، ص۱۶.
۲- . سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ی ۱۲۷.
۳- . نمل، آیه ۱۴.
۴- . حجرات، آیه ۱۴.

اعراب [بر تو منّت گذارده و] گفتند: ما [بی جنگ و نزاع] ایمان آوردیم. بگو: شما که ایمانتان [از زبان] به قلب وارد نشده است، به حقیقت هنوز ایمان نیاورده اید؛ لیکن بگویید: ما اسلام آوردیم [و از خوف جان به ناچار تسلیم شدیم].

علامه حلی در شرح کلام خواجه، این نظر را تأیید کرده است.(۱)

فاضل مقداد نیز چنین عقیده ای دارد.(۲)

مرحوم مجلسی در بحار می گوید: «ایمان، عبارت است از تسلیم خداوند بودن و تصدیق به آن چه نبی آورده است، به زبان و قلب».(۳)

فِرق کلامی اهل سنت و مفهوم ایمان

با توجه به آن چه بیان شد، بیش تر مذاهب اسلامی بر این عقیده اند که عمل جزء ایمان نیست و از صفات کمال(۴) و یا فروع ایمان(۵)

شمرده می شود.

اشاعره

اشاعره به پی روی از رهبر خود ابوالحسن اشعری ایمان را به «تصدیق بالجنان»(۶)

معنی کرده اند. آنان در معنی اصطلاحی ایمان، بیش تر به همان معنی لغوی نظر داشته اند. به گفته ی اشعری:

اگر گفته شود: ایمان به خدا در نزد شما چیست، در پاسخ می گوییم: ایمان، تصدیق خداوند است و تمامی اهل لغتی که قرآن به آن زبان نازل شده است، بر این معنی اجماع

کرده اند... بنابراین، هنگامی که گفته می شود: فلانی به عذاب قبر و شفاعت ایمان دارد، مراد این است که این امور را تصدیق می کند...(۷)

۱- . حسن بن یوسف حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص۴۰۵.

۲- . ابن عبدالله المقداد، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، ص۴۴۲.

۳- . محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج۶۸، ص۲۹۶.

۴- . جعفر سبحانی، الایمان والکفر فی الکتاب والسنه، ص۱۵.

۵- . عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ج۱، ص۱۱۴.

۶- . تصدیق به قلب.

۷- . ابوالحسن الاشعری، اللمع فی الرد علی أهل الزیغ والبدع، ص۱۵۴.

شهرستانی که خود بر مکتب اشعری است، در ترسیم عقیده ی اشعری می گوید:

اشعری معتقد است، ایمان تصدیق به قلب است؛(۱)

اما گفتن به زبان و عمل به ارکان، از فروع ایمان است. کسی که قلباً به توحید خداوند اقرار کند و با قلب، رسالت پیامبران را تصدیق نماید، ایمانش درست است و اگر بر این حال از دنیا برود، باایمان از دنیا رفته است و از ایمان خارج نمی شود، مگر با انکار یکی از این موارد.(۲)

چنان که می بینیم، اشعری در تعریف ایمان، صرفاً تصدیق به قلب را بیان می کند و اقرار به زبان را ذکر نمی کند. ابن فورک از علمای اشعری در پاسخ به این انتقاد می گوید:

... اشعری می گفت که ایمان، تصدیق به قلب است و این اعتقاد انسانی است که در آن چه به آن ایمان دارد، صداقت دارد؛ اما اگر اقرار به زبان بدون تصدیق قلبی باشد،

ایمان نیست و به همین سبب، به منافق، مؤمن گفته نمی شود.(۳)

باقلانی از عالمان بزرگ اشعری نیز در تعریف ایمان که به نوعی پاسخ به پرسش بالاست، می گوید:

حقیقت ایمان، تصدیق است و محل تصدیق، قلب است. به این معنی که در قلب تصدیق کند که خداوند واحد است، پیامبر حق است و تمامی آن چه پیامبر آورده، حق است؛ و آن چه بر زبان می آید (که به آن اقرار گفته می شود) و آن چه توسط اعضای بدن انجام می شود (که به آن عمل می گویند)، همه آیینه ی چیزی است که در قلب وجود دارد و دلیل آن است.(۴)

در قرآن مجید نیز آیاتی وجود دارد که محل ایمان را قلب معرفی می کنند؛ مانند:

)قَالَتِ الاعْرَابُ ءامَنا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الايمَانُ فِی قُلُوبِكُمْ(؛(۵)

۱- . «الایمان هو التصدیق بالجنان».

۲- . عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ج۱، ص۱۴.

۳- . چون منافق به زبان اظهار ایمان می کند، اما در قلب ایمان ندارد. محمدبن فورک، مقالات الشیخ أبی الحسن الأشعری، ص۱۵۲.

۴- . ابوبکر باقلانی، الإنصاف فیما یجب اعتقاده ولا یجوز الجهل به، ص۵۶.

۵- . حجرات، آیه ۱۴.

اعراب [بر تو منّت گـذارده و] گفتنـد: مـا [بی جنگ و نزاع] ایمان آوردیم. بگو: شـما که ایمانتان [از زبان] به قلب وارد نشـده است، به حقیقت هنوز ایمان نیاورده اید؛ لیکن بگویید: ما اسلام آوردیم [و از خوف جان به ناچار تسلیم شدیم].

)أُوْلَئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الایمَانَ(؛(۱)

«آنان کسانی هستند که ایمان در قلبشان استوار گردیده است».

البته هرچنـد کسـی که در قلب خود ایمـان دارد، معمولاً به زبان نیز اقرار می کنـد، اما همان گونه که از قول خواجه نقل شـد، گـاه تصـدیق به قلب وجـود دارد، امـا اقرار به زبـان نیست؛ زیرا ممکن است برخی به سـبب لجـاجت و عنـاد، از اقرار به ایمـان خودداری کننـد. به همین دلیل، معمولاً در تعریف ایمان، تصدیق به قلب و اقرار به زبان آمده است. اشـعری نیز مسـلماً اقرار به زبان را قبول داشته است، اما چنان که باقلانی می گویـد: اگر در قلب ایمان باشد و صداقت در آن وجود داشـته باشد، ناگزیر زبان و جوارح انسان آن را تصدیق خواهند کرد.

ماتریدیه

ابومنصور ماتریـدی، یکی دیگر از رهبران کلامـی اهـل سـنت، ایمـان را تصـدیق قلبی معنی می کنـد و برخی از ماتریـدیان نیز ایمـان را به اقرار به زبـان و تصـدیق به قلب معنی کرده انـد. ابومنصور ماتریـدی در کتاب «التوحیـد»، ابتـدا به تفصـیل به ابطال نظریه ی «ایمـان فقـط اقرار به زبـان است» می پردازد و سـپس دلایـلی را برای اثبات نظریه ی خود (ایمان، تصـدیق قلبی است) ارائه می کند که برخی عبارتند از: معنی لغوی ایمان همان تصدیق

است. ضـد ایمان، کفر است و کفر نیز به معنی تکذیب است. پس معنی اصـطلاحی ایمان، تصدیق است. خداوند میان ایمان و اعمـال فرق گذاشـته است؛ چنان که در آیات پیشـین ذکر شـد. خداونـد به مؤمنان ابتـدا با واژه ی ایمان خطاب کرده و سـپس آنان را به انجام اعمال دستورداده است و این دلالت بر جدایی ایمان از عمل دارد و...(۲)

ص:۳۹

۱- . مجادله، آیه ۲۲.

۲- . ابومنصور ماتریدی، التوحید، ص۴۷۳ تا ۴۷۷.

طحاویه

ابوجعفر طحاوی یکی دیگر از رهبران کلامی اهل سنت است و بر کتاب وی با نام «عقیده ی طحاویه» شرح های بسیاری نوشته شده و جالب آن که بسیاری از این شروح، به دست وهابیان نگاشته شده است و امروزه در حوزه های علمیه ی آن ها تدریس می شود. ازآن جاکه وهابیان دیدگاه های ابوجعفر طحاوی را مطابق اندیشه های خود ندیده اند، همواره به توجیه و تأویل سخنان وی روی آورده اند. از آن جمله، معنی ایمان است که طحاوی صراحتاً می گوید:

«والإیمان هو الإقرار باللسان والتصدیق بالجنان»؛(۱)

ایمان، اقرار به زبان و تصدیق به قلب است.

وهابیان در شرح این جمله ی طحاوی، توجیهات فراوانی آورده و برخی از آنان که نتوانسته اند، این جمله ی صریح وی را توجیه کنند، ادعا کرده اند که وی در این مورد اشتباه کرده است.(۲)

به طور خلاصه، با توجه به آن چه گفته شد، در تاریخ اسلام سه انحراف مهم در تعریف اصطلاحی ایمان دیده می شود: خوارج (تلازم ایمان و عمل)؛ مرجئه (عدم تلازم میان ایمان و عمل) و معتزله (منزله بین المنزلتین). همه ی این دیدگاه ها نیز به سبب مغایرت با اندیشه ی اسلامی، از میان رفته اند.

در این میان، مذاهب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت، بر این عقیده اند که عمل، خارج از ایمان است و ایمان به معنی تصدیق قلبی و اقرار به زبان است. نتیجه ی چنین برداشتی، این واقعیت است که مرتکب گناه حتی گناه کبیره چنان چه به قلب و زبان ایمان داشته باشد، کافر نیست و نمی توان حکم کافر را بر وی جاری کرد.

ص: ۴۰

۱- . ابوجعفر طحاوی، العقیده الطحاویه، ص ۳۳۱.

۲- . برای نمونه، ر.ک: ناصر الدین البانی، شرح البانی بر عقیده طحاویه، ص ۳۳۱ تا ۳۳۶.

فصل دوم: مراتب و متعلقات ایمان

مقدمه

ص: ۴۱

مقدمه

در فصل گذشـته روشن شد که ایمان، اقرار به زبان و تصدیق به قلب است؛ و عمل جزء آن نیست، بلکه خارج از آن است. در این جا این پرسش مطرح می شود که اگر عمل خارج از ایمان است، رابطه ی آن دو با یک دیگر چیست و عمل چه نقشی در ایمان انسان ایفا می کند. در این فصل با پاسخ به این پرسـش، به بررسـی رابطه ی میان «ایمان و عمل» و نیز رابطه ی «اسـلام و ایمان» پرداخته خواهد شد.

۲. رابطه ی ایمان و عمل

همان گونه که در فصل گذشـته گفته شد، ریشه ی تمامی اختلافات در مفهوم اصطلاحی ایمان، رابطه ی ایمان و عمل است و این که آیا عمل جزء ایمان است یا بیرون از آن. در انـدیشه ی اسـلامی، هرچند عمل خارج از مفهوم ایمان است، اما رابطه ای تنگاتنگ با آن دارد و در کیفیت و مراتب ایمان، نقشی کلیدی را ایفا می کند.

در فصل گذشـته روشن شد که ایمان، اقرار به زبان و تصدیق به قلب است؛ و عمل جزء آن نیست، بلکه خارج از آن است. در این جا این پرسش مطرح می شود که اگر عمل خارج از ایمان است، رابطه ی آن دو با یک دیگر چیست و عمل چه نقشی در ایمان انسان ایفا می کند. در این فصل با پاسخ به این پرسـش، به بررسـی رابطه ی میان «ایمان و عمل» و نیز رابطه ی «اسـلام و ایمان» پرداخته خواهد شد.

رابطه ی ایمان و عمل

همان گونه که در فصل گذشـته گفته شد، ریشه ی تمامی اختلافات در مفهوم اصطلاحی ایمان، رابطه ی ایمان و عمل است و این که آیا عمل جزء ایمان است یا بیرون از آن. در انـدیشه ی اسـلامی، هرچند عمل خارج از مفهوم ایمان است، اما رابطه ای تنگاتنگ با آن دارد و در کیفیت و مراتب ایمان، نقشی کلیدی را ایفا می کند.

پیش از پرداختن به رابطه ی ایمان و عمل، توجه به مقدمات زیر ضرروی است:

گستره ی عمل

هرچنـد از واژه ی عمل، اعمال جوارحی (بـدنی) به ذهن متبادر می شود، اما با عنایت به آیات قرآن چنان که بیان خواهد شـد عمـلِ مرتبط بـا ایمـان، صـرفاً فعـل بـدنی نیست؛ بلکه مراد از عمـل، گستره ی وسـیعی است که شامل رفتارهای بـدنی (اعمال جوارحی)

ص:۴۳

مانند نماز، روزه، حج، جهاد و زکات، عواطف درونی (اعمال جوانحی) مانند محبت، بیم، ترس، خشوع، ذکر و تفکر، و آزمون های الهی نیز می شود.

مراتب و درجات ایمان

ایمان، هرچند تصدیق به قلب و اقرار به زبان است، مراتب و درجات گوناگونی دارد و همین عامل نقش اساسی در سرنوشت و سعادت انسان ایفا می کند. انسان هرچه بیش تر درجات ایمان را طی کند و از نردبان یقین و تصدیق بالاتر رود، سعادتمندتر خواهد شد. قرآن درباره ی مراتب و درجات ایمان می فرماید:

)هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدَادُوا إِیمَانًا مَعَ إِیمَانِهِمْ(؛(۱)

اوست که آرامش را بر دل های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید.

)إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِیمَانًا وَعَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ(؛(۲)

مؤمنان راستین فقط کسانی اند که وقتی خدا نزدشان یاد شود، دل هایشان می ترسد، و هنگامی که آیات او بر آنان تلاوت گردد، بر ایمانشان می افزاید، و در کارها و برنامه ها، تنها بر پروردگارشان توکل می کنند.

با نگاهی به آیات قرآن و احادیث، مشاهده می شود که آن چه مراتب ایمان را می سازد و موجب رشد و تعالی انسان می شود، استحکام ایمان در قلب، و مواظبت و ممارست در اعمال است.

هرچه قلب از یقین مستحکم تر و قدرتمندتری برخوردار باشد، مرتبه و درجه ی ایمان، بالاتر خواهد بود. قرآن می فرماید:

)ثُمَّ کَلَّا سوْف تَعْلَمُونَ کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَهَا عَینَ الْیَقِینِ(؛(۳)

باز چنان نیست که شما می پندارید. به زودی خواهید دانست، چنان نیست که شما گمان می کنید. اگر شما (به آخرت) علم الیقین داشتید، (به سراغ این

۱- . فتح، آیه ۴.

۲- . انفال، آیه ۲.

۳- . تکاثر، آیات ۳۸.

موهومات و تفاخرها نمی رفتید). شما قطعاً جهنم را خواهید دید!

سپس(با ورود در آن) آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد.

در سوره ی واقعه نیز خداوند می فرماید:

)إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ(؛(۱)

قطعاً این سخن، راست و درست است و شکّ و تردیدی در آن نیست.

با عنایت به این آیات، به خوبی مشاهده می شود که مراتب یقین، نقش مهمی در درجات ایمان دارد. هرچه یقین قلبی بیش تر باشد، انسان می تواند به درجات بالاتری دست یابد. یقین، خود دارای سه مرحله یا سه درجه است:

۱. علم الیقین: علمی که در آن، انسان از دلایل مختلف، به چیزی ایمان آورد؛ مانند کسی که با مشاهده ی دود، به وجود آتش ایمان پیدا می کند.

۲. عین الیقین: مرتبه ای که در آن، انسان به درجه ی مشاهده می رسد و با چشم خود، مثلاً آتش را مشاهده می کند.

۳. حق الیقین: بالاترین مرتبه ی یقین است. انسان در این مرتبه، همانند کسی است که وارد آتش شده و سوزش آن را لمس کند و به صفات آتش متصف گردد.(۲)

مرحله ی نخست یقین، جنبه ی عمومی دارد؛ مرحله ی دوم، برای پرهیزگاران؛ و مرحله ی سوم، مخصوص خاصان و مقربان است.

به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم عرض شد: شنیده ایم برخی از یاران عیسی(روی آب راه می رفتند؟! حضرت فرمود:

«لو کان یقینه اشدّ من ذلک لمشی علی الهواء»؛

«اگر یقینش از آن محکم تر بود، بر هوا راه می رفت!»(۳)

مرحوم علامه طباطبایی پس از ذکر این حدیث می افزاید:

۱- . واقعه، آیه ۹۵.

۲- . ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج۲۷، ص۲۸۵.

۳- . همان.

همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تأثیر دور می زند. بنابراین هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه ی الهیه بیش تر گردد، اشیاء جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهد شد.(۱)

در حوزه ی عمل نیز چنین است. در آیات بسیاری از قرآن، معیار درجه بندی و ارتقای وجودی انسان، انجام اعمال صالح و مرضی خداوند ذکر شده است که در همین فصل، به مناسبت به آن ها اشاره خواهد شد به این معنی که درجات ایمان، مستقیماً تحت تأثیر اعمالی است که فرد

آن ها را انجام می دهد. بنابراین، مرتبه ی ایمان ارتباط مستقیمی با یقین قلبی انسان و میزان اعمال او دارد. به فرموده ی امام صادق٪:

ایمان به منزله ی نردبانی است که ده پله دارد و باید پله به پله از آن بالا رفت. کسی که در پله ی دوم قرار دارد، به آن که در پله ی اول است، نباید بگوید: تو ایمان نداری. همین طور کسی که در پله ی بالاتر تا پله ی دهم قرا ر دارد، نباید افراد پایین تر از خود را بی ایمان بداند.... پس اگر کسی در مرحله ی پایین تری از ایمان است، او را با آرامی و نرمی به درجه ی ایمان خود بکشانید و چیزی که توانایی آن را ندارد به او تحمیل نکنید که موجب شکست او خواهد شد؛ چراکه هرکس مؤمنی را کوچک کند، لازم است برای اصلاح و جبران شکست او اقدام نماید.(۲)

در برخی از روایات نیز اصحاب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از نظر ایمان درجه بندی شده اند؛ چنان که گفته اند: «مقداد» در پله ی هشتم ایمان، «ابوذر» در پله ی نهم و «سلمان فارسی» در پله ی دهم قرار داشتند.(۳)

۱- . همان.

۲- . محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج۲، ص۳۲.

۳- . محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص۳۵۱.

اجتماع ایمان و شرک

ایمان، امری است ذومراتب، و ماهیتی نسبی و اضافی دارد؛ بـدین معنی که ممکن است فردی در نخستین مرتبه ی ایمان باشد، اما گرفتار مراتبی از شرک نیز باشد. به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی:

پس همان طور که ممکن است دل آدمی یک سره بستگی به زنـدگی دنیای فانی و زینت های باطل آن پیـدا کرده و به کلی هر حق و حقیقتی را فراموش کند، و نیز ممکن است مانند مخلصین از اولیای خدا، از هرچیز که دل را مشغول از خدای سبحان می سازد، منقطع گشته، به تمام معنی و با تمامی دل متوجه خـدا شده، لحظه ای از او غافل نشود و در ذات و صـفات خود جز بـه او آرام نگیرد و جز آن چـه او می خواهـد نخواهـد، هـم چنیـن ممکـن اسـت سـهمی از آن و سـهمی از این را بـاهم داشـته باشد.(۱)

قرآن در آیه ی شریفه ی زیر با اشاره به این حقیقت می فرماید:

)وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ(؛(۲)

و بیش ترشان به خدا ایمان نیاورند، مگر آن که مشرک باشند.

این آیه به این واقعیت اشاره دارد که ایمان بیش تر کسانی که ایمان آوردند، آمیخته به شرک است.(۳)

در برخی از آیات دیگر نیز می توان درجات پایین ایمان را که با برخی از اعمال ناشایست جمع می شوند، مشاهده کرد:

)وَلاَ يَأْتُونَ الصَّلاَةَ إِلاَّ وَهُمْ كُسَالَى وَلاَ يُنفِقُونَ إِلاَّ وَهُمْ كَارِهُونَ(؛(۴)

به نماز نیایند جز با حالت کسالت، و انفاق نکنند جز با حالت کراهت.

)يُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا(؛(۵)

«دوست دارند در برابر کاری که نکرده اند، ستایش شوند».

۱- . محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج۱۱، ص۲۷۸، ذیل آیه ی ۱۰۶ سوره ی یوسف.

۲- . یوسف، آیه ۱۰۶.

۳- . همان.

۴- . توبه، آیه ۵۴.

۵- . آل عمران، آیه ۱۸۸.

امام باقر٪ می فرماید:

بنـده‌ای نیست که در قلبش سـفیدی است. هنگـامی که گناهی بکنـد، در آن لکه ای سـیاه هویـدا می شود. اگر توبه کنـد، آن سیاهی از میان می رود و اگر بر گناه اصـرار ورزد، آن لکه ی سـیاه بیش تر می شود؛ تاآن جاکه تمامی سفیدی را می گیرد و آن فرد هیـچ گـاه بـه سـوی خـوبی بـازنمی گردد؛ چرا کـه خداونـد فرمـوده است:)کَلَّا بَـلْ رَانَ عَلَی قُلُـوبِهِمْ مَـا کَـانُوا یَکْسِبُونَ((۱).(۲)

ازسوی دیگر، بـا مراجعه به مراتب توحیـد و شـرک و هم چنین ایمان و کفر، به نظر می رسـد مراتب کامل ایمان برای بیش تر افراد بشـر حاصل نمی شود. تعـداد محـدودی از انسان ها هسـتند که وجودشان در تمامی ابعاد، خـدایی باشد. علل مختلفی نیز برای نرسیدن به مراتب بالای ایمان وجود دارد. در بخش توحید و شرک، به تفصیل علل روی آوری انسان به شرک بیان شد. در ایمان و کفر نیز همان موارد، مانند عدم معرفت، دنیاپرستی و هواپرستی دیده می شود.

البته نبایـد این نکته را فراموش کرد که هرگز ایمان با شـرک جلی، قابل جمع نیست. شـرکی که با برخی از مراتب ایمان جمع می‌شود، شرک خفی است.(۳)

عمل بدون ایمان

با توجه به آیات و روایات، عملی که عنصـر ایمان در آن نباشـد، هیـچ فایده ای ندارد. آیات بسـیاری در قرآن هست که عمل همراه با کفر و بدون ایمان را بی ارزش می شمارد؛ هرچند دارای فایده ی مادی برای فرد و دیگران باشد:

(وَالَّذینَ کَفَرُوا اَعْمالُهُمْ کَسَراب بِقِیعَه یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتّی اِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً وَ وَجَدَاللّهَ عِنْدَهُ فَوَفّاهُ حِسابَهُ)؛(۴)

۱- . «نه، آیات قرآن افسانه نیسـتند؛ بلکه گناهانی که همواره مرتکب می شوند، بر دل هایشان زنگار شده است؛ ازاین رو حق را درنمی یابند». (مطففین، آیه ۱۴).

۲- . محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج۲، ص۱۶۱.

۳- . سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج۱۱، ص۲۷۸، ذیل آیه ی ۱۰۶ سوره‌ی یوسف.

۴- . نور، آیه ۳۹.

کسانی که کفر ورزیدند، اعمالشان مانند سرابی در بیابانی است که فرد تشنه، آن را آب می پندارد؛ تا نزد آن آمد و آن را چیزی نیافت و خدا را نزد آن یافت؛ پس حسابش را پرداخت.

(مَثَلُ الَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ اَعْمالُهُمْ کَرَماد اشتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فی یَوم عاصِف لا یَقْدِرُونَ مِمّا کَسَبُوا عَلی شَیْء)؛(۱)

حکایت اعمال کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند، حکایت خاکستری است که در روزی طوفانی، باد آن را پراکنده سازد. از آن چه فراهم کرده اند، بر هیچ یک قدرت ندارند.

(وَ قَدِمْنا اِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَل فَجَعَلْناهُ هَباءاً مَنْثُوراً)؛(۲)

و آمدیم به سوی هر عملی که انجام داده اند و آن را غباری پراکنده ساختیم.

آیات یادشده به خوبی نشانگر این واقعیتند که عمل بدون ایمان، ارزشی ندارد و نقطه ی آغازین حرکت به سوی خدا، ایمان مرکّب از اقرار به زبان و تصدیق به قلب است؛ و سپس اعمال، مراتب کمال را برای انسان فراهم می کند.

عمل مقتضای ایمان

با توجه به آن چه گفته شد، رابطه ی ایمان و عمل کاملاً مشخص می شود؛ بدین معنی که نقش عمل در ایمان، رقم زدن درجات و مراتب آن است. به عبارت دیگر، ایمان درحالی که با اقرار و

تصدیق در وجود آدمی شکل می گیرد، جز هنگامی که مقرون به عمل باشد، رشد و تعالی نمی یابد و انسان را به مراحل کمال نمی رساند؛ پس عمل، نه عین ایمان، بلکه مقتضای آن است. ازسوی دیگر، عمل بدون ایمان نیز ارزشی ندارد؛ زیرا ایمان ریشه و جهت دهنده به عمل است و صلاح و شایستگی و حُسن فاعلی فعل بستگی به آن دارد. اگر عملی بدون ایمان به خدا انجام شود، در سعادت حقیقی انسان تأثیر نخواهد داشت؛ گرچه کردار نیکویی بوده و منافع بسیاری در دنیا برای فرد یا دیگران داشته باشد.

۱- . ابراهیم، آیه ۱۸.

۲- . فرقان، آیه ۲۳.

بـا توجه به آن چه گفته شـد و بـا نگاهی به آیات قرآن، ارتباطی تنگاتنگ میان عمل و ایمان، وجود دارد. این ارتباط، از ابعاد مختلف قابل بررسی است:

در برخی از آیات، به ارتباط اعمال جوارحی (بدنی) با ایمان اشاره شده است:

)قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ...(؛(۱)

به راستی که مؤمنان به سعادت دست یافتند؛ آنان که در نمازشان فروتن اند؛ و آنان که از کار بیهوده روی گردان اند؛ و آنان که اموال خود را به وسیله ی انفاق پاک می سازند... .

)إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ(؛(۲)

مؤمنان کسانی انـد که به یکتایی خـدا ایمان آورده و رسالت فرسـتاده ی او را باور کرده و در آن چه بدان گرویده اند، تردید نکرده انـد، و با مال و جانشان در راه خـدا کوشـیده انـد (برای رضای خـدا، وظایف مالی و بـدنی خود را انجام داده اند)؛ تنها اینان اند که در ادعای ایمان راست می گویند.

)إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ(؛(۳)

تنها کسانی به نشانه های ربوبیّت ما ایمان دارنـد که وقتی آن نشانه ها را به آنان یادآوری کننـد، برای سـجده به درگاه خدا بر زمین می افتنـد و پروردگارشان را همراه با ثنایی شایسـته و نیکو، از هر بـدی و کاستی پیراسـته می شـمرند؛ بی آن که ذره ای تکبر ورزند.

در برخی از آیات نیز اعمال به منزله ی صفات و ویژگی های مؤمنان آمده است:

)وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ. وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ(؛(۴)

۱- . مؤمنون، آیات ۱۹.

۲- . حجرات، آیه ۱۵.

۳- . سجده، آیه ۱۵.

۴- . مؤمنون، آیات ۵۸ ۶۰.

و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند؛ و کسانی که به پروردگارشان شرک

نمی ورزنـد؛ و آنـان که آن چه را انفـاق می کننـد، در حـالی انفـاق می کننـد که دل هایشـان ترسـان است از این که به سوی پروردگارشان بازمی گردند.

)إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولَئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ(؛(۱)

کسانی که ایمان آورده و کسانی که در راه خـدا هجرت کرده و جهاد نموده انـد، به رحمت خدا امیدوارند، و خدا آمرزنده و مهربان است.

در برخی از آیات، خداونـد اعمالی را که مؤمنان بایـد انجام دهند، به آنان یادآور می شود. این اعمال نیز گاه جوارحی و گاه جوانحی اند:

)یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا(؛(۲)

ای کسانی که ایمان آورده ایـد! خـدا را اطاعت کنید و از پیامبر و کسانی که امر شـما را در اختیار دارند و از خودتان هسـتند، پی روی نماییـد. پس اگر به خـدا و روز قیامت ایمان داریـد، چنان چه در امری از امور دین اختلاف کردیـد، آن را به خـدا و پیامبر ارجاع دهید. این کار برای شما بهتر و فرجامش نیکوتر است.

)یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ(؛(۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صـلح و آشتی درآیید، و از گام های شـیطان پی روی نکنید که او دشـمنی آشـکار است.

)یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ(؛(۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شـما نوشـته شده است؛ همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند، نوشته شد؛ تا پرهیزگار شوید.

)إِنَّمَا ذَلِکُمُ الشَّیْطَانُ یُخَوِّفُ أَوْلِیَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ(؛(۵)

۱- . بقره، آیه ۲۱۸.

۲- . نساء، آیه ۵۹.

۳- . بقره، آیه ۲۰۸.

۴- . بقره، آیه ۱۸۳.

۵- . آل عمران، آیه ۱۷۵.

این فقط شیطان است که شما مؤمنان را از دوستان شرک پیشه ی خود می ترساند؛ پس اگر به راستی مؤمن اید، از آنان نترسید و از عذاب من بیم داشته باشید.(1)

)... وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ(؛(2)

... پس مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

اعمال، گاه عرصه ی آزمودن و تعیین مرتبه ی ایمان هستند. خداوند می فرماید:

)أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ(؛(3)

آیا مردم پنداشته اند به صِرف این که گفتند ایمان آوردیم، به حال خود رها می شوند و با سختی هایی که درستی و نادرستی ایمانشان

با آن ها آشکار می شود، آزموده نمی شوند؟ به یقین ما تمام کسانی را که پیش از اینان بودند و ادعای ایمان می کردند با مشکلات آزمودیم. قطعاً خدا کسانی را که راست گفته اند و نیز مدعیان دروغ گو را با آشکار شدن آثار صدق و کذبشان، معلوم و مشخص خواهد ساخت.

خداوند، گاه انسان را به سختی ها و بلایا مبتلا می کند تا درجه ی ایمان او مشخص شود:

)إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا(؛(4)

اگر در آن جنگ گزندی به شما رسید (گروهی از شما کشته و گروهی زخمی شدند)، به آن مردم کفرپیشه نیز گزندی مانند آن رسید. پس جای اندوه نیست. ما این روزها (روزهای شکست و پیروزی) را میان مردم می گردانیم تا کارهایی که باید انجام شود، به انجام برسد و خدا کسانی را که ایمان آورده اند، مشخص سازد.(5)

1- . هم چنین توبه، آیه 3 و مائده، آیه 57.

2- . آل عمران، آیه 160.

3- . عنکبوت، آیات 23.

4- . آل عمران، آیه 140.

5- . هم چنین احزاب، آیات 18 تا 19.

)وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ(؛(۱)

آسیب هایی که در جنگ اُحُد روزی که آن دو گروه به مصاف هم رفتند به شما رسید، به اذن خدا بود، تا آن چه را که باید انجام شود، به انجام رساند و مؤمنان را مشخص سازد.

درمجموع، می توان چنین نتیجه گرفت که ایمان و عمل، ارتباطی بسیار وثیق و نزدیک با یک دیگر دارند و عمل بدون ایمان، ارزشی ندارد. ازسوی دیگر، راه رشد و کمال انسان نیز تنها از طریق عمل قلبی و بدنی میسر است. خداوند در آیات زیر به خوبی چنین مفهومی را مشخص کرده است:

)مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(؛(۲)

هرکس از مرد یا زن کاری شایسته کند و باایمان باشد، قطعاً او را به حیاتی پاک زنده خواهیم داشت و به چنین کسانی بر پایه ی بهترین کاری که انجام می دادند، پاداش خواهیم داد.

)الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ(؛(۳)

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، چون دلشان به یاد خدا آرامش یافته است، خوش ترین زندگی را خواهند داشت و برای آنان فرجامی نیکو خواهد بود.

در پایان توجه به این نکته ضروری است که در برخی از روایات، در ظاهر، عمل جزو ایمان شمرده شده است. چنان که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم

نقل شده است که فرمود: «إنّ الاِیمان معرفه بالقلب وإقرار باللسان وعمل بالاَرکان».(۴)

با توجه به آیاتی که پیرامون جدایی ایمان از عمل ذکر شد و با توجه به مراتب و درجات مختلف ایمان، چنین احادیثی اشاره به مرتبه ی والای ایمان دارند. چراکه

۱- . آل عمران، آیه ۱۶۶.

۲- . نحل، آیه ۹۷.

۳- . رعد، آیه ۲۹.

۴- . صدوق، الخصال، ج۱، ص۸۴.

برای مثال در حدیث از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که فرمود: «هیچ زناکاری زنا نمی کند، در حالی که مؤمن است؛ و هیچ دزدی سرقت نمی کند، تا وقتی که مؤمن باشد».(۱)

شکی نیست که افراد زناکار و یا سارق، در شریعت مقدس اسلام، دارای مجازات های خاصی هستند و انجام این مجازات، کفاره ی گناه آنان است. چنان که در صفحات پیشین از امیرالمؤمنین علی٪ در استدلال با خوارج بیان شد، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم چنین افرادی را کافر نمی شمرد. بنابراین چنین احادیثی نیز به مراتب کمال ایمان اشاره دارند؛ مانند این حدیث که «لا صلوه لجار المسجد الا فی المسجد»، که مراد، نماز کامل است.(۲)

در این جا نیز معنای حدیث باید این باشد که مراتب بالای ایمان هیچ گاه به وجود نمی آید، مگر با شناخت قلبی(تصدیق)، اقرار به زبان و عمل به ارکان دین. آن چه این مطلب را تأیید می کند، بیان متعلقات ایمان در قرآن است؛ بدین معنی که در قرآن، اموری که ایمان به آن ها تعلق می گیرد و در صورت فقدان آن ها، انسان از دایره ی ایمان خارج می شود، ذکر شده است؛ بنابراین در غیر این موارد، انسان هرچند ممکن است مؤمنِ فاسق شود کافر نمی شود.(۳)

رابطه ی اسلام و ایمان

اسلام در لغت، به معنی انقیاد و تسلیم است و شخص مطیع و فرمان بر را در لغت، «مسلم» یا «مسلمان» می گویند.(۴)

تسلیم و انقیادپذیری به دو صورت متصور است:

۱- . نسائی، السنن، ج۸، ص۶۴؛ قطع السارق، ح ۴۸۷۰؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج۲، ص۲۴.

۲- . برای آشنایی بیش تر، ر.ک: جعفر سبحانی، الایمان والکفر فی الکتاب والسنه، ص۲۲ تا ۲۳.

۳- . در فصل بعد، متعلقات کفر به تفصیل بررسی خواهد شد.

۴- . ابن فارس، معجم مقائیس اللغه، ج۳، ص ۹۰؛ ابن منظور، لسان العرب، ج۲، ص ۲۰۸۰.

نخست، انقیاد ظاهری و تسلیم پذیری از روی اضطرار و اجبار؛ چنان که قرآن می فرماید:

)قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ(؛(۱)

بادیه نشینان گفتند: ما ایمان آوردیم. به آن ها بگو: شما ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید تسلیم شدیم.

دوم، انقیاد اختیاری و تسلیم حقیقی:

)قُلْ إِنِّیَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكَينَ(؛ (مائده/ ۱۴)

بگو: من فرمان یافته ام که نخستین کسی باشم که تسلیم فرمان خدا شده ام.

«اسلام»، در اصطلاح به دین وآیینی آسمانی اطلاق می شود که از جانب خداوند به پیامبران نازل شده است تا از طریق آن، مردم را هدایت کنند. اسلام به این معنی، خود به دو قسم تقسیم می شود:

نخست، اسلام به معنی عام؛ اسلام بدین معنی شامل تمام ادیان آسمانی می شود که خداوند از آغاز آفرینش، توسط پیامبران برای هدایت جامعه ی انسانی و برای تمام مکلفین فرستاده است:

)هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِن قَبْلُ(؛(۲)

ابراهیم٪ از قبل شما را مسلمان نامید.

دوم، اسلام به معنی خاص؛ اسلام در معنی خاص خود، به آیین و دینی اطلاق می شود که کامل ترین مرحله ی ادیان آسمانی است و توسط پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ، برای هدایت انسان ها نازل شده است.

)إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ(؛(۳)

«دین در نزد خداوند، اسلام است».

۱- . حجرات، آیه ۱۴.

۲- . حج، آیه ۷۸.

۳- . آل عمران، آیه ۱۹.

از ویژگی های مهم دین اسلام می توان به جهان شمول بودن وکامل بودن این دین اشاره کرد. چنان که قرآن کریم می فرماید:

)وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ(؛(۱)

و ما تو را جز برای همه ی مردم نفرستادیم تا [آن ها را به پاداش های الهی] بشارت دهی و[از عذاب او] بترسانی؛ ولی بیش تر مردم نمی دانند.

)قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً(؛(۲)

بگو: ای مردم! من فرستاده ی خدا به سوی همه ی شما هستم.

خداوند هم چنین درباره ی کامل بودن دین اسلام می فرماید:

)الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِيناً(؛(۳)

امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین [جاودان] شما پذیرفتم.

با توجه به آن چه در تعریف ایمان و اسلام گفته شد، میان این دو مفهوم، تفاوت وجود دارد. «اسلام» به معنی تسلیم در برابر خداست؛ خواه این تسلیم، از عمق جان باشد و یا تنها به زبان آوردن کلمه ی توحید و گواهی به نبوت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم باشد؛ ولی «ایمان»، گفتن

به زبان و تصدیق و عقیده ی قلبی به خداست. بنابراین، قلمرو اسلام گسترده تر از قلمرو ایمان است. اسلام شامل تسلیم ظاهری و باطنی می شود؛ ولی ایمان، تنها در تسلیم باطنی به کار می رود.

امام باقر٪ می فرماید:

الایمان ما کان فی القلب والاسلام ماعلیه التناکح والتوارث وحقنت به الدماء والایمان یشرک الاسلام والاسلام لایشرک الایمان؛(۴)

ص:۵۶

۱- . اسراء، آیه ۲۸.

۲- . اعراف، آیه ۱۵۸.

۳- . مائده، آیه ۳.

۴- . محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج۹۸، ص۲۴۹؛ ج۷۸، ص۱۷۷.

ایمان در قلب وجود دارد و اسلام چیزی است که بر اساس آن، ازدواج و ارث مشروعیت می یابد و خون محترم شمرده می شود. ایمان با اسلام شریک است؛ اما اسلام با ایمان شریک نیست.

در نتیجه، رابطه ی این دو مفهوم، رابطه ی عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی در هر ایمانی، اسلام هست و در هر اسلامی، ایمان نیست.

مرحوم شیخ صدوق در مقام تشبیه می گوید:

هر مؤمنی مسلمان است، اما هر مسلمانی مؤمن نیست و مثال آن مانند کعبه و مسجد است. کسی که داخل کعبه شود، داخل مسجد نیز شده است، اما هر کسی که داخل مسجد شود، داخل کعبه نشده است.(۱)

متعلقات ایمان

چنان که گفته شد، ایمان به معنی اقرار به لسان و تصدیق به قلب است، اما متعلق اقرار و تصدیق چیست؟ یعنی انسان باید به چه چیزی ایمان داشته باشد تا گرفتار کفر نشود؟ و مرزهای کفر و ایمان کجاست؟

در قرآن مجید، آیاتی که به مسأله ی ایمان پرداخته اند، متنوعند. برخی از آیات، صرفاً مسلمانان را به ایمان دعوت می کنند، مانند:

)إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً(؛(۲)

«کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، خداوند رحمان محبت آنان را در دل ها می افکند».

)مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حياةً طَيِّبَةً(؛(۳)

هرکس از زن و مرد کار شایسته ای انجام دهد، درحالی که مؤمن باشد، پس حتماً به او زندگی پاک و پاکیزه ای می بخشیم.

ص:۵۷

۱- . شیخ صدوق، الهدایه، ص۵۴.

۲- . مریم، آیه ۹۶.

۳- . نحل، آیه ۹۷.

در کنار این دسته از آیات، آیاتی هستند که متعلقات ایمان را بیان کرده اند و توضیح این آیات شمرده می شوند. در ادامه، با استفاده از آیات قرآن، متعلقات ایمان به طور خلاصه بیان می شود.

پیامبران و رسالت آن ها

گام اول در ایمان، اقرار و تصدیق به نبوت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر پیامبران الهی است؛ زیرا ایمان به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ، لازمه ی اقرار و تصدیق به دیگر مبانی اسلام است. اگر انسان رسالت پیامبر را انکار کند، راهی برای ایمان به مبانی دیگر دین باقی نمی ماند:

)فَأَمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ النَبِیِّ الأُمِّیِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ کَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ(؛(۱)

پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش؛ آن پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد؛ و از او پی روی کنید تا هدایت یابید!.

البته در کنار ایمان به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ، ایمان به پیامبران دیگر نیز از متعلقات ایمان شمرده می شود. به فرموده ی قرآن:

)وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ(؛(۲)

و آنان که به این قرآن که بر تو فروفرستاده شده و به کتاب های آسمانی دیگر که پیش از تو نازل گردیده است، ایمان دارند.

خداوند در جای دیگر می فرماید:

)قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَی إِبْرَاهِیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِیَ مُوسَی وَعِیسَی وَمَا أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ(؛(۳)

بگویید: ما به خدا ایمان آورده ایم و به آن چه بر ما نازل شده و آن چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردیده، و [هم چنین] آن چه به موسی و عیسی و پیامبران [دیگر] از طرف پروردگار داده

۱- . اعراف، آیه ۱۵۸.

۲- . بقره، آیه ۴.

۳- . بقره، آیه ۱۳۶.

شده است؛ و در میان هیچ یک از آن ها جدایی قائل نمی شویم و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم.

با پذیرش رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ، پذیرش اموری که مستقیم یا غیرمستقیم به مسأله ی رسالت و پیامبری مربوط می شود نیز جزء متعلقات ایمان شمرده می شود؛ مانند ایمان به کتاب های آسمانی، از جمله قرآن. اگر انسان رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را پذیرفت، باید به مجموعه ی آموزه هایی که آن حضرت آورده است، به صورت کامل ایمان داشته باشد:

)أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(؛(۱)

آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد،

جز رسوایی در این جهان چیزی نخواهد بود و در روز رستاخیز، به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شود؛ و خداوند از آن چه انجام می دهید، غافل نیست.

اما با توجه به گستردگی آموزه های دین، انسان به همه ی آن ها اشراف کامل ندارد؛ به همین سبب، آموزه های دین را می توان به دو بخش تقسیم کرد: آموزه هایی که انسان اجمالاً می داند که از جانب خداوند نازل شده اند، و آموزه هایی مانند توحید، قیامت، و وجوب نماز، زکات و...، که انسان به آن ها علم تفصیلی دارد.(۲)

در چنین مواردی، ایمان به هر دو بخش، جزء متعلقات ایمان شمرده می شود. به گفته ی قاضی عضدالدین ایجی:

ایمان در نزد ما و نزد سایر بزرگان، مانند قاضی (باقلانی) و استاد (ابواسحاق اسفرائینی)، تصدیق پیامبر در چیزی است که به آن مبعوث شده. اگر علم تفصیلی وجود دارد، ایمان تفصیلی لازم است، و اگر علم اجمالی به آن وجود دارد، ایمان اجمالی کفایت می کند.(۳)

۱- . بقره، آیه ۸۵.

۲- . جعفر سبحانی، الایمان والکفر، ص۴۷.

۳- . عضدالدین ایجی، المواقف، ص۳۸۴.

به گفته ی تفتازانی:

ایمان، تصدیق پیامبر در چیزی است که به آمدن آن توسط پیامبر علم داریم؛ یعنی

ایمان به چیزی که بودن آن در دین، مشهور است و دانستن آن، نیاز به دلیل و استدلال ندارد؛ مانند یگانگی آفریدگار، وجوب نماز و حرمت شراب و مانند آن؛ و هر آن چه به صورت اجمال ملاحظه شده است، ایمان اجمالی به آن کفایت می کند و هرچه به صورت تفصیل بیان شده است، ایمان تفصیلی می طلبد. برای نمونه، اگر از کسی درباره ی وجوب نماز و حرمت شراب پرسیده شود و وی آن دو را تصدیق نکند، کافر است؛ و این قول، مشهور است و جمهور علما بر این عقیده اند.(۱)

غیب

«غیب» مصدر «غاب» و به معنی «از دیده نهان شدن» است؛ اما این واژه بیش تر به معنی اسم فاعل خود، یعنی «غایب» به کار می رود و مطلق «نهان شدن از حواس» در آن منظور است، نه فقط «نهان بودن از دیده».(۲) غیب، یکی دیگر از متعلقات ایمان است و مؤمن کسی است که به آن ایمان داشته باشد. در قرآن، حدود شصت بار واژه ی غیب به کار رفته است. غیب، در تقابل با عالم شهادت و به معنی اَخبار و امور نهان است که خداوند از آن ها آگاه است. این واژه در قرآن یک‌بار به عنوان متعلّق ایمان ذکر شده است

)الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلوةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ(؛(۳)

[پرهیزکاران] کسانی [هستند] که به غیب (آن چه از حس پوشیده و نهان است) ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از آن چه روزی شان کرده ایم، انفاق می کنند.

هرچند ایمان به غیب تنها یک بار به صورت مستقیم در قرآن آمده است، اما دارای مصادیق مختلفی مانند خدا و ملائکه است که در قرآن بارها به آن ها اشاره شده است.

۱- . تفتازانی، شرح المقاصد، ج۵، ص۱۷۷.

۲- . راغب اصفهانی، المفردات القرآن، ج۱، ص۴۷۵.

۳- . بقره، آیه ۳.

خدا

خـدا مهم ترین متعلَّق ایمـان در قرآن کریم است؛ بلکه از نظر رتبه و درجه، والا‌ـترین و مهم ترین متعلق ایمـان است که بـدون اعتقاد به او، ایمان تحقق نخواهد یافت. آیاتی که به ایمان به خدا سفارش کرده اند، بسیارند؛ از جمله:

)وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّات تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهَارُ...(؛(۱)

و هرکه به خدا ایمان آورد و کار شایسته کند، او را به بهشت هایی درآورد که از زیر آن ها جوی ها روان است.

در برخی از آیات، حتی از «مؤمنان» خواسته شده است که به خدا ایمان آورند:

)يايُّهَا الَّذينَ ءامَنوا ءامِنوا بِاللّهِ...(؛(۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید، به خداوند ایمان بیاورید.

در مفهوم این که مراد قرآن از ایمان آوردن مؤمنان به خدا چیست، تفاسیر گوناگونی ارائه شده است؛(۳)

اما به هرحال، نشانگر اهمیت خداوند در مسأله ی ایمان است. هم چنین ایمان به خدا شامل ایمان به همه ی حوزه های توحید، اعم از توحید نظری و عملی می شود.(۴)

معاد

قرآن پس از توحید، بیش ترین اهمیت را به معاد و آخرت داده و موضوعات مختلفی را پیرامون آن بیان کرده است. در قرآن، معاد چنان روشن تلقی شده است که تنها متجاوزان و گناهکاران از پذیرش آن سر باز می زنند:

)الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ. و ما يُكَذِّبُ بِهِ اِلاّ كُلُّ مُعتَد اَثيم(؛(۵)

۱- . طلاق، آیه ۱۱.

۲- . نساء، آیه ۱۳۶.

۳- . برای آشنایی با تفاسیر مختلف پیرامون این آیه، ر.ک: ابوالفضل روحی، «ایمان»، در: دانش‌نامه ی موضوعی قرآن، پایگاه مرکز فرهنگ و معارف قرآن.

۴- . در فصل های گذشته، به تفصیل پیرامون توحید نظری و توحید عملی توضیح داده شد.

۵- . مطففین، آیات ۱۲۱۳.

کسانی که روز جزا را انکار می کنند. تنها کسی آن را انکار می کند که متجاوز و گنهکار است.

ازسوی دیگر، در بسیاری از آیات، ایمان به آخرت و قیامت در کنار ایمان به خدا ذکر شده است:

)... إن کُنتُمْ تُوَمِنُونَ بالله والیَومِ الآخِر(؛(۱)

... اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.

)مَن کانَ مِنکُمُ یُوَمِنُ بِاللهِ والیومِ الآخِر...(؛(۲)

کسانی از شما که به خدا و روز قیامت ایمان دارند... .

وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَهِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ؛(۳)

بلکه خوبی آن است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورید.

هرچند موارد دیگری از متعلقات ایمان نیز در کتاب خداوند شمرده شده است، اما تصدیق موارد یادشده، اموری مانند ایمان به وجود فرشتگان و کتب آسمانی را نیز شامل می شود. بنابراین، ارکان اساسی ایمان، اصول یادشده است که خود شامل موارد دیگری می شوند که اجمالاً ـ بیان شد. در نتیجه، عدم اقرار و عدم تصدیق هر یک از محورهای فوق، مترادف با کفر است.

هم چنین باید توجه داشت که متعلقات ایمان، به صورت مطلق هستند؛ بدین معنا که انکار هر یک از آن ها، مستلزم کفر می شود و باید به تمامی آن ها ایمان داشت. اگر کسی به سه رکن ایمان داشته باشد و تنها یک رکن را نپذیرد، و یا در جایی که به ایمان تفصیلی نیاز است مانند

مباحث توحید به اجمال ایمان داشته باشد، چیزی مانع کفر او نمی شود. به فرموده ی قرآن:

۱- . نساء، آیه ۵۹.

۲- . بقره، آیه ۲۳۲.

۳- . بقره، آیه ۱۷۷.

)إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيْنَ اللّهِ وَرُسُلِهِ وَيقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا؛ أُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا(؛(۱)

کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند، و می خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند، و می گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم، و می خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند، آنان در حقیقت کافرند و ما برای کافران عذابی خفت آور آماده کرده ایم.

ص: ۶۳

۱- . نساء، آیات ۱۵۰ ۱۵۱.

فصل سوم: کفر در اندیشه ی سلامی

مقدمه

ص: ۶۵

«کفر» در برابر «ایمـان» قرار دارد و یکی از واژه هـای پرکـاربرد وهابیت است. وهابیان مخالفان خود را عموماً به کفر متهم می کنند و به همین سـبب، به وهابیان افراطی، «تکفیری» گفته می شود. این در حالی است که به اجماع مسلمانان، اهل قبله را نمی توان کـافر شـمرد و خون، مـال و نـاموس آنـان را مبـاح دانست. به جز خوارج و وهابیـان که در نظریه و عمـل، روش تکفیر را برگزیـده انـد، هیچ یک از مذاهب اسـلامی، مذاهب دیگر را به کفر متهم نمی کنند و خون و مال و ناموس آنان را محترم می شمارنـد. بـا عنـایت به اهمیت بحث کفر و آثـار آن در عرصه ی حیـات فردی و اجتماعی مسـلمانان، در این فصل مفهوم کفر، انواع و معیارهای تکفیر در میان مذاهب اسلامی بررسی خواهد شد.

مفهوم کفر

کفر در لغت

کفر در لغت به معنی پنهـان کردن و پوشانـدن است. به شب تاریـک، کافر گفته می شود؛ زیرا با تاریکی خود همه چیز را می پوشاند. کشاورز نیز کافر است؛ زیرا بذر و دانه را در دل خاک پنهان می کند:(۱)

)کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعجَبَ الکفّار نَباتُهُ(؛(۲)

ص:۶۷

۱- . اسماعیل بن حماد جوهری، الصحاح تاج اللغه وصحاح العربیه، ج۲، ص۸۰۸.

۲- . حدید، آیه ۲۰.

(دنیا و زیورهای آن) همانند بارانی است که کشت برآمده از آن، کشاورزان را خشنود می کند.

هم چنین به شب، دریا، رودخانه ی بزرگ، ابر تاریک، سرزمین وسیع، و زره، کافر می گویند؛ چون هر یک به نحوی چیزی را می پوشانند.(۱)

کفر در اصطلاح

«کفر» در اصطلاح علم فقه و علم کلام، تفاوت هایی دارد. کفر در علم فقه معمولاً در برابر «اسلام» قرار می گیرد. در علم فقه، حد نصاب مسلمان بودن و خروج از مرز کفر، جاری شدن شهادتین بر زبان است و کسی که شهادتین را

نگوید، کافر می شود.(۲)

در این موارد، کفر بیش تر مربوط به امور ظاهری است و بیانگر نوع تعامل مسلمانان با کفار است. برای نمونه، در علم فقه بیش تر درباره ی احکام کفر، مانند شیوه ی تعامل مسلمانان در اموری همچون معاملات، ازدواج، و ارث بردن کافر از مسلمان بحث می شود.

اما در علم کلام، کفر در برابر «ایمان» به کار می رود و مفهوم، مرزها و معیارهای کفر به دقت بررسی می شود. در علم کلام، کفر، جدای از انکار لسانی، از افعال قلوب شمرده می شود.(۳) پس کفر در علم کلام، انکار چیزی است که شأن آن، ایمان آوردن به آن است. به عبارت دیگر، انکار هر یک از متعلقات ایمان، موجب کفر می شود.(۴) این انکار، گاهی در اموری است که باید به آن ها ایمان تفصیلی داشت، مانند توحید، معاد، نماز و روزه؛ و گاهی در اموری است که علم تفصیلی به آن ها وجود ندارد و تنها می دانیم که اجمالاً در دین مسائلی وجود دارد. در این موارد، ایمان اجمالی کفایت می کند. بنابراین،

۱- . محمدبن یعقوب فیروزآبادی، قاموس المحیط، ص۴۷۱، ماده ی «کفر».

۲- . محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۸، ص۳۳۲، ذیل آیه ی ۱۴ سوره ی حجرات؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۷۲؛ کلینی، الکافی، ج۲، ص۱۸.

۳- . علی بن حسین (سید مرتضی)، الذخیره فی علم الکلام، ص۵۳۴.

۴- . جعفرسبحانی، الایمان والکفر، ص۴۹.

انکار

بخش یا تمام رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ، انکار خداوند با تمامی ابعاد وجودی و صفاتی وی، انکار غیب و هم چنین معاد، فرجامی جز فرو رفتن در ورطه ی کفر ندارد. چیزی که سید مرتضی آن را «مایه ی استحقاق عقاب دائم...» می شمارد.(۱)

متعلقات کفر

(۲)

ازآن جاکه کفر در نقطه ی مقابل ایمان قرار دارد، متعلقات آن نیز همان متعلقات ایمان است؛ با این تفاوت بنیادین که ایمان، تصدیق است و کفر، انکار. در قرآن مجید، آیات بسیاری به متعلقات کفر اشاره کرده اند. برخی از این آیات، متعلق کفر را خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیان کرده اند:

)وَمَن لَّمْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيراً(؛(۳)

کسی که بهخدا وپیامبر ایمان نیاورد،پس ما برای کافرین آتشی افروخته آماده کرده ایم.

برخی از آیات، متعلق کفر را قیامت و معاد ذکر کرده اند:

)أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ(؛(۴)

آیا [این مرد] بر خدا دروغی بسته یا جنونی در اوست؟ [نه] بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند، در عذاب و گم راهی دور و درازند.

بی شک، شرک به خداوند نیز جزء متعلقات کفر قرار می گیرد؛ زیرا شرک، انکار وحدانیت و احدیت خداست و این امر بی شک از مراتب بالای کفر است.(۵)

برخی از آیات، انکار آیات الهی را به منزله ی کفر یا تفسیری از کفر بیان کرده اند که در حقیقت، به انکار نبوت باز می گردد:

۱- . علی بن حسین (سید مرتضی)، الذخیره فی علم الکلام، ص۵۳۴.

۲- . گاهی، از متعلقات کفر به «اسباب کفر» نیز تعبیر شده است. جعفر سبحانی، الایمان والکفر، ص ۵۰.

۳- . فتح، آیه ۱۲.

۴- . سبأ، آیه ۸.

۵- . ر.ک: نساء، آیه ۱۱۶؛ توبه، آیه ۱۱۳؛ اسراء، آیه ۳۹؛ حج، آیه ۳۱؛ زمر، آیه ۶۶.

)مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ(؛(۱)

پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد و فرقان (جداکننده ی حق از باطل) را نازل کرد. کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است.(۲)

در برخی از آیات، انکار آیات خدا و قیامت، باهم ذکر شده است:

)وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُوْلَئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(؛(۳)

و آنان که آیات خدا و لقای او را منکر شدند، کسانی اند که از رحمت من ناامیدند و ایشان را عذابی پردرد خواهد بود.

در این میان، جامع ترین آیه ای که موارد و متعلّقات کفر را بیان می کند، آیه ی شریفه ی زیر است:

)... وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيداً(؛(۴)

و هرکس به خدا و فرشتگان و کتاب ها و فرستادگان و روز واپسین کافر شود، به راستی گمراه شده، گم راهی دور [از حق] دارد.

در این آیه ی شریفه، متعلقات کفر به صورت یک جا بیان شده است. البته همان گونه که در متعلقات ایمان گفته شد، متعلقات کفر نیز به صورت عام بیان شده است و هر یک در دل خود، به عناوین کوچک تری تقسیم می شوند.

اقسام کفر

متکلمان اسلامی با توجه به آیات و روایات، کفر را به اقسام مختلفی تقسیم کرده اند. این تقسیمات، هرچند با عبارت های گوناگون بیان شده اند، درمجموع تبیین مشخصی از

۱- . آل عمران، آیه ۴.

۲- . هم چنین ر.ک: نساء، آیه ۵۶؛ مائده، آیه ۸۶؛ انعام، آیه ۴۹؛ اعراف، آیه ۴۰؛ حج، آیه ۵۷ و...

۳- . عنکبوت، آیه ۲۳.

۴- . نساء، آیه ۱۳۶.

اقسام کفر ارائه داده اند و به شفاف شدن و تبیین دقیق تر

ابعاد و زوایای کفر کمک می کنند. درمجموع کفر را می توان از چند بُعد تقسیم بندی کرد:

سطوح کفر

کفر می تواند در سطوح مختلف ظاهر شود:(۱)

۱. کفر اعتقادی: کفر اعتقادی، هر عقیده ای است که به انکار یکی از متعلقات ایمان بیانجامد یا با عقاید مسلم اسلامی در تضاد باشد؛ مانند انکار خالق، انکار رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ، و یا انکار یکی از احکام مسلم دین.

۲. کفر در گفتار: کفر گفتاری، هرگونه گفتاری است که نشانگر تضاد با عقاید اسلامی است؛ مانند دشنام به خدا و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و انکار زبانی مسلمات دین.

البته هنگامی چنین سخنانی به کفر گفتاری می انجامند که سخن، از روی خوف یا تقیه نباشد؛ اما اگر چنین بود، نمی توان فرد را کافر شمرد:

)مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ(؛(۲)

هرکس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت]؛ مگر آن کس که مجبور شده باشد، و[لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد».

۳. کفر در رفتار: کفر رفتاری، هر عملی است که نشانه ی فساد عقیده باشد؛ مانند سجده بر بت به نیت پرستش، و انداختن قرآن در جای نجس. ناگفته پیداست که چنین رفتاری هنگامی کفر شمرده می شود که از روی اختیار باشد، نه از روی اجبار یا نقص در عقل.

البته ممکن است کفر در سطوح مختلف، در یک فرد جمع شود؛ به این معنی که فرد در اعتقاد، گفتار و کردار، گرفتار کفر شود.

۱- . عبدالرحمن حسن جنکه المیدانی، العقیده اسلامیه واسسها، ص۷۱۵ تا ۷۲۵.
۲- . نحل، آیه ۱۰۶.

انواع کافران

کافران نیز با توجه به رویکردی که به کفر دارند، به گروه های زیر تقسیم می شوند:

۱. کافر گمراه (ضال): کافر گمراه کافری است که متعلقات ایمان را انکار می کند؛ اما ریشه ی این انکار، عدم شناخت خداوند و معارف دینی است و همین امر سبب شده است که گرفتار کفر شود. قرآن این گروه را «گمراهان» معرفی می کند:

)اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ غَيرِ المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ(؛(۱)

ما را به راه راست هدایت فرما! راه آنان که گرامی شان داشته ای؛ نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان.

۲. کافر لجوج (جاحد): کافر لجوج کسی است که هرچند خداوند متعال را در قلب خود شناخته است، اما از روی جحد لجاجت او را انکار می کند:

)وَجَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتها أَنفُسُهُم(؛ (نمل/۱۴)

افرادی مانند امیه بن ابی صلت و برخی از یهود که به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اطمینان داشتند، اما آن را انکار می کردند، در این دسته قرار می گیرند.

)وَلَمَّا جَاءهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ(؛(۲)

و هنگامی که از جانب خداوند کتابی برای آن ها آمد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشتند و پیش از این، به خود نوید فتح می دادند [که با کمک او بر دشمنان پیروز گردند، با این همه]، هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آن ها آمد، به او کافر شدند. لعنت خدا بر کافران باد.

۳. کافر ستیزه جو (معاند): کافر معاند یا ستیزه جو، کافری است که خداوند را می شناسد و به وجود او اعتراف می کند؛ اما با این حال، به سبب حسد، تکبر، طمع و... با خداوند و پیامبرانش ستیز می کند و از عبادت خدا سر باز

می زند. برای نمونه، ولید بن

۱- . فاتحه، آیات ۶۷.

۲- . بقره، آیه ۸۹.

مغیره در دوران پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بااین که اعجاز قرآن را به قلب فهمیده بود و به زبان نیز اقرار می کرد، اما آن را سحر می نامید.(۱)

۴. کـافر منـافق: کـافر منافق، کافری است که به زبان، ادعای ایمان می کنـد، اما به قلب انکار می نمایـد. نفاق یکی از بـدترین اشکال کفر است که آیات بسیاری در نکوهش و مذمت آن نازل شده است:

)إِذَا جَاءكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ(؛(۲)

چون منافقان نزد تو آینـد، گوینـد: گواهی می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی. و خدا [هم] می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و خدا گواهی می دهد که منافقان، سخت دروغ گویند.(۳)

مراتب کفر

همان گونه که ایمان دارای درجات تکاملی است و انسان در پرتو اعمال صالح می تواند نردبان صـعود را یکی پس از دیگری طی کند، کفر نیز دارای درکات تنازلی است و اصرار و تأکید بر کفر می تواند انسان را هرچه بیش تر به حضیض ذلت

بکشانـد. هرچه میزان عناد، لجاجت و انکار بیش تر باشد، کافر بیش تر در منجلاب کفر فرو می رود. بنابراین، برخی از مراتب کفر، از برخی دیگر بدتر است. کسـی که باوجود آگاهی، عناد می ورزد، به مراتب وضعیتش اسفناک تر از کسی است که به سبب جهـل و ناآگـاهی به ورطه ی کفر گرفتـار می شود؛ و یـا کـافر منـافقی که کفر خود را در پشت ایمـان ظاهری پنهان می کند، شرش بیش از کافری است که کفرش آشکار است. قرآن نیز به خوبی به مراتب نزولی کفر اشاره کرده است:

)إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الضَّآلُّونَ(؛(۴)

۱- . امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۱.

۲- . منافقون، آیه ۱.

۳- . هم چنین انفال، آیه ۴۹؛ احزاب، آیه ۲۴؛ نساء، آیه ۶۱؛ محمد، آیات ۲۲۲۴ و...

۴- . آل عمران، آیه ۹۰.

کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبه ی آنان پذیرفته نخواهد شد و آنان خود گمراهان اند.

فرجام کافران

قرآن و روایات، بدترین فرجام را برای کافران بیان می کنند و آن، خلود و جاودانگی در آتش است. به عبارت دیگر، درحالی که گنهکاران مسلمان، برای همیشه در آتش نمی مانند و پس از مجازات، مورد عفو و رحمت خداوند قرار می گیرند؛ اما کافران چنین وضعیتی ندارند:

)إِنَّ اللّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاءُ وَمَن یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلًا بَعِیدًا(؛(۱)

خداوند این را که به او شرک آورده شود، نمی آمرزد و فروتر از آن را بر هر که بخواهد می بخشاید؛ و هرکس به خدا شرک ورزد، قطعاً دچار گم راهی دور و درازی شده است.

در جای دیگر، خداوند هیچ عذر و بهانه ای را در مقابل کفر نمی پذیرد:

)إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ کُفَّارٌ فَلَن یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ الأرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَی بِهِ أُوْلَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِینَ(؛(۲)

در حقیقت، کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده اند، حتی اگر [فراخنای] زمین را پر از طلا کنند و آن را [برای خود] فدیه دهند، هرگز از هیچ یک از آنان پذیرفته نگردد. آنان را عذابی دردناک خواهد بود و یاورانی نخواهند داشت.

فتنه ی تکفیر

یکی از معضلات اساسی در میان مذاهب اسلامی، مسأله ی تکفیر مخالفان است. به این معنی که در برهه هایی از تاریخ، گروه هایی از مسلمانان، مخالفان خود را کافر نامیده اند. شاید تصور شود که مسأله ی تکفیر، تنها میان شیعیان و اهل سنت بوده است؛ اما با نگاهی به داستان تکفیر

در جهان اسلام، در میان فرق مختلف اهل سنت نیز چنین

۱- . نساء، آیه ۱۱۶.

۲- . آل عمران، آیه ۹۱.

وضعیتی دیده می شود. برای نمونه، محمدبن موسی حنفی قاضی دمشق (متوفی ۵۰۶ ق/ ۴۹۱ ش) شافعی ها را تکفیر کرده؛(۱)

یا ابوحامد طوسی (متوفی ۵۷۶ ق/ ۵۵۹ ش) حنابله را رمی به کفر نموده است؛ و یا ابن حاتم حنبلی می گوید: «من لم یکن حنبلیاً فلیس بمسلم».(۲)

البته نسبت به این گونه دیدگاه ها، دو نکته اهمیت اساسی دارد: نخست آن که چنین فتاوایی، در تاریخ اسلام امر رایجی میان اندیشمندان بزرگ نبوده است. دوم، هرچند چنین نظریاتی در میان مذاهب دیده می شود، اما هیچ یک از مذاهب اسلامی، حکم به استباحه ی خون و مال مخالفان خود نداده اند؛ اما در تاریخ اسلام، فتنه ی تکفیر به همراه اباحه ی خون و مال و ناموس، با خوارج آغاز می شود. «بربهاری» در قرن چهارم، بر اساس این مبنا، خون و مال مسلمانان را مباح می شمارد و به کشتار و غارت اموال مسلمانان می پردازد. در قرن حاضر نیز وهابیت و گروه های افراطی سلفی که تحت حمایت وهابیت افراطی اند، چنین رویکردی را درپیش گرفته و بر این اساس، تیغ وحشتناک تکفیر را در حوزه ی نظر

و عمل بر پیکر فرتوت مسلمانان فرود می آورند.(۳)

کشتارهایی که در عراق، افغانستان، پاکستان، الجزایر و دیگر مناطق اسلامی توسط سلفیان تکفیری صورت می گیرد، ریشه در همین دیدگاه دارد.

در ادامه، با توجه به آن چه گفته شد، از ا بعاد مختلف به بررسی فتنه تکفیر پرداخته می شود.

حرمت انسان و مسلمان در اندیشه ی اسلامی

در اندیشه ی اسلامی، جان و اموال انسان بسیار محترم و گرامی است:

۱- . اسد حیدر، الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج۱، ص۲۶۵.

۲- . همان، ص۲۶۷.

۳- . برای آشنایی با جنایات وهابیت در جهان اسلام، ر.ک: علیزاده موسوی، سلفی گری و وهابیت، ج۱، فصل۱۷.

)مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا عَلَى بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا(؛(۱)

از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی همه ی مردم را کشته باشد و هرکس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.

جدای از حرمت انسان، کشتن مؤمن نیز خود عذابی دوچندان دارد:

)وَ مَن یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِیهَا وَغَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِیمًا(؛(۲)

هرکس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.

ازسوی دیگر، از نظر قرآن معیار ایمان و کفر، اظهار شعائر اسلام و اقرار به مسلمانی است. در این صورت، کسی اجازه ی تعرض ندارد:

)یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَتَبَیَّنُواْ وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَیْکُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا(؛(۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید! چون در راه خدا سفر می کنید، [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند، مگویید تو مؤمن نیستی، [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجویید.

در شأن نزول این آیه آمده است که پس از غزوه ی خیبر، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اسامه بن زید را با جمعی به سوی برخی از قریه های یهود در اطراف فدک فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. مردی از یهود به نام «مرداس بن نهیک» که از حضور اسامه آگاهی یافت، نزدیکان و اموال خود را در کنار کوهی جمع نمود و نزد اسامه آمد و گفت: «أشهد أن لا اله اللّه وأن محمداً رسول اللّه». أسامه او را به قتل رساند. پس از

۱- . مائده، آیه ۳۲.

۲- . نساء، آیه ۹۳.

۳- . نساء، آیه ۹۴.

بازگشت به نزد رسول خدا رفت و جریان را برای آن حضرت

نقل کرد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود: «مردی را کشتی که به لاـ اله الاـ اللّه و انّی رسول اللّه، شهادت داد؟!» اسامه گفت: «ای رسول خدا! او برای نجات از کشته شدن شهادت داد». پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «آیا دل او را شکافتی تا آگاهی پیدا کنی؟»(۱)

روایات بسیاری نیز وجود دارد که مسلمانان را از تکفیر هم کیشان خود نهی کرده است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مرزهای بین ایمان و کفر را چنین بیان می فرماید:

أمرت أن أقاتل الناس حتی یقولوا لاـ اله الا اللّه. فاذا قالوها، وصلوا صلاتنا، واستقبلوا قبلتنا، وذبحوا ذبیحتنا، فقد حرمت علینا دماؤهم و اموالهم؛(۲)

مأمور شده ام با مردم بجنگم، تا هنگامی که کلمه ی توحید را بگویند. پس اگر کلمه ی توحید را گفتند، و نمازها را انجام داده و به سوی قبله‌ی ما نماز خواندند، و مانند ما گوسفند را ذبح نمودند، اموال و خون آنان بر ما حرام خواهد بود.

در جنگ خیبر، هنگامی که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم پرچم را برای فتح قلعه های خیبر به امیرالمؤمنین علی٪ سپرد، علی٪ پرسید: «تا چه زمانی با آنان بجنگم؟». حضرت فرمود: «تا وقتی که به لاـ اله الا اللّه و محمد رسول اللّه شهادت

دهند. هرگاه چنین کردند، خون و مال آنان از سوی تو محفوظ است؛ جز آن که خلاف حق را مرتکب شوند و حساب آنان بر خدای بزرگ خواهد بود».(۳)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به همین مضمون می فرماید:

کفوا عن اهل لا اله الا الله لا تکفروهم بذنب فمن اکفر اهل لا اله الا الله فهو الی الکفر اقرب؛(۴)

۱- . محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج۲۲، ص۹۲.

۲- . صحیح بخاری، الصلاه، باب ۲۸، ص۱۰۸، ح۳۹۲.

۳- . مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۷۲؛ فضائل الصحابه، ح ۳۳.

۴- . سلیمان بن احمد، طبرانی، المعجم الکبیر، ج۱۲، ص۳۷۲، ح۱۳۰۸۹.

دست از اهل لا اله الا الله بداریـد و آنان را به خاطر یک گناه تکفیر نکنیـد؛ که هرکس اهل لا اله الا الله را تکفیر کند، خود او به کفر نزدیک تراست.

هم چنین به گفته ی سماعه بن مهران، امام صادق٪ فرمود:

اسـلام عبارت است از شـهادت به لا اله الا للّه و تصدیق به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ؛ و با این عقیده، خون ها محفوظ، و روابط زناشویی و پیوند میراث برقرار می شود. چنان که مردم بر این باور هستند.(۱)

روایـاتی کـه مسـلمانان را بـه تکفیر دیگران نهی می کنـد، در متـون حـدیثی فریقین بسـیار زیـاد است که در این مختصـر نمی گنجد.(۲)

اندیشمندان اسلامی و مسأله ی تکفیر

در نگاه اندیشـمندان اسـلامی، تکفیر مسلمان، بسیار نکوهش شده است. بسیاری از دانشمندان شیعه، به تحریم تکفیر مسلمانان دیگر فتوا داده اند؛ از جمله می توان به شیخ صدوق،(۳) شیخ حسن صاحب جواهر،(۴) مرحوم حکیم،(۵)

آملی(۶)

و علامه مجلسی اشاره کرد.

شیخ صدوق معتقد است:

اسـلام عبـارت است از گواهی دادن به شـهادتین؛ و به وسـیله ی آن، جان و مال از تعرض مصون می مانـد؛ و هرکس بگویـد: لااله الاالله محمد رسول الله، جان و مالش محفوظ خواهد ماند.(۷)

مرحوم سید کاظم یزدی، از علمای بزرگ شیعه نیز می گوید:

ص:۷۸

۱- . کلینی، اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب۱۵، ج ۲، ص۱۹.
۲- . آیت الله جعفر سـبحانی در کتـاب الایمـان والکفر برخی از ایـن روایـات را گردآوری کرده انـد. ر.ک: جعفر سـبحانی، الایمان والکفر، ص۶۳۶۴.
۳- . شیخ صدوق، الهدایه در جوامع الفقهیه، ص۴۷.
۴- . محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج۶، ص۵۸.
۵- . سید محسن حکیم، مستمسک عروه الوثقی، ج۲، ص۱۲۳.
۶- . محمد تقی آملی، مصباح الهدی فی شرح عروه الوثقی، ج۱، ص۴۱۰ تا ۴۱۱.

۷- . شیخ صدوق، الهدایه، ص۴۷.

کـافر کسـی است که منکر الوهیت یـا توحیـد یا رسالت یا امری ضـروری از ضـروریات دین شود. البته انکار ضـروری دین در صورتی موجب کفر می شود که توجه به ضـروری بودن آن داشـته باشـد؛ به گونه ای که انکـار آن به انکار رسالت بازگشـت کند.(۱)

به عقیده ی آیت اللّه خویی:

آن چه در تحقق اسـلام دخـالت دارد و طهارت و احترام مال و جان و غیر آن دو بر او مترتب می شود، عبارت است از: اعتقاد به وحدانیت خدا، نبوت و معاد، که فرقه های اسلامی به آن عقیده دارند.(۲)

در این میان، اندیشمند بزرگ شیعه، سید عبدالحسین شرف الدین، که آثار بسیاری را در تبیین دیدگاه های شیعه در برابر اهل سنت همانند «المراجعات» و «النص والاجتهاد»، به رشـته تحریر درآورده است، اثر ارزشـمندی با نام «الفصول المهمه فی تألیف الامه»(۳) دارد که در آن به بررسی فتنه ی تکفیر و حرمت آن از نگاه شیعه و اهل سنت می پردازد.

در جهان سنی، ابن حزم اندیشه ها را در زمینه ی تکفیر به چند دسته تقسیم می کند. وی پس از

آن که بابی را تحت عنوان «الکلام فی من یکفر ولایکفر»(۴)می گشاید،

می گوید:

۱- . سید محمد کاظم یزدی، العروه الوثقی، ج۱، ص۶۹.

۲- . سید ابوالقاسم خویی، التنقیح، ج۳، ص۶۲.

۳- . این کتاب نخستین تألیف مرحوم شرف الدین است که در سال ۱۳۲۷ق (۱۲۸۸ش) نوشته شده است. این اثر نشان می‌دهد کـه مسـأله ی وحـدت در نزد شـرف الـدین چه انـدازه مهم بـوده که نخسـتین اثرش را به آن اختصـاص داده است. به گفته ی آقـابزرگ تهرانی، شـرف الـدین پس از تـألیف فصول المهمه نیز تـا آخر عمر این موضوع را دنبـال کرد و بیش ترین اهتمام و گسـترده ترین تلاـش را در این زمینه انجـام داد. آقـا بزرگ تهرانی، طبقـات اعلاـم الشـیعه، قسـمت سوم، جزء اول، ص۱۰۸۰. نخستین چـاپ این کتـاب پس از تـألیف، در صـیدای لبنـان در سـال ۱۳۳۰ قمری(۱۲۹۱ ش) در قـالب یـک جلـدِ ده فصـلی با محتویـات زیر انجـام گرفت: «لزوم اجتمـاع و وحـدت در آیـات و روایـات»؛ «معنای اسـلام و ایمان»؛ «محترم بودن خون و مال گوینـدگان شـهادتین در روایات»؛ «تأکید ائمه: بر معاشـرت با اهل سنّت»؛ «احادیث نجات موحدان»؛ «فتاوای بزرگان اهل سنت در ایمان اهل توحید»؛ «اجتهاد پیشـینیان و ثبوت عدالت شان»؛ «نقل تکفیر شـیعیان»؛ «نسبت های ناروا به شیعه» و «علل افتراق». پس از آن، مؤلف دو فصل هفت و یازده را نیز با موضوعات «بشارت شیعه در روایات» و «پایان عصبیت جاهلیت» به آن افزود.

۴- . علی بن محمد (ابن حزم)، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ج۳، ص۲۹۱، الکلام فی من یکفر و لا یکفر.

مردم در این بـاب اختلاـف کرده انـد: گروهی به کسـی که در مسائـل اعتقـادی و یا در فتوا، سـخنی مخالف آنان گفته باشـد، نسـبت کفر داده انـد؛ دسـته ای دیگر، برحسب دیـدگاه هـای خود، بخشـی از نظرات مخالف را تکفیر و برخی را موجب فسـق دانسـته انـد؛ دسـته ی دیگر کسـی را که در مسـأله ی اعتقـادی با آن ها مخالف باشـد کافر خوانـده، مخالف خود در احکام و عبادات را نه کافر و نه فاسق می شـمارند، بلکه او را مجتهـدی معذور می دانند که اگر خطا کرده باشد، به سـبب نیتش مأجور است؛ گروه دیگری این مبنـا را در عبـادات پـذیرفته انـد، امـا دربـاره ی مسائـل اعتقادی گفته انـد که هر مخالفتی در مسأله ی صفات الهی، به کفر می انجامد و اگر غیر این باشد، فسق است.(۱)

وی سپس به دیدگاه خود و دانشمندان بزرگ اهل سنت اشاره می کند:

گروهی گفته اند که به سبب نظریه ی مخالف در مسائل اعتقادی و یا فتوا، هرگز نباید مسلمانی را تکفیر و تفسیق کرد... و این دیدگاه ابن ابی لیلی، ابو حنیفه، شافعی، سفیان ثوری و داودبن علی است و این

عقیده ی هر صحابه ای است که دیدگاهش را در این مسأله می دانیم و هیچ مخالفی را در این رأی نمی شناسیم.(۲)

وی سپس پا را فراتر می گذارد و به شدت به تضعیف دو روایت نقل شده از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می پردازد که بر اسـاس آن، مرجئه و قـدریه مجوس امت دانسـته شـده و افـتراق امت به بیش از هفتـاد فرقه که تنهـا یـک فرقه در بهشـتند، پیش بینی شده است. آن گاه می گوید: «برای کسـی که اعتقاد به حجیت خبر واحد دارد، این احادیث ضـعیف السند هستند؛ چه برسد به کسی که به حجیت خبر واحد اعتقاد ندارد».(۳)

زاهر سرخسـی از شاگردان ابوالحسن اشـعری نقل می کند: ابوالحسن اشـعری هنگام مرگ در منزل من بود که دستور داد همه ی یاران و شاگردان او را جمع کنم؛ وقتی همه جمع شدند، به آن ها گفت:

۱- . همان.

۲- . همان.

۳- . همان، ص۲۹۲.

شاهد باشید که من هیچ یک از اهل قبله را به خاطر ارتکاب گناه تکفیر نمی کنم؛ زیرا همه ی آن ها یک معبود را می پرستند و اسلام، تمامی آن ها را دربرمی گیرد.(۱)

عباراتی نیز از شافعی امام شافعیان در این زمینه نقل شده است:

من هیچ یک از اهل اهواء را به خاطر گناهی تکفیر نمی‌کنم»؛ «من احدی از اهل قبله را بر اثر گناهی تکفیر نمی‌کنم»؛ و «من شهادت همه ی اهل بدعت را به جز خطابیه قبول می کنم.(۲)

ابوجعفر طحاوی در «عقیده ی طحاویه»، که بسیاری از اندیشمندان اهل سنت شرحهای گوناگونی بر آن نوشته اند، می گوید:

اهل قبله را تا هنگامی که به تعالیم پیامبر گرامی اسلام ایمان داشته باشند، مسلمان و مؤمن مینامیم... و هیچ یک از اهل قبله را به خاطر ارتکاب گناه، مادامی که آن را حلال نشمارد، تکفیر نمیکنیم.(۳)

قاضی عیاض از علمای بزرگ مالکی در قرن ششم می گوید:

اگر کسی چیزی درباره ی خداوند بگوید که با شأن و عظمت خدا منافات دارد، اما دشنام و رد بر خداوند نبوده و قصد کفر نداشته باشد، بلکه سخن وی معلول اجتهاد و تأویل وی باشد، او اهل بدعت می شود؛ اما این مورد از مواردی است که سلف و خلف نسبت به تکفیر چنین شخصی اختلاف کرده اند.(۴)

به گفته ی ملا علی قاری از علمای حنفی قرن یازدهم ابن حجر اعتقاد داشت:

حق این است که در نظر بیش تر علمای گذشته و حال، ما هرگز اهل بدعت ها و اهواء را تکفیر نمی کنیم؛ مگر آن که سخن یا عمل آنان کفر صریح باشد؛ نه این که به دلالت التزامی بر کفر حمل شود؛ زیرا بنا بر نظر دقیق تر، لازمِ یک مذهب، به معنی آن مذهب نیست؛ و به همین سبب در طول تاریخ، مسلمانان با

۱- . سید عبدالحسین شرف الدین، الفصول المهمه فی تألیف الامه، ص۳۸.

۲- . به نقل از: همان، ص۳۲.

۳- . ابوجعفر طحاوی، العقیده الطحاویه: بیان عقیده اهل السنه و الجماعه، ص۲۰ تا ۲۱.

۴- . ابوالفضل عیاض حیصی، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج۲، ص۲۷۲.

چنین افرادی در ازدواج، نماز بر مردگانشان و دفن آنان در مقابر مسلمین، همانند مسلمانان دیگر عمل می کرده اند؛ زیرا آن ها، هرچند خطاکار و گناهکارند و باید ایشان را فاسق و گمراه شمرد، اما آنان از کلام خود، اراده ی کفر نکرده اند.(۱)

ملا علی قاری در شرح «فقه الاکبر» ابوحنیفه، پس از آن که برخی دیدگاه های علما را پیرامون تکفیر بیان می کند، در جمع میان اقوال مینویسد:

هیچ یک از اهل قبله تکفیر نمی شود و قول برخی مبنی بر کفر کسی که قائل به خلق قرآن است، یا رؤیت خدا را محال می داند و یا شیخین را سب و لعن می کند و مانند آن، مشکل است؛ همان گونه که شارح «العقاید» می گوید. هم چنین به گفته ی شارح «مواقف»، جمهور متکلمان و فقها معتقدند که هیچ یک از اهل قبله را نمی توان تکفیر کرد.(۲)

وی سپس در جمع میان اقوالی که اهل اهواء را تکفیر کرده اند و اقوالی که تکفیر را منع می کنند، از قول ابن همام در «شرح الهدایه» می نویسد:

بدان که حکم به کفر کسانی از اهل اهواء که ذکر کردیم، با توجه به آن چه که از ابوحنیفه و شافعی نسبت به عدم تکفیر اهل قبله ثابت شده است، این است که چنین اعتقاداتی ذاتاً کفر است؛ گوینده ی آن کلام نیز کفر گفته است؛ اما خودش تکفیر نمی شود؛ زیرا دیدگاه وی نتیجه ی تلاش او اجتهاد برای دست یابی به حقیقت بوده است... .(۳)

تقی الدین سبکی، از علمای بزرگ شافعی می گوید:

بدان ای برادر! اقدام و اظهارنظر درباره ی تکفیر اهل ایمان کار سخت و مشکلی است و هرکس در قلب خود ایمان داشته باشد، تکفیر اهل هوی و بدعت، برای او خطرناک است؛ چون که آنان لااله الاالله و محمد رسول الله می گویند و تکفیر کردن دیگران، کار هولناک و خطر بزرگی دارد... .(۴)

ص:۸۲

۱- . ملاعلی‌بن سلطان قاری، مرقاه المفاتیح شرح مشکوه المصابیح، ج۱، ص۲۸۴.

۲- . همو، منح الروض الازهر فی شرح الفقه الاکبر، ص۴۲۵.

۳- . همان، ص۴۲۸.

۴- . سید عبدالحسین شرف الدین، الفصول المهمه فی تألیف الامه، ص۲۸.

و در جای دیگر، در رابطه با غلات، بدعت گذاران، اهل هوی، متکلمان و فیلسوفان از او سؤال می کنند. او در پاسخ می گوید:

بدان هرکس از خداوند عزوجل بترسد، هرگز جرأت نمی کند به تکفیر کسی که لا اله الا الله و محمد رسول الله می گوید، زبان بگشاید... هرگز کسی حکم به تکفیر کسی نمی کند، مگر این‌که خود از اصول دین بیرون رود و منکر شهادتین باشد و بالاخره از دین اسلام خارج شود.(۱)

حتی برخی از بزرگان اهل سنت تا بدان جا پیش رفته اند که از تکفیر گروه هایی مانند خوارج نیز پرهیز کرده اند. چنان که نووی، شارح صحیح مسلم می گوید:

بدان که مذهب اهل حق این است که کسی از اهل قبله به سبب گناهی تکفیر نمی شود و حتی اهل اهواء و بدعت، مانند خوارج و معتزله و غیر آن ها نیز تکفیر نمی شوند. تنها کسی را باید مرتد و کافر شمرد که چیزی از ضروریات دین اسلام را انکار کند.(۲)

شیعه و مسأله ی امامت

در اندیشه ی شیعه، جدای از اصول دین که همان «توحید»، «نبوت» و «معاد» است، دو رکن دیگر، یعنی «عدل» و «امامت» نیز از اصول مذهب شمرده می شود و این دو اصل، راه شیعه را از اهل سنت جدا می کند.

شیعه با تکیه بر دلایل عقلی و نقلی، به اثبات امامت می پردازد؛ اما نکته ای که نباید آن را فراموش کرد، این واقعیت است که صِرف نپذیرفتن ولایت، هرچند فرد را از دایره ی تشیع خارج می کند، سبب خروج وی از اسلام و تکفیر وی نمی شود.

به عبارت دیگر، با توجه به رویکردی که غیر شیعیان به اهل بیت: دارند، می توان آن ها را به دو بخش تقسیم کرد: گروه اول، همه ی اهل سنت هستند که همانند شیعیان به اهل بیت(علاقه مندند. هرچند پس از جنگ صفین، گروهی به سب و لعن

۱- . همان، ص۲۹.

۲- . یحیی بن شرف نووی، شرح صحیح مسلم، ج۱، ص۲۱۳.

امیرالمؤمنین علی٪ پرداختنــد، امــا در قرن دوم، احمــدبن حنبــل (۱۶۴۲۴۱ ق/ ۱۵۹۲۳۴ش) بـه تـبیین گـوشه ای از فضــایل امیرالمؤمنین علی٪ و اهل بیت(پرداخت و کتاب «فضایل الصحابه» او و هم چنین مجموعه ی حدیثی وی با نام «مسند»، لبالب از فضائل امیرالمؤمنین علی٪ و خاندان اوست.(۱)

از آن زمان، محبت اهل بیت(در میان اهل سنت، فراگیر شـد. امام شافعی نیز اشـعار بسیار ارزشـمندی دارد که نشانگر ارادت وی به اهل بیت(

است.(۲)

از افرادی همانند امام مالک و ابوحنیفه نیز نظرات مشابهی نقل شده است.(۳)

گروه دوم، گروهی معانـد و دشـنام دهنـدگان به اهـل بیت(هسـتند. این گروه را نمی توان در ردیف اهل سـنت قرار داد؛ زیرا چنین رویکردی مخالف صریح قرآن، سنت و دیدگاه ارباب مذاهب اسلامی است. چنین افرادی از دین بهره ای نبرده اند.(۴)

حتی اگر از فرق شیعه کسی لب به دشنام و یا سب اهل بیت: بگشاید، از حوزه ی دین خارج است. امام خمینی) می فرماید:

غیر الاثنی عشریه من فرق الشیعه اذا لم یظهر منهم نصب ومعاداه وسبّ لسائر الائمه الذین لا یعتقدون بامامتهم طاهرون، واما مع ظهور ذلک منهم فهم مثل سائر النواصب؛(۵)

«فرقه هـای غیر شـیعه ی اثنی عشـریه، در صورتی که از آنـان دشـمنی و ناسـزاگویی به امامانی که امامت آنان را باور ندارنـد، اظهار نشود، پاک می باشند؛ و در

ص:۸۴

۱- . برای آشـنایی با نگاه احمـد بن حنبل به اهل بیت:، ر.ک: سـید مهـدی علیزاده موسوی سـلفی گری و وهابیت، ج۱، فصل هشتم.

۲- . برای نمونه، ر.ک: محمد ادریس شافعی، دیوان، ص۱۲۲،۱۱۵،۹۳،۵۹،۴۸، ۱۵۲و...

۳- . برای آشـنایی بـا جایگـاه اهل بیت(، به ویژه امام صادق٪ با ائمه ی اربعه ی اهل سـنت، ر.ک: اسـد حیـدر، الامام الصادق والمذاهب الاربعه.

۴- . البته در اندیشه‌ی شـیعه، غلات کسانی که در شأن ائمه: مبالغه می کنند نیز مذموم بوده و اهل‌بیت(به شدت مورد آن‌ها را نکوهش کرده اند.

۵- . سیدروح الله خمینی، تحریر الوسیله، ج۱، ص۱۰۷.

صورتی که از آن ها یکی از این امور نسبت به ائمه: اظهار شود، حکم آنان مانند نواصب است.

لازم به یادآوری است که در برخی از روایات و فتاوای بزرگان شیعه آمده است که انکار ولایت و یا امامت، موجب کفر است.

مرحوم شیخ مفید در این زمینه می گوید:

مرحوم شیخ طوسی در کتاب «الجمل» می گوید: شیعه بر کفر کسانی که با امیرالمؤمنین علی٪ جنگیدند، اجماع دارد؛ اما شیخ طوسی آنان را از ملت اسلام خارج نمی کند، زیرا کفر آن ها به سبب تأویل بوده است... و آنان را کافر مرتد خارج از شریعت قلمداد نکرده است، به ویژه آن که آنان شهادتین را جاری می کردند و به همین سبب آنان کافر مرتد که موجب خروج از اسلام می شود، نیستند... .(۱)

به عبارت دیگر، شیخ مفید و شیخ طوسی، کفر را به «کفر تأویلی» که موجب خروج از دین نیست، و «کفر ارتداد» که موجب خروج از شریعت است تقسیم می‌کنند، و هنگامی که کسانی را که در برابر امیرالمؤمنین علی٪ شمشیر زده اند، مستحق کفر ارتداد (تنزیلی) نمی شمارند، چه گونه سایر مسلمانان را کافران مرتد به شمار می آورند.

البته شاید بتوان گفت کسی که گرفتار کفر تأویلی است، فقط داخل در اسلام است، نه داخل در ایمان. بنابراین با توجه به آن چه گفته شد، کفری که موجب خروج از اسلام می شود، نصب و عناد

با اهل بیت(است؛ با این وجود، هرچند گاهی تکفیر در میان مذاهب مختلف دیده می شود، اما چنین رویکردی، هرگز سبب فتوا به اباحه ی خون و مال نشده است. در این میان، تنها گروه خوارج، بربهاری و وهابیت تکفیری چنین رویکردی را درپیش گرفته اند.

۱- . محمدبن محمد مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص۱۵۱.

فصل چهارم: خاستگاه سلفی گری تکفیری

مقدمه

ص: ۸۷

همـان گونه که گفته شـد، هرچنـد در میان مـذاهب اسـلامی تکفیر به چشم می خورد، اما تکفیری که به اباحه ی خون، مال و نوامیس مسـلمانان بینجامـد، تنهـا در سه گروه خوارج،(۱) بربهاریـان و وهابیـان وجـود دارد. دو گروه خـوارج و بربهاریـان، به تاریـخ پیوسـتند و از دیـدگاه هـای تنـد و افراطی آنـان، جز در منـابع تـاریخی چیزی بـاقی نمانـد و امروز تنها سـلفیان تکفیری نمایندگی این دو گروه را برعهده دارند. در میان گونه های سـلفی گری، سـلفی گری تکفیری، رسـماً به تکفیر مسـلمانان می پردازد، بی آن که به متعلقات ایمان و کفر توجهی کنـد. در انـدیشه ی سـلفی گری تکفیری هر دیـدگاهی که با عقایـد آن ها نسازد، محکوم به کفر و ارتداد است. در این فصل، با توجه به آن که سلفی گری تکفیری، میراث اندیشه ی ابن تیمیه

است، دیدگاه وی درباره ی تکفیر بررسی خواهد شد.

البته هرچنـد ابن تیمیه نظریه پرداز پروژه ی تکفیر در جهـان اسـلام است، اما در روزگار او، دیـدگاه تکفیری وی از مرز نظریه پیش تر نرفت و در حوزه ی عمـل، به اباحه ی خون و مال مسـلمانان نینجامیـد. چه بسا خود ابن تیمه نیز در حوزه ی عملی، در این خصوص با احتیاط عمل می کرد. او اگر می دانست گروه هایی هماننـد وهابیت با تکیه بر دیدگاه های وی، خون و اموال هزاران مسلمان را بر باد خواهند داد، شاید نظریات خود را به گونه ای دیگر ارائه می کرد.

۱- . در فصول مربوط به ایمان و کفر، به تفصیل به دیدگاه های تکفیری خوارج اشاره شد.

ابن تیمیه، بنیان گذار سلفی گری تکفیری

در حوزه ی نظری، اندیشه ی تکفیر در چند قرن گذشته، ریشه در دیدگاه های ابن تیمیه دارد و وهابیت و دیگر گروه های تکفیری، دیدگاه تکفیری خود را از ابن تیمیه گرفته اند. ازاین رو، برای فهم دیدگاه تکفیری وهابیان، باید ابن تیمیه را نقطه ی عزیمت قرار داد.

ابن تیمیه و تکفیر

دیدگاه ابن تیمیه درباره ی تکفیر نیز همانند سایر اندیشه های وی، لبالب از تعارض و تضاد است؛ بدین معنی که با مراجعه به برخی از آثار

ابن تیمیه، وی را شخصیتی ضدتکفیر می یابیم؛ اما او در برخی دیگر از آثارش، چنان تیغ تکفیر را بر فرق جامعه ی اسلامی فرو می آورد که انسان شگفت زده می شود و در جمع میان آرای تکفیری و ضدتکفیری وی می ماند.

ابن تیمیه و اندیشه ی ضد تکفیری

ابن تیمیه در برخی از کتاب های خود، ازجمله «مجموع الفتاوی»، به تفصیل درباره ی اقسام تکفیر، شرایط تکفیر و حرمت تکفیر سخن گفته است. با نگاهی به این بخش از سخنان ابن تیمیه، وی را می توان چهره ای ضدتکفیری قلمداد کرد. ابن تیمیه ابتدا تکفیر را به دو بخش «مطلق» و «معین» تقسیم می کند. «تکفیر مطلق»، در مورد کلام، فعل یا اعتقادی است که با مبانی اسلام در تضاد و تناقض است؛ هم چنین به صورت مطلق به کسی که چنین دیدگاهی داشته باشد، کافر اطلاق می شود؛ اما فرد خاصی مورد نظر نیست.

«تکفیر معین»، حکم به تکفیر شخص معین و خاصی است که عملی را در تضاد با اصول و مبانی اسلام انجام داده است و به سبب وجود شروط تکفیر در وی و نبودن مانع، کافر خوانده می شود:

)وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ(؛(۱)

و البته عداوت گروهی نباید شما را بر آن دارد که از راه عدل بیرون روید. عدالت کنید که به تقوا نزدیک تر [از هر عمل] است؛ و از خدا بترسید، که البته خدا به هرچه می کنید، آگاه است.

به گفته ی ابن تیمیه، باید میان تکفیر مطلق و معین تفاوت قائل شد؛ یعنی چنین نیست که هرکس فعلی را که منطبق با کفر بود انجام داد، کافر است:

هر فردی که در مسأله ای از امور اعتقادی مخالفت کرد، به معنی هلاکت وی نیست. گاهی شخص مخالف، مجتهدی است که در اجتهاد خود خطا کرده است و خداوند وی را می بخشد؛ و گاهی درباره ی موضوع، آگاهی و علم کافی ندارد و به همین سبب، حجت بر وی تمام نشده است؛ و گاهی حسناتی که دارد، سیئات وی را پوشش می دهد... .(۲)

ابن تیمیه در تبیین تفاوت میان تکفیر مطلق و معین می گوید:

آن چه بزرگان سلف گفته اند که اگر کسی فلان چیز را بگوید، حکمش فلان است، ناظر به تکفیر مطلق است و صحیح است؛ اما باید میان تکفیر مطلق و معین تفاوت گذاشت. و

این نخستین مسأله ی بزرگی است که میان امت موجب نزاع شده است و آن، مسأله ی وعید(۳)

است.

آیات وعید در قرآن مجید، به صورت مطلق بیان شده است؛ مانند این آیه:

)إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا(؛(۴)

و هم چنین گزاره هایی مانند: کسی که چنین کند، چنان خواهد شد. تمامی این موارد، امور مطلق و عام هستند و این همانند گفته ی سلف است که کسی که چنین بگوید

۱- . مائده، آیه ۸.

۲- . احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج۳، ص۱۱۶.

۳- . «وعید» در برابر «وعده»، عبارت است از اعلام عذاب و خواری در آینده؛ همان گونه که «وعده»، بشارت به آینده است.

۴- . «آنان که اموال یتیمان را به ستمگری می خورند، در حقیقت، آن ها در شکم خود آتش جهنم فرو می برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد». (نساء، آیه ۱۰).

چنان است. اما گاهی وعید به واسطه ی توبه، حسنات، مصائبی که جبران کننده ی گناه است و یا شفاعت مقبول نسبت به فرد معین، منتفی می شود.

تکفیر نیز مانند وعید است. هرچند تکفیر تکذیب گفته ی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است، اما گاهی فرد، تازه مسلمان است و یا در سرزمین دوری زندگی کرده و از معارف دینی بی خبر است. چنین فردی، از روی لجاجت کفر نمی ورزد تا حجتی برای تکفیر وی باشد. گاهی فرد، آیات و روایات مربوطه را نشنیده است و یا شنیده، اما نزد او ثابت نشده است، و یا دارای معارضی بوده که

موجب تأویل نص شده است؛ چنین فردی، هرچند خطاکار است، اما مستوجب تکفیر نیست.

و من دائم به یاد حدیثی می افتم که در صحیح مسلم و بخاری درباره ی مردی نقل شده است که گفت:

هنگامی که من مُردم، بدنم را بسوزانید؛ خاکسترش را بکوبید؛ سپس در دریا بر باد دهید. به خدا قسم، اگر خدا توانست مرا به شکل اول درآورد، چنان عذاب کند که تاکنون کسی را عذاب نکرده باشد. «با وی چنان کردند. سپس خداوند به زمین گفت: «آن چه را گرفته ای بازگردان»؛ و مرد به شکل اولیه برگردانده شد. خداوند به او گفت: «چرا چنین ادعایی کردی؟» مرد گفت: «خدایا! به خاطر ترس از تو بود. «خداوند نیز او را بخشید».(۱)

این مرد به قدرت خدا و این که در صورت خاکستر شدن بازگردانده خواهد شد، شک کرد؛ بلکه اعتقاد داشت که دوباره زنده نمی شود. چنین اعتقادی در اندیشه ی تمامی مسلمانان کفر است؛ اما وی فردی جاهل بود که چنین چیزی را نمی دانست و مؤمن بود و می ترسید که خداوند عقوبتش کند. به همین دلیل، خداوند وی را بخشود. پس کسی که اهل اجتهاد باشد و تأویل

کند، و مقید باشد که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم پی‌روی نماید، به طریق اولی استحقاق بیش تری برای بخشش دارد».(۲)

ص:۹۲

۱- . بخاری، الصحیح، ص۱۸۵۲، ح۷۵۰۸ در کتاب التوحید؛ مسلم، الصحیح، ج۳، ص ۲۱۱۰، در «التوبه».

۲- . احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج۳، ص۱۴۷ و ۱۴۸.

ابن تیمیه در جایی دیگر بیان می دارد که حتی برخی از دیدگاه های جهمیه که از نظر وی، به صورت مطلق کفر است مانند اعتقاد به خلق قرآن، انکار رؤیت خدا و انکار حضور خداوند بر عرش، موجب نمی شود که معتقد به این امور نیز کافر باشد؛ مگر آن که حجت بر تکفیر وی تمام باشد.(۱)

او هم چنین عقاید باطنیه را کفر می داند، اما حکم به تکفیر افراد باطنی را مشروط به ثبوت شروط تکفیر و از میان رفتن موانع تکفیر درباره ی آنان می داند.(۲)

وی سپس نمونه هایی در تأیید این نظریه را از بزرگان سلف، به ویژه احمدبن حنبل ذکر می کند. به گفته ی او، هرچند احمدبن حنبل به دلیل عدم اعتقاد به خلق قرآن، سال ها توسط معتزله، جهمیه و... به زندان افتاد و شلاق خورد و گاهی هم تکفیر شد، اما وی آنان را به گونه ی معین تکفیر نکرد؛ هرچند به کفر جهمیه به صورت مطلق اعتقاد داشت. بنابراین با کسانی که او را به

زندان انداختند، کتکش زدند و تکفیرش کردند، مانند مسلمانان برخورد می کرد.(۳)

به گفته ی ابن تیمیه، احمدبن حنبل در نماز، حتی به بزرگان جهمیه اقتدا می کرد.(۴)

ابن تیمیه پس از آن، در بیان تفاوت میان تکفیر مطلق و معین می گوید:

و از آن چه آمد، مشخص شد که هرکس به خداوند اقرار کند، دارای ایمان است؛ و اگر به دلیل نرسیدن اخبار به وی، حجت بر وی تمام نشد، نباید به سبب عدم قبول، وی را کافر نامید. با توجه به این اصل، معلوم شد که عامه ی اهل نماز، به خدا و پیامبر گرامی اسلام ایمان دارند، هرچند در ویژگی های معبود و صفات خدا، دارای اختلافاتی هستند. البته کسی که منافق است و تنها

۱- . همو، الاستقامه، ج۱، ص۱۶۳ تا ۱۶۴.

۲- . همو، بغیه المرتاد، ص۳۵۳ تا ۳۵۴.

۳- . همان، ص۳۵۴.

۴- . احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، همان، ج۷، ص۳۱۲. البته چنین رویکردی از احمدبن حنبل، در منابع دیگر نیز آمده است؛ چنان که مقدسی در «محنه الامام»، ص۷۹، صالح بن احمد در سیره الامام احمد، ص۶۳، ابن اثیر در البدایه والنهایه، ج۱۴، ص۴۰۴ و... گفته اند که احمد به ابن سماعه اقتدا کرد، درحالی که ابن سماعه قائل به خلق قرآن بود و از رهبران این جریان شناخته می شد.

به زبـان اظهـار اسـلام می کنـد و در دل به پیـامبر گرامی اسـلام کفر می ورزد، مؤمن نیست و هرکس که اظهار اسـلام کنـد و منافق نباشد، مؤمن است و به اندازه ی ظرفیت خودش ایمان دارد. چنین فردی اهل جهنم نیست؛ هرچند در قلبش تنها به اندازه ی مثقال ذره ای از ایمان باشد.

تمامی افراد متنازع در صـفات و قـدر و...، باوجود اختلافات اعتقادی، در ایمان مشترکنـد. اگر تنها کسـی وارد بهشت شود که هماننـد پیـامبر گرامی اسـلام خـدا را بشـناسد، امت پیـامبر هرگز وارد بهشت نمی شدنـد. همه ی آن هـا و یا بیش تر آن ها، به انـدازه ی پیامبر گرامی اسـلام قـدرت درک خداونـد را ندارنـد. بنابراین، امت پیامبر گرامی اسـلام وارد بهشت می شونـد؛ اما جایگاه آنان در بهشت با توجه به درجه ی ایمان و معرفتشان مشخص می شود... .(۱)

ابن تیمیه در جایی دیگر، تکفیر افراد معین را هرچند دیدگاه های بدعت آمیز داشته باشند جایز نمی شمارد و فتوا می دهد که هیـچ کس نمی توانـد احـدی از مسـلمانان را تکفیر کنـد، هرچند خطاکار باشـند، تا وقتی که حقیقت برای آن ها تبیین شود و شبهه زدوده گردد.(۲)

ابن تیمیه بخش دیگری از دیـدگاه خـود را به شـرایط و موانع تکفیر اختصـاص داده است. وی در شـرایط تکفیر فرد یـا گروه معین، دو اصل را بیان می کند:

نخست، فرد از گفته یا عمل خود قصـد کفر کرده باشد؛ بدین معنی که به مفهوم کفری دیدگاه خود معتقد باشد؛ اما چنان چه وی معتقد است که

دیدگاهش حاوی معنی کفر نیست، در رمی وی به کفر، اشـکال است.(۳) به گفته ی او، اگر لازمه ی سـخنی کفر باشد، چنان چه فرد به آن لازم معتقد نباشد، نمی توان او را تکفیر کرد؛ هم چنین اگر سخنی دارای وجوه مختلفی است که برخی از آن ها کفر است و برخی دیگر کفر ۴

۱- . احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج۵، ص۱۵۶ و ۱۵۷.

۲- . همان، ج۱۲، ص۲۶۸.

۳- . ر.ک: عبدالمجید المشعبی، منهج ابن تیمیه فی مسأله التکفیر، ص۲۰۹ تا ۲۱۱.

نیست، باید حتماً قصد معین از تکلم به آن سخن مشخص شود که آیا معانی کفرآمیز را اراده کرده است یا معانی غیر کفرآمیز».(۱)

دوم، از نظر علمی، حجت بر وی تمام باشد. به گفته ی او، «حکم وعید به کفر، در حق فرد معین ثابت نمی شود، تا هنگامی که حجت خدا که توسط پیامبران نازل شده است، بر فرد تمام شود؛ چنان که خداوند می فرماید:)وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا(.(۲)و(۳)

ابن تیمیه موانعی را نیز برای تکفیر ذکر می کند که در صورت وجود این موانع نمی توان فردی را کافر شمرد. از نظر او، موانع تکفیر معین در چهار مورد خلاصه می شود: جهل، خطا، ناتوانی و اجبار. به اعتقاد وی، هر یک از این

موانع می تواند مانع تکفیر فرد یا افراد معین شود.(۴)

ابن تیمیه و تکفیر مسلمانان

اگر فتاوا و دیدگاه های تکفیری ابن تیمیه در خصوص مذاهب اسلامی و شخصیت های بزرگ اسلام، اعم از شیعه و سنی نبود، با توجه به آن چه گفته شد، نام ابن تیمیه در ردیف شخصیت های معتدل و تقریبی جهان اسلام رقم می خورد؛ اما متأسفانه با نگاهی به کارنامه ی او در تقابل با مذاهب و شخصیت های بزرگ اسلامی، چنین تصوری از میان می رود.

البته وجود رویکردهای دوگانه در اندیشه ی ابن تیمیه، بی سابقه نیست و دیدگاه های ضد و نقیض در اندیشه ی وی بسیار دیده می شود. او گاه به شدت با عقل گرایی مخالفت کرده، عقل را بت معرفی می کند، و گاه چنان خود در مباحث عقلی وارد می شود که گویی تنها عقل را منبع مشروعیت می شناسد؛ با فلسفه و منطق به شدت به مبارزه

۱- . همان، ص۲۲۵ تا ۲۲۶.

۲- . «و ما تا رسول نفرستیم (و بر خلق اتمام حجت نکنیم)، هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد». (اسراء، آیه ۱۵).

۳- . احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، بغیه المرتاد، ص۳۱۱.

۴- . برای آشنایی با شروط تکفیر معین و موانع تکفیر، ر.ك: عبدالمجید المشعبی، منهج ابن تیمیه فی مسأله التکفیر، ج۱، ص۲۰۹ تا ۲۷۱.

برمی خیزد، اما در استدلال های خود، به مناسبت های گوناگون، از انگاره های منطقی و فلسفی بهره می گیرد.

در مسأله ی تکفیر نیز چنین وضعیتی به خوبی دیده می شود. وی هنگامی که به صورت کلی به تبیین موضوع تکفیر می پردازد، دیدگاهی نسبتاً معتدل ارائه می کند؛ اما برخلاف گفته های خود، در مواضع دیگر، رویکردی کاملاً تکفیری درپیش گرفته است. اظهار نظرها و برخوردهای تند و تعصب آمیز وی با دیگر شخصیت های اسلامی، برای کسی که با دیدگاه های وی در حوزه ی تکفیر آشنا باشد، بسیار شگفت آور و تعجب برانگیز است. درمجموع، یکی از عواملی که سبب شده است او در میان مذاهب اسلامی، اعم از شیعه و اهل سنت، منزوی و مطرود شود، همین دیدگاه های تکفیری اوست.

البته ابن تیمیه از تقسیم تکفیر به مطلق و معین، برای تکفیر مسلمانان بهره برده است. او با این تقسیم،راه تکفیر مذاهب و فرق اسلامی را بر خود هموار کرده است و با این ادعا که تکفیر مطلق به معنی تکفیر افراد و اشخاص متدین به یک مذهب یا فرقه نیست، ابتدا زمینه های تکفیر فرق و مذاهب را فراهم می کند؛ سپس با تکیه بر تکفیر مطلق و تطبیق آن بر پیروان آن مذهب، تیغ تکفیر را بر پیکر آنان فرود می آورد.

ازسوی دیگر، از نظر منطقی، هنگامی که مذهب یا فرقه ای تکفیرشد، افراد منتسب به آن نیز کافر قلمداد می شوند. چنان که وقتی گفته می شود «فلانی اشعری مذهب یا پیرو مذهب شیعه است»، و مذهب اشعری یا شیعه نیز تکفیر شود، تکفیر شامل آن شخص نیز می گردد.

جدای از این، ابن تیمیه بدون توجه به متعلقات ایمان و کفر، هم به صورت مطلق و هم به صورت معین، به تکفیر مذاهب و رهبران بزرگ مذاهب اسلامی پرداخته است.

وی درباره ی مکتب معتزله و اشاعره معتقد است: معتزله مخانیث(۱)

جهمیه اند و آنان نزدیک ترین افراد به فیلسوفان صابئی مذهب روم هستند.(۲) وی هم چنین هر کسی را که در مسأله ی صفات، دیدگاهی همانند آنان دارد، در ردیف آنان می شمارد.(۳)

وی اشعریه را نیز مخانیث معتزله شمرده است؛(۴)

سپس درباره ی همه ی آن ها می گوید:

تمامی آن ها گمراه و تکذیب کنندگان پیامبران اند وکسی که خداوند به او معرفت

دین را عطا کرده و چشم بینایی داشته باشد و خاستگاه واقعی این افراد را بشناسد، قطعاً خواهد دانست که آن ها در اسماء وآیات خدا ملحد شده اند و پیامبران، قرآن و رسالت پیامبران را تکذیب می کنند. به همین علت می گویند که بدعت، مشتق از کفر است؛ و می گویند معتزله مخانیث فیلسوفان، و اشعریه مخانیث معتزله اند. یحیی بن عمار نیز می گفت: معتزله، جهمیه ی مرد، و اشعریه، جهمیه ی زن هستند.(۵)

هنگامی که ابن تیمیه از الفاظی همانند «همه کس» و یا «تمامی آن ها» استفاده می کند، آیا شامل فردفرد و یا دست کم اکثریت اشاعره و معتزله نمی شود؟!

ابن تیمیه، هم چنین رسماً به تکفیر فیلسوفان می پردازد. وی پس از تقسیم فیلسوفان به سه گروه «دهریون»، «طبیعیون» و «الهیون»،(۶) گروه آخر الهیون را نیز در ردیف کفار می داند و آموزه های آنان را سرشار از کفریات می شمارد. وی افرادی مانند ابن سینا،

ص:۹۷

۱- . «خنثی» به کسانی گفته می شود که نه مردند و نه زن. خود ابن تیمیه در تعریف خنثی چنین می گوید: «از آن جاکه رقص و پای کوبی و نواختن دف و دست زدن کار زنان است، سلف هر مردی را که چنین می کرد، خنثی می نامیدند؛ و به همین سبب، مردان آوازه خان را مخانیث می نامیدند». احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج۱۱، ص۳۰۷.
۲- . احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج۸، ص۲۱۵ و ۲۱۶.
۳- . همان، ج۶، ص۲۱۵.
۴- . همان، ص۲۱۶.
۵- . «المعتزله الجهمیه الذکور والاشعریه الجهمیه الاناث». همان.
۶- . ر.ک: احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، العقیده الاصفهانیه، ص۵۸۴ تا ۵۸۶؛ همو، الصفدیه، ج۱، ص۲۴۲ و۲۴۳؛ همو، مجموع الفتاوی، ج۱۲، ص۲۷۶.

فارابی، غزالی، ابن سبعین و خواجه نصیر را در ردیف این گروه

قرار می دهد و وجوب قتل امثال آنان را به اتفاق تمامی اهل ایمان ادعا می کند.(۱)

به گفته ی او:

سپس فلاسفه و باطنیه کافرند و کفر آنان در نزد مسلمانان، ظاهر، و نزد کسی که علم و ایمان داشته باشد، ثابت است....(۲)

وی در جای دیگر، کفر آنان را از کفر یهود و نصاری بیش تر می داند و معتقد است که اگر اینان ادعای اسلام هم می کنند، در واقع منافق اند.(۳)

ابن تیمیه متصوفان و عارفان را که اکثریت اهل سنت را تشکیل می دهند، اولیای شیطان می خواند(۴) و رهبران آنان را مانند محی الدین عربی، ابن سبعین، تلمسانی، ابن فارض و صدرالدین قونوی را به سبب اعتقاد به وحدت وجود، کافر و ملحد معرفی می کند.(۵)

به عقیده ی وی چنین افرادی باید توبه داده شوند و اگر چنین نکردند، باید گردن زده شوند.(۶)

ابن تیمیه، هم چنین شیعه را تکفیر می کند. وی شیعه را کلید باب شرک می شمارد و اندیشه آن را خاستگاه ملحدان و زنادقه که هدف آن ها افساد

دین است، می شمارد.(۷)

وی برای توجیه نظر خود، تهمت ها و افترائاتی را به شیعه نسبت می دهد که واقعیت ندارند؛ مانند این که شیعه، عامه ی مهاجرین و انصار را تکفیر می کند؛ درحالی که چنین نیست و بسیاری از مهاجرین و انصار، نزد شیعه بسیار عظمت دارند. وی هم چنین ادعا می کند

۱- . همو، مجموع الفتاوی، ج۴، ص۱۷۴ و ۱۹۲، ج۹، ص۲۴.

۲- . همو، العقیده الاصفهانیه، ص۶۲۸ و ۶۲۹.

۳- . همو، مجموع الفتاوی، ج۱۷، ص۲۴۱.

۴- . ابن تیمیه در کتاب الفرقان بین اولیاء الشیطان واولیاء الرحمن، متصوفه و عرفا را اولیای شیطان معرفی کرده است.

۵- . احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ج۵، ص۱۶۵؛ همو، مجموع الفتاوی، ج۱۳، ص۱۰۰و۱۰۱؛ ج۱۴، ص۹۸.

۶- . همو، مجموع الفتاوی، ج۲، ص۲۹۶؛ همان، ج۳، ص۲۴۴.

۷- . ر.ک: همان، ج۲۷، ص۹۲؛ همو، منهاج السنه، ج۸، ص۴۷۸ تا ۴۷۹؛ همان، ج۴، ص۳۶۳؛ همان، ج۷، ص۲۱۹ تا ۲۲۰؛ همو، نقض التأسیس، ج۳، ص۵۱۱؛ همو، بغیه المرتاد، ص۳۴۱.

که شیعه خون مخالفان خود را حلال می داند؛ ذبیحه ی آنان را حرام می شمارد؛ مایعات و روغنی که اهل سنت به آن ها دست بزنند، نزد شیعه نجس است؛(۱) و...(۲)

وی هم چنین شیعه را به سبب اعتقاد به مسائلی مانند زیارت قبور و ساخت بنا بر روی آن ها کافر می‌شمارد؛(۳)

در حالی که چنین اموری، تنها در معتقدات شیعه وجود ندارد؛ بلکه جزء اعتقادات همه ی مسلمانان، به جز سلفیان وهابی است.

ابن تیمیه، سپس در تقسیم شیعیان می گوید:

«شیعیانی که به الوهیت حضرت علی اعتقاد دارند و یا معتقدند که حضرت جبرئیل خیانت کرد و به جای آن که وحی را برای علی بیاورد، برای پیامبر آورد و علی پیامبر است، در کفر این گروه شکی نیست... هم‌چنین کسانی که معتقدند که عامه‌ی صحابه فاسق بوده‌اند، نیز شکی در کفر آن‌ها وجود ندارد... .(۴)

اما ابن تیمیه که شاگردان وهابی وی، وی را دانشمندی فرهیخته می دانند، آیا نمی دانست شیعیان اثنی عشری هیچ یک از این امور را قبول ندارند و خود بر این عقیده اند که اگر کسی قائل به الوهیت امیرالمؤمنین علی٪ و یا نبوت او باشد، کافر است؟

ابن تیمیه منهاج السنه را در تقابل اثر گران‌سنگ علامه ابن مطهر حلی نوشت. ابن مطهر حلی عقاید امامیه را در این کتاب به صورت خلاصه بیان کرده است. در کدام فراز کتاب عقیده ای مبنی بر الوهیت امیرالمؤمنین علی٪ و یا غلو در حق ایشان و یا نبوت

۱- . چنین ادعایی در حالی است که در داخل سرزمین های شیعی، اهل سنت نیز حضور دارند و شیعیان با آن ها به دادوستد و ارتباطات معیشتی می پردازند و در مکه، مدینه و دیگر سرزمین های اسلامی نیز شیعیان در کنار اهل سنت با یک دیگر تعامل دارند.

۲- . ر.ک: احمدبن عبدالحلیم ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج۲۸، ص۲۶۱ و ۲۶۲؛ همو، منهاج السنه، ج۵، ص۱۷۴.

۳- . ر.ک: همو، مجموع الفتاوی، ج۲۸، ص۲۶۴، ج۱۷، ص۲۶۷ و ۲۶۸؛ همو، منهاج السنه، ج۱، ص۴۷۴ تا ۴۷۵.

۴- . ابن تیمیه، الصارم المسلول، ص۵۹۱.

او آمده است که ابن تیمیه به دور از ادب و نزاکت به علامه ابن مطهر حلی، ابن منجس اطلاق می کند؟!(۱)

به نظر می‌رسد ابن تیمیه از آنجا که با توجه به مفهوم کفر، مستمسکی برای تکفیر شیعه اثنی عشری نداشته است و هیچ یک از متعلقات کفر را در عقاید شیعه نیافته است، به افترائات و تهمت‌های بی اساس و بیهوده متوسل شده است.

در مجموع همان گونه که گفته شد، کلیات نظریه ابن تیمیه هرگز با مصادیق همخوان نیست. اگر نمونه‌های این تکفیرها را کنار جملاتی که در نکوهش تکفیر اهل قبله و اهل نماز از ابن تیمیه ذکر شد، قرار دهیم، با تضادی بنیادین روبرو می‌شویم. در حالی که مبنای وی عرصه را بر تکفیر مسلمین تنگ می کند. دیدگاه‌های او نسبت به افراد، مذاهب و فرقه‌های اسلامی، کاملاً رنگ و بوی تکفیری دارد.

اما علیرغم دیدگاه‌های افراطی ابن تیمیه نسبت به مسأله تکفیر عامه مسلمانان، و وجود برخی فتاوا نسبت به قتل مسلمانان، در عصر ابن تیمیه، فتاوای او مستمسک قتل و غارت مسلمانان قرار نگرفت و صرفاً اندیشه تکفیری ابن تیمیه در حوزه نظری، مذاهب اسلامی و همچنین پیروان آنها را به چالش کشید و همین عامل نیز سبب شد که تمامی مذاهب اسلامی اهل سنت علیه او

اقامه دعوا کرده و وی سالیان متمادی از عمر خود را در زندان بگذراند.

آنچه نباید در مورد ابن تیمیه فراموش شود، این واقعیت است که کسانی که ابن تیمیه را محکوم به زندان کردند و حکم به تبعید او دادند، شیعه نبوده‌اند، بلکه همه از فرقه‌های اهل سنت اعم از حنبلی بوده‌اند و این نظریه که ابن تیمیه تنها با شیعیان سر جنگ داشته است و با سایر مسلمانان مشکلی نداشته است، کاملاً بی اساس است. به عبارت

۱- . مشعبی که دیدگاه ابن تیمیه را در باب تکفیر تحقیق کرده است، هنگامی که به این ادعاهای بی‌اساس ابن تیمیه نسبت به شیعه می‌رسد، در پاورقی ذکر می کند که این نوع رافضیان امروز در تمامی مناطق عالم پراکنده اند. (المشعبی: منهج ابن تیمیه فی التکفیر، ج۲، ص ۴۵۰.) در حالی که با نگاهی به شیعیان جهان چنین ادعایی بی شک خلاف واقع است.

دیگر سلفیان که خود مخالفان اصلی تقیه هستند و آن را نفاق می‌شمارند، خود بیش از سایرین گرفتار تقیه شده‌اند و نسبت به تکفیرهای ابن تیمیه در مورد بزرگان مذاهب اسلامی و همچنین مذاهب اسلامی، لب فرو بسته و گاه نیز آن را انکار می کنند.

اندیشه تکفیری ابن تیمیه هر چند صرفا در حوزه نظر ارایه شد، اما پس از وی دوام نیاورد و از میان رفت، اما در قرن دوازدهم محمد بن عبدالوهاب، بی توجه به مبانی نظری ابن تیمیه در حوزه تکفیر، با تکیه بر دیدگاه‌های تکفیری وی، خون و مال مسلمانان را مباح شمرد و جنایت‌های بسیاری در چند قرن گذشته بر اساس دیدگاه

محمد بن عبدالوهاب و اتباع وی در جهان اسلام، شکل گرفته است.

اما همان گونه که بارها گفته شد، اندیشه تکفیری ابن تیمیه پس از وی چندان دوام نیافت و در جهان اسلام فراموش شد، تا این که در قرن دوازدهم توسط محمد بن عبدالوهاب با شدت بیشتری دنبال شد و جدای از حوزه نظری، در حوزه عمل نیز بروز یافت و جان و مال و ناموس مسلمانان اعم از شیعه و اهل سنت را لگدمال کرد.

ص: ۱۰۱

فصل پنجم: وهابیت تکفیری (دوران تأسیس و تثبیت)

مقدمه

ص: ۱۰۳

در قرن دوازدهم، با ظهور محمدبن عبدالوهاب در منطقه ی نجد، اندیشه ی تکفیر، از حوزه ی نظر وارد مرحله ی عمل شد. در این مرحله، محمدبن عبدالوهاب واژه هایی مانند «شرک» و «کفر» را به سادگی درباره ی مسلمانان به کار برد و خون، مال و ناموس آنان را مباح شمرد. در دوره های بعد نیز پیروان وی با تکیه بر دیدگاه های افراطی او و با کمک آل سعود و انگلستان، روش وی را هم چنان ادامه می دهند. در این فصل، دیدگاه های تکفیری محمدبن عبدالوهاب، و تکفیرهای مطلق و معین وی و پیروانش بررسی خواهد شد.

محمد بن عبدالوهاب و اندیشه تکفیر

نه تنها در قرون اخیر، بلکه در طول تاریخ اسلام، به جز خوارج، کسی همانند محمدبن عبدالوهاب مسلمانان را تکفیر نکرده است. تمامی کتاب ها و رساله های اعتقادی وی، لبریز

از تکفیرِ نه تنها عوام مسلمانان، بلکه علمای اسلامی است. محمدبن عبدالوهاب در تکفیر، حتی به مبانی ابن تیمیه نیز وفادار نماند و خون و مال و ناموس مسلمانان را مباح شمرد.

البته او در برخی از نامه هایش که بیش تر جنبه ی سیاسی دارد، ادعا کرده است که مسلمانان را تکفیر نکرده و نسبت هایی که به وی در تکفیر مسلمانان داده اند، کذب

ص:۱۰۵

است. او در نامه ای، درباره ی تکفیر عموم می نویسد: «سبحان الله! نسبت تکفیر به من بهتان بزرگی است»؛(۱)

اما با نگاهی گذرا به آثار وی، به سادگی اوج تکفیر مسلمانان، اعم از شیعه وسنی، در اندیشه ی وی دیده می شود.

از سوی دیگر، در برخی از نامه ها ادعا می کند که وی هیچ مسلمانی را تکفیر نکرده و تنها مشرکان را تکفیر نموده است. برای نمونه، در نامه ای به اهل ریاض و منفوحه می نویسد: «ما مسلمانان را تکفیر نکرده ایم. چرا چنین چیزی می گویید؟ ما مسلمانان را تکفیر نکرده ایم؛ بلکه فقط مشرکان را تکفیر می کنیم».(۲)

محمدبن عبدالوهاب در این جملات با توجه به معیار خود، مسلمان و مشرک را تعریف می کند و چنان که خواهد آمد، بر اساس معیار وی، نه تنها مردم ریاض و منفوحه، بلکه بیش تر مسلمانان به جز وهابیان در زمره ی کفار قرار می گیرند.

چنین ادعاهایی، ناخودآگاه یادآور گفته های ابن تیمیه در حوزه ی تکفیر است؛ چنان که از ابن تیمیه در حوزه ی نظریه پردازی، شخصیتی مخالف تکفیر دیده می شود؛ اما در مقام عمل، بنیان گذار اندیشه ی تکفیر در قرون گذشته، کسی جز او نیست. تفاوت مهم محمدبن عبدالوهاب با ابن تیمیه در این است که ابن تیمیه در مخالفت با تکفیر، نظریه پردازی کرد و دیدگاهی علمی را تبیین نمود؛ درحالی که محمدبن عبدالوهاب، صرفاً در قالب گزاره هایی کلی و سلبی، تکفیر را از خود نفی می کند. هم چنین هرچند ابن تیمیه مذاهب، افراد و گروه های مختلفی را تکفیر کرد، اما این تکفیر هرگز جنبه ی عمل گرایانه به خود نگرفت؛ درحالی که محمدبن عبدالوهاب به اندیشه ی تکفیری خود جامه ی عمل پوشاند و جنایت های بسیاری را شکل داد.

۱- . عبدالرحمن بن محمد عاصمی، الدرر السنّیه فی الاجوبه النجدیه، ج۱، ص۶۳.
۲- . خالد بن احمد زهرانی، الغلو فی التکفیر بین أهل السنه والجماعه وغلاه الشیعه الاثنی عشریه، ص۲۶.

برای فهم اندیشه ی وهابیت در زمینه ی تکفیر، باید به مبنای وی اشاره کرد. معیار کفر و

ایمان در اندیشه ی محمدبن عبدالوهاب، قرائتی است که وی از مفهوم توحید ارائه می کند:

لا خلاف ان التوحید لابد ان یکون بالقلب واللسان والعمل، فان اختل شی من هذا لم یکن الرجل مسلما؛(۱)

خلافی نیست که توحید باید به قلب، زبان و عمل باشد؛ و اگر خللی در هر یک از این ها وارد شود، انسان مسلمان نیست.

در فصول گذشته گفته شد، به عقیده ی وهابیان، توحیدی که پیامبران برای آن مبعوث شده اند، توحید الوهی (عبادی) است. با توجه به مبنای معنی شناسی وهابیت که همان ظاهرگرایی است، مطلق خضوع و خشوع، عبادت است و هر عملی که همراه با خضوع و خشوع باشد و برای غیر خدا انجام شود، عبادت تلقی می شود. این در حالی است که توحید عبادی الوهی یکی از متعلقات ایمان است، و خود مرکّب از صورت (عمل) و نیت است.(۲) بنابراین، اگر صورت عملی منافی با توحید عبادی باشد، اما نیت پرستش و اعتقاد به ربوبیت در آن نباشد، عبادت نیست؛ هرچند ممکن است خودِ صورت عمل نیز مشروع نباشد.(۳)

از سوی دیگر، محمدبن عبدالوهاب و پیروانش اموری را مصداق کفر می شمارند که هیچ یک از مذاهب اسلامی، نه از نظر صورت (عمل) و نه از نظر نیت، نه تنها آن ها را مصادیق کفر نمی دانند، بلکه با تکیه بر آیات، روایات و سیره ی مسلمانان، آن ها را مشروع و مستحب می شمارند. وهابیان اموری مانند توسل، زیارت، طلب شفاعت از اولیای الهی، و سفر برای زیارت را مصداق عبادت می دانند و آن را موجب خروج از

۱- . محمدبن عبدالوهاب، کشف الشبهات، ص۵۱.

۲- . برای اطلاعات بیش تر، ر.ک: همان.

۳- . مانند این که انسان در برابر چیزی سجده کند، اما نه به الوهیت و نه به ربوبیت آن شیئ اعتقاد داشته باشد؛ بلکه صرفاً برای تعظیم باشد. این عمل، هرچند برای غیر خدا مشروع نیست و حرام است، اما شرک یا کفر نیست.

دین و ارتداد مسلمانان می شمارند. محمدبن عبدالوهاب، مسلمانان را به خاطر انجام این اعمال کافر می شمارد؛ درحالی که آنان نماز می خوانند؛ روزه می گیرند؛ برای خدا حج و عمره به جای می آورند؛ و در یک جمله، خداوند را می پرستند و نه تنها در قلب و زبان، بلکه حتی در عمل نیز موحدند.(۱)

جدای از این موارد، در فصول گذشته بیان شد که فرد با شهادتین، مسلمان، و با تصدیق قلبی، مؤمن می شود؛ اما محمدبن عبدالوهاب حتی مسلمان بودن را مرکب از اقرار به زبان، تصدیق به

قلب، و اعمال می داند و معتقد است که «اقرار کفار مسلمانان به توحید خداوند، موجب حرمت خون و اموال آنان نمی شود».(۲)

در مجموع، چنین قرائتی از توحید، یادآور اندیشه ی خوارج در باب ایمان است که به تلازم میان ایمان و عمل قائل بودند. آنان مرتکب کبیره را کافر، و قتل او را جایز می دانستند. وهابیان نیز با تعریف ابداعی از توحید، هر عملی را که به نظرشان منافی با توحید وهابی باشد هرچند نیت و انگیزه ی مشرکانه نداشته باشد کفر تلقی می کنند و خون و مال مسلمانان را مباح می شمارند.

تفاوت عمده ی خوارج با وهابیت این است که خوارج گناهانی را موجب خروج از دین می دانستند که همه ی مسلمانان به گناه بودن آن اعتقاد داشتند، با این تفاوت که خوارج مرتکب گناهان کبیره را خارج از دین می دانستند، ولی مسلمانان چنین شخصی را فاسق می شمردند؛ اما وهابیان اموری را شرک و کفر می شمارند که مسلمانان آن ها را مصداق شرک و کفر نمی دانند و برعکس، قرآن و حدیث و سیره ی مسلمانان، مشروعیت و مقبولیت آن ها را تأیید می کنند.

۱- . البته گاه عوام سخنانی می گویند و یا اعمالی انجام می دهند که از آن بوی شرک استشمام می‌شود؛ اما اولاً هنگامی که از آن ها پرسیده می شود که چرا چنین کارهایی انجام می دهید، خواهند گفت: به دلیل مقامی که این فرد نزد خدا دارد، این کار را انجام می دهند؛ و ثانیاً اعمال عوام را نباید به حساب دین نوشت؛ کاری که متأسفانه ابن تیمیه و وهابیان کرده اند.

۲- . عبدالرحمن‌بن محمدبن قاسم عاصمی نجدی، (گردآوری) الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه، ج۱، ص۱۴۵.

در مجموع، تمـامی علمای وهابیت از آغاز تا کنون، معتقدنـد که «اقرار به شـهادتین فایـده ای نـدارد و مانع تکفیر نیست»(۱) و محترم بودن خون و مـال، «صـرفاً بـا اعتقـاد به توحیـد، التزام به احکـام آن، دوری از شـرک، و برائت از مشـرکان امکان پـذیر است».(۲)

محمد بن عبدالوهاب و تکفیر مسلمانان

در تمامی آثار محمـدبن عبـدالوهاب، از کتاب‌ها گرفته تا نامه‌ها، تکفیر مسـلمانان، مشاهده می‌شود، وی در «کشف الشـبهات» رسماً علمای اسلام را مشرکان زمان نامیده و حکم تکفیر آنان را صادر کرده است.(۳)

او پا را از این فراتر گذاشـته، حتی مسلمانان را از مشرکان زمان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بدتر فرض کرده است. وی برای آن که مسـلمانان عصـر خود را از مشـرکان بـدتر نشان دهـد، مشـرکان را افرادی اهل عبادت، حـج و صدقه، و انسان هایی باخدا معرفی می کند و فلسفه ی بعثت پیامبر را

صرفاً دعوت آن ها به عدم واسطه قرار دادن مخلوقات میان خدا و آنان می داند!(۴)

ص:۱۰۹

۱- . ابویوسف مدحت بن الحسن آل فرّاج (گردآورنده)، فتاوی الأئمه النجدیه حول قضایا الأمه المصیریه، ج۳، ص۱۹.

۲- . همان، ص۲۱.

۳- . محمدبن عبدالوهاب، کشف الشبهات، ص۲۲.

۴- . «ارسـله الله الی قوم یتعبـدون ویحجون ویتصـدقون ویذکرون الله کثیرا ولکنهم یجعلون بعض المخلوقات وسائط بینهم وبین الله» (همان، ص۱۴). در فصول گذشته گفته شد که هدف از بعثت، صرفاً مقابله با مسأله ی توسل مشرکان به بت ها نبود، بلکه مشرکان در دو حوزه ی توحید ربوبی و توحید الوهی با مشکلات اساسی روبه رو بودند. ازسوی دیگر، مشرکان بت ها را تنها واسـطه قرار نمی‌دادنـد، بلکه آنان را عبادت می کردند. قرآن از زبان مشـرکان می فرماید: آنان می گفتند ما بت ها را عبادت نمی کنیم، مگر برای تقرب. چنان که می‌بینیم، قرآن از واژه ی عبادت استفاده می کند؛ یعنی آنان رسماً به جای خدا بت ها را عبـادت می کردنـد. خداونـد در پایـان آیه، این ادعـای تقرب را نیز دروغ و کـذب می شـمارد.)أَلَا لِلَّهِ الـدِّینُ الْخَالِصُ وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فِی مَا هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی مَنْ هُوَ کَاذِبٌ کَفَّارٌ((زمر، آیه ۳). در جلد سوم کتاب وهابیت سـلفی گری و وهابیت، دلایل مشـروعیت توسل به تفصیل بیان خواهد شد.

ابن عبدالوهاب به ستایش مشرکانی می پردازد که با پیامبر خدا جنگیدند؛ حتی به صورت زبانی از گفتن «لا ـ اله الا ـ الله» خودداری کردند؛ برای خدا شریک قائل بودند؛ قیامت را قبول نداشتند؛ شراب می نوشیدند؛ دخترانشان را زنده به گور می کردند؛ نقشه ی قتل پیامبر را کشیدند؛ و به تعبیر قرآن، در لبه ی پرتگاه آتش قرار داشتند؛ و آن قدر پیامبر را آزار دادند که آن حضرت فرمود: «هیچ پیامبری مانند من اذیت نشد».

هم چنین وی مسلمانانی را نکوهش می کند و از مشرکان پیش از اسلام بدتر می شمارد که در وجودشان عشق به اسلام و پیامبر شعله می کشد؛ حج به جا می آورند؛ روزه می گیرند؛ به سوی کعبه نماز می خوانند؛ به معاد و قیامت اعتقاد دارند؛ مؤمن به غیب هستند؛و درمجموع، تمامی متعلقات

ایمان را پذیرفته اند. درمجموع، فضیلت تراشی برای مشرکان و آن هم برای تکفیر مسلمانان، در جهان اسلام سابقه ندارد.(۱)

در «کشف الشبهات»، مسلمانان اعم از علما و عوام بارها به صورت مستقیم و غیرمستقیم تکفیرشده اند.(۲) به گفته ی محمدبن عبدالوهاب:

توحیدی که کفار آن را انکار می کردند، توحید عبادی بود؛ چیزی که مشرکان زمان ما آن را اعتقاد می نامند.(۳)

۱- . محمدبن عبدالوهاب در موارد متعددی به ستایش کفار پیش از اسلام می پردازد؛ از جمله: «آنان خدا را می شناختند؛ از وی می ترسیدند و به او امید داشتند.» (عبدالرحمن بن صالح العاصمی، الدرر السنیه، ج۱، ص۱۴۶)؛ و «آنان صدقه می دادند؛ حج و عمره به جا می آوردند؛ عبادت می کردند و محرماتی را به سبب ترس از خداوند ترک می نمودند.» (همان، ج۲، ص۱۱۸). وی حتی منافقان را ستایش می‌کند: «منافقان در عصر پیامبر در راه خدا با مال و جانشان جهاد می کردند؛ با پیامبر نماز می گزاردند؛ با وی حج به جا می آوردند؛ و...» (همان، ص۸۶). شاید منافقان در ظاهر با پیامبر همراهی می کردند، اما هرگز چنین اعمالی آن گونه که محمدبن عبدالوهاب ادعا می کند، «فی سبیل الله» نبوده است. حتی وی درباره ی مسیلمه ی کذاب که ادعای پیامبری کرد، می گوید: «مسیلمه به وحدانیت خدا و پیامبری پیامبر شهادت داد و روزه می گرفت و نماز می خواند.» (همان، ص۴۴). در این جا جای این پرسش باقی است که اگر وی رسالت پیامبر را پذیرفته بود، چه گونه ادعای پیامبری کرد؟

۲- . در کشف الشبهات در ۲۴ مورد، واژه ی مشرک و مشرکان به مسلمانان نسبت داده شده است. هم چنین واژه هایی مانند کفار، عباد الاصنام، مرتدین، جاحدی التوحید، اعداء التوحید، اعداء الله، و مدعی الاسلام، در بیست جا درباره ی مسلمانان به کار رفته است.

۳- . محمدبن عبدالوهاب، کشف الشبهات، ص۱۵.

مراد وی از «اعتقاد»، اشاره به کتاب هایی است که توسط علمای اسلامی در حوزه ی عقاید نگاشته شده است. بنابراین در نگاه وی، همه ی علمای کلام و عقاید مشرکند. او سپس پیروان خود را

موحد می خواند و می گوید: «یک عامی از موحدان، می تواند هزار عالم از مشرکان را شکست دهد».(۱)

او هم چنین ادعا می کند که از قرآن پاسخ هایی برای مشرکان دارد(۲) که مراد وی از مشرکان، علمای اسلامی است که از طریق آیات و روایات به اثبات عقاید اسلامی می پرداختند.(۳)

وی در پایان کتاب «کشف الشبهات»، هرکس را که با عقیده ی وی مخالف باشد، کافر می شمرد و موانع تکفیر را صرفاً اکراه و اجبار معرفی می نماید و ادعا می کند که اگر کسی عملی را که وی کفر می داند انجام دهد یا سخنی بگوید که بوی کفر بدهد، او پس از ایمان کافر شده است؛ خواه چنین عملی را به سبب ترس، مدارا یا حفظ خانواده، عشیره و مال انجام داده و یا به عنوان مزاح چنین چیزی گفته باشد.(۴)

محمدبن عبدالوهاب رسماً اعلام می کند که:

بسیاری از اهل این دوران و دوران های گذشته، خود را به دو چیز فریب می دهند:...

دوم، بیش تر آن ها گمان می کنند که انتسابشان به اسلام و گفتن شهادتین، خون و مال آنان را محترم می کند.(۵)

ص:۱۱۱

۱- . «والعامی من الموحدین یغلب الفا من علماء هؤلاء المشرکین.» (همان، ص۲۱).

۲- . همان، ص۲۰.

۳- . حسن بن فرحان با مراجعه به کتاب ها و نامه های محمدبن عبدالوهاب، برخی از علمای بزرگی که محمدبن عبدالوهاب آنان را کافر و مشرک خوانده، استخراج کرده است که برخی عبارتند از: ابن فیروز، مرید التمیمی، سلیمان بن سحیم، عبدالله بن سحیم، عبدالله بن عبداللطیف، محمدبن سلیمان المدنی، عبدالله بن داود الزبیری، الحداد الحضرمی، سلیمان بن عبدالوهاب، ابن عفالق، قاضی الحمیضی، احمدبن یحیی، صالح بن عبدالله، و ابن مطلق. (حسن بن فرحان، داعیه لیس نبیا، ص۵۱). وی سپس به تکفیر علمای اسلامی در دوره های بعدی وهابیت توسط پیروان محمدبن عبدالوهاب اشاره می کند. (همان، ص۵۲).

۴- . محمدبن عبدالوهاب، کشف الشبهات، ص۵۳.

۵- . عبدالرحمن بن محمد عاصمی، الدرر السنیه، ج۸، ص۲۰۶.

ازسوی دیگر، لازمه ی دیدگاه وهابیت و در رأس آنان محمدبن عبدالوهاب، کفر تمامی مسلمانان، حتی بخش بزرگی از صحابه است؛ چراکه مسائلی همچون طلب شفاعت، زیارت و توسل، جزو سیره ی مسلمانان بوده است و در طول تاریخ اسلام، تمامی فرق و مذاهب اسلامی به آن پایبند بوده اند و تا پیش از حمله ی وهابیان به مدینه ی منوره، مسلمانان به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و بزرگان آرمیده در بقیع متوسل می شدند و آنان را گرامی می داشتند و امروز نیز در اقصی نقاط عالم اسلامی، اسلاف بزرگ جهان اسلام، مورد احترام مذاهب اسلامی هستند.(۱)

به عقیده ی او، علمای نجد و قضات آن که پیرو مذهب حنبلی بودند اسلام را نمی شناسند و معنی کلمه ی «لا اله الا الله» را نمی دانند و میان دین محمدبن عبدالله و دین عمربن لحی بنیان گذار

بت پرستی در میان مشرکان پیش از اسلام تفاوتی نمی گذارند.(۲)

در حالی که وهابیان خود را پیرو احمدبن حنبل می دانند، محمدبن عبدالوهاب علمای حنبلی را گرفتار شرک اکبر و ارتداد می خواند.(۳)

ابن فیروز که خود عالمی حنبلی و مقلد ابن تیمیه و ابن قیم است، به سبب نپذیرفتن وهابیت، در نگاه محمدبن عبدالوهاب کافر و

۱- . برای نمونه، آنان معتقدند: «کسی که پس از مرگ پیامبر از وی طلب شفاعت کند، به خداوند شرک اکبر ورزیده است و پیامبر را در برابر خدا بتی برای پرستیدن قرار داده و به همین سبب، خون و مالش مباح است.» (الصنعانی، تطهیر الاعتقاد، ص۹۹). این در حالی است که بسیاری از صحابه ی بزرگ پیامبر چنین عملی را انجام می داده اند و حتی ابن تیمیه در کتاب الزیاره، ج۷، ص۱۰۱ تا ۱۰۶، از بیهقی، طبرانی، ابن ابی الدنیا، احمدبن حنبل و ابن السنی، چنین اعمالی را از صحابه ذکر کرده است.

۲- . عبدالرحمن بن محمد عاصمی، الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه، ج۱۰، ص۵۱؛ همان، ج۱، ص۵۷. کتاب الدرر السنیه حاوی مجموعه نامهها و مسائلی است که از علمای وهابی از زمان محمدبن عبدالوهاب تا عصر حاضر در آن جمع آوری شده است.

۳- . وی به شیخ سلیمان بن سحیم حنبلی می گوید: «به تو یادآوری می کنم که تو و پدرت به کفر و شرک و نفاق تصریح دارید... تو و پدرت روز و شب تمام تلاشتان را برای دشمنی با دین، به کار گرفته اید... تو مرد گمراه، دشمن و سرکرده ی کفر بر ضداسلام هستی...» (عبدالرحمن بن محمد عاصمی، الدرر السنیه، ج۱۰، ص۳۱).

مرتد است.(۱)

با این نگاه، تکلیف علمای مذاهب دیگر مشخص می شود. به عقیده ی وی، هر منطقه ای که دعوت وی را نپذیرد، بلاد کفر است؛ هرچند مردم آن مسلمان و به اسلام معتقد باشند. وی در بسیاری از موارد، مکه و مدینه را از بلاد کفر می شمارد.(۲)

وی تمامی مسلمانان نجد و حجاز را منکر معاد می داند(۳)

و درباره ی مسلمانان مکه و مدینه معتقد است که آن چه مشرکان مسلمانان مکه و مدینه به آن اعتقاد دارند، همان چیزی است که

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برای مبارزه با آن مبعوث شد.(۴)

پیروان محمدبن عبدالوهاب نیز نه تنها مسلمانان مکه و مدینه را کافر و قبرپرست می خوانند، بلکه کسی را که منکر کفر آن ها باشد نیز کافر می شمارند.(۵)

محمدبن عبدالوهاب، جدای از تکفیر مسلمانان حرمین شریفین، عامه ی مسلمانان شبه جزیره ی عرب را کافر و بدتر از یهود و نصاری می شمارد؛(۶)

درحالی که در میان اقوال علما، هیچ کس عموم مسلمانان را تکفیر نکرده است. او هم چنین قبایل و مناطق مهم شبه جزیره ی عرب، مانند قبیله ی عنزه،(۷)

الظفیر،(۸)

مردم عیینه زادگاهش ، درعیه محل تحصیلش ،(۹)

اهل وشم،(۱۰) و اهل سدیر(۱۱) را به شدت تکفیر می کند.

در دوران محمدبن عبدالوهاب، بسیاری از پیروان وی در این که چه گونه می توان اهل «لا اله الا الله» را تکفیر کرد، شک می کردند. به همین سبب، وی فتوایی را صادر کرد

ص:۱۱۳

۱- . عبدالرحمن بن محمد عاصمی، الدرر السنیه، ج۱۰، ص۶۳.

۲- . همان، ص۱۲، ۷۵، ۶۵، ۷۷ و۸۶.

۳- . همان، ص۴۳.

۴- . همان، ص۸۶؛ همان، ج۹، ص۲۹۱.

۵- . ر.ک: همان، ج ۱، ص ۳۱۴ تا ۳۱۷.

۶- . همان، ج ۱۰، ص ۱۱۳ تا ۱۱۴؛ همان، ج ۸، ص ۱۱۷ تا ۱۱۹؛ همان، ج ۹، ص ۲ و ۲۳۸.

۷- . همان، ص ۱۱۳.

۸- . همان.

۹- . همان، ج ۸، ص ۵۷.

۱۰- . همان، ج ۲، ص ۷۷.

۱۱- . همان.

که اگر کسی در

خصوص کفر مسلمانان مخالفش شک داشته باشد و برایش سخت باشد که آنان را تکفیر کند، کافراست.(۱)

به سبب همین رویکرد، دو جلد نسبتاً بزرگ از کتاب «الدرر السنیه فی الاجوبه النجدیه» درباره ی جهاد است که تمام آن مربوط به جهاد با مسلمانان است و در آن، از جهاد با کفار اصلی، مانند یهود و نصاری و بت پرستان، سخنی به میان نیامده است.

او حتی برخی از علوم اسلامی را که در مشروعیت آن ها شکی نیست، کفر می داند. محمدبن عبدالوهاب در پاسخ به نامه ای که ابن عیسی برای او نوشته و گفته است که دیدگاه تو غیر از نظر فقهاست، با استناد به آیه ی شریفه ی)اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ الله((۲) می گوید: «پیامبر و بزرگان دین این آیه را به چیزی تفسیرکرده اند که شما آن را فقه می نامید و این چیزی است که خداوند آن را شرک خوانده است!».(۳)

در تکفیر معین، وی کفر محی الدین عربی را از کفر فرعون شدیدتر می داند و حتی کسی را که در کفر وی شک کند نیز کافر می شمرد.(۴)

وی هم چنین به تکفیر فخر رازی، صاحب «تفسیر کبیر»(۵) می پردازد(۶)

و به این دلیل که فخر رازی کتابی در زمینه ی ستارگان و تأثیر آن ها بر کشت و زرع، و نقل اقوال برخی از ستاره شناسان دارد، او را به ستاره پرستی متهم می کند؛(۷)

درحالی که چنین اتهامی به فخر رازی دور از انصاف است.

در این میان، تکلیف شیعیان نیز روشن است. هنگامی که وی به سادگی علمای حنبلی را تکفیر می کند، وضع شیعیان مشخص است. او نه تنها شیعیان را تکفیر می کند،

۱- . همان، ج ۱۰، ص۱۳۹ و ۱۴۰.

۲- . توبه، آیه ۳۱: «علما و راهبان خود را [از نادانی] به مقام ربوبیت شناختند و خدا را نشناختند».

۳- . عبدالرحمن بن محمد عاصمی، الدرر السنیه، ج۲، ص۵۹.

۴- . همان، ج ۱۰، ص۲۵.

۵- . تفسیر کبیر یا مفتاح الغیب.

۶- . عبدالرحمن بن محمد عاصمی، الدرر السنیه، ج ۱۰، ص۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴.

۷- . همان، ص۳۵۵.

بلکه معتقد است کسی هم که در کفر شیعیان شک کند، کافر است.(۱)

محمدبن عبدالوهاب نیز همانند ابن تیمیه، ناجوان مردانه نسبت هایی را به شیعه می دهد که جز توهم چیزی نیست.(۲)

فتنه ی تکفیر، میراث محمد بن عبدالوهاب

در طول تاریخ وهابیت، وهابیان هیچ گاه اندیشه و مرام خود را به وسیله ی دعوت پیش نبرده اند و هماره در سایه ی شمشیر و جنگ توانسته اند بر مسلمانان مستولی شوند. پس از محمدبن عبدالوهاب نیز پیروان او به پی روی از رهبر خود، هم چنان بر کوره ی تکفیر دمیدند و با این ترفند، به کشتار مسلمانان پرداختند.

برخی از وهابیان به پی روی از رهبر خود، کوشیده اند خود را مخالف با اندیشه ی تکفیر معرفی کنند؛ اما هم چنان به شدت بذر تکفیر را در جهان اسلام پراکنده اند. برای نمونه، عبدالله بن عبدالرحمن ابابطین (۱۱۹۴۱۲۸۲ق)(۱۱۵۹۱۲۴۴ش) که مفتی دیار نجد بود و به عنوان یکی از چهره های سرشناس وهابی شناخته می شود، عنوان نخستین باب از کتاب خود «تکفیر المعین» را «فی التحذیر من تکفیر المسلمین» قرار می دهد و می گوید:

«مسأله ی تکفیر، از نخستین بدعت هایی بود که توسط خوارج در اسلام پدیدار شد».(۳)

وی هم چنین می گوید:

اسلام از تکفیر مسلمانان به شدت نهی کرده و آنان را شدیداً از آن برحذر داشته است... و هیچ انسانی امر نشده است که بر اساس باطن مردم حکم کند... و

ص:۱۱۵

۱- . همان، ص۳۶۹.

۲- . محمدبن عبدالوهاب در الرد علی الرافضه، با همان روش تکفیری خود و همان گونه که به مذاهب دیگر می تازد، شیعیان را نیز تکفیر می کند. (محمدبن عبدالوهاب، رساله فی الرد علی الرافضه، تحقیق ابوبکر عبدالرزاق بن صالح بن علی النهمی.)

۳- . عبدالله بن عبدالرحمن ابابطین نجدی حنبلی، تکفیر المعیّن، ص۱۳.

بدان ای برادر مسلمان که حکم اشتباه تو در تکفیر کافر، بهتر از حکم تو به تکفیر مسلمان است.(۱)

وی سپس کلامی از شوکانی نقل می کند که وی مسلمانان را به شدت از تکفیر دیگران نهی کرده است؛ به ویژه آن که عمل کفرآمیز بر اثر جهل و نادانی باشد.(۲)

با این حال، این گفته های معتدل نیز همانند نظریه ی ابن تیمیه و گفته های محمدبن عبدالوهاب، صرفاً در حد نظریه باقی می ماند و خود او حتی در همان کتابش به شدت مخالفان خود را تکفیر می کند. برای نمونه، از نگاه ابابطین، بیش تر مسلمانان که به زیارت قبور می روند، مشرك و کافرند.(۳)

وی حتی جهل را مانع تکفیر نمی شمارد و می گوید:

زیارت قبور از جمله موارد شرکی است که خداوند متعال آن را حرام کرده است. تمامی علما این افراد را تکفیر کرده اند؛ و جهل آن گونه که برخی از گمراهان می گویند که

این افراد چون جاهل هستند، بنابراین معذورند هرگز مانع تکفیر نیست... .(۴)

سنت تکفیر در نسل محمدبن عبدالوهاب (آل شیخ) هم چنان پیش آمده است. نوه ی او همانند پدربزرگ خود، مسلمانان عصر خود را به شرك و کفر متهم کرد و آنان را بدتر از مشرکان پیش از اسلام شمرد. او معتقد بود که مشرکان پیش از اسلام، معنای «لا اله الا الله» را بهتر از مسلمانان می فهمیدند. به عقیده ی وی، مسلمانان متأخر، به ویژه اهل علم که در برخی از احکام و علم کلام دارای درایت بودند، معنی توحید در عبادت را نفهمیدند و گرفتار شرك شدند و کتاب هایی را برای تشریح اعتقادشان تصنیف کردند و

۱- . همان، ص۱۴.
۲- . همان، ص۱۸ تا ۱۹. (ابابطین کلام شوکانی را از کتاب وی السیل الجرار، ج۴، ص۵۴۹ نقل می کند.)
۳- . همان، ص۳۲ تا ۳۳.
۴- . همان، ص۳۳.

به همین دلیل، معروف منکر شد و منکر، معروف.(۱)

وی می گوید: «این حال بیش تر افراد این امت، بعد از سه قرن اولیه ی اسلام است...».(۲)

نوادگان بعدی محمدبن عبدالوهاب نیز چنین ادعایی را بارها تکرار کرده اند: «مشرکان این زمان، به خدا و توحید او از مشرکان پیش از اسلام جاهل ترند».(۳)

محمد احمد باشمیل، از بزرگان وهابی، پا را فراتر نهاده و معتقد است که: «ابوجهل و ابولهب، توحیدی محکم تر و ایمانی خالص تر از مسلمانانی دارند که لااله الاالله و محمد رسول الله می گویند».(۴)

در این میان، سلاطین آل سعود ابزار اجرایی تکفیر بودند و برای رسیدن به اهداف سیاسی خود، از حربه ی تکفیر بهره های بسیاری بردند. هنگامی که ملک سعودبن عبدالعزیز(۵) پس از سال ها جنگ و خون ریزی توانست بر مکه و مدینه مسلط شود، علمای حرمین را مجبور کرد توبه نامه ای بنویسند که در آن، مسلمانان این دو شهر مقدس رسماً تکفیر شدند:

ما علمای مکه که امضایمان تحت این ورقه است، شهادت می دهیم دینی که شیخ محمدبن عبدالوهاب رحمت الله علیه به آن قیام کرده است و در راستای آن، امام مسلمین ملک سعودبن عبدالعزیز مردم را به توحید و نفی شرکی که در کتاب خدا آمده است، دعوت می کند، حق است و شک و شبهه ای در آن نیست وآن چه در مکه و مدینه و مصر وشام و دیگر بلاد پیش از این وجود داشته است، شرک بوده است... و این کفری است که موجب اباحه ی خون، مال و خلود در آتش می شود و کسی که

در این دین وارد نشود و به آن عمل نکند و با موافقان آن دوست و با دشمنان آن دشمن نباشد، نزد ما کافر به خدا و روز قیامت است و بر امام مسلمین، سعودبن عبدالعزیز و

۱- . عبدالرحمن بن حسن بن محمدبن عبدالوهاب، قره عیون الموحدین فی تحقیق دعوه الانبیاء والمرسلین.
۲- . همان، ص۳۶.
۳- . همو، فتح المجید فی شرح کتاب التوحید، ص۷۰.
۴- . محمد احمد باشمیل، کیف نفهم التوحید، ص۱۲.
۵- . ملک سعودبن عبدالعزیزبن محمد، غیر از ملک سعودبن عبدالعزیز است که پس از تشکیل عربستان سعودی و بعد از عبدالعزیز بزرگ به قدرت رسید.

مسلمانان دیگر واجب است که با وی جهاد و قتال کنند تا هنگامی که توبه کرده و بر اساس این دین عمل کند.(۱)

شبیه این اعتراف نامه، از علمای مدینه نیز گرفته شد. این در حالی است که مردم مکه و مدینه و در رأس آنان علمای این دو شهر، هرگز به اختیار خود به حکومت وهابیت تن ندادند و وهابیان و آل سعود به کمک لشکر جرار اخوان، پس از سال ها حمله و کشتارهای شدید در شهرهای طائف و مدینه توانستند بر این دو شهر مستولی شوند. در آن زمان، علمای شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی، در مکه و مدینه حضور داشتند که مخالفت های آنان با حرکت انحرافی وهابیت، بر کسی پوشیده نیست.

از سوی دیگر، چنان که در این اعتراف نامه مشاهده می شود، سخن از دین محمدبن عبدالوهاب است، نه احیای سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم گویی محمدبن عبدالوهاب پیامبری است که دین جدیدی را برای مردم آورده و مردم باید به آن گردن نهند و یا دست کم تا دوران محمدبن عبدالوهاب،

دین پیامبر کلاً از میان رفته بود و محمدبن عبدالوهاب بوده است که بار دیگر دین را آورده است!!

در قرون بعد نیز در میان فتاوای وهابیان، ردپای تکفیر بسیار دیده می شود. آنان حتی وهابیانی را که مسلمانان شهرهای غیروهابی را دوست دارند، کافر می شمارند.(۲) در نگاه آنان، ابن عربی و ابن فارض، کافرترین مردم روی زمین اند؛(۳) نه تنها دولت عثمانی کافر است، بلکه کسی هم که آن را تکفیر نکند کافر است؛(۴)

کسی که دعوت وهابیت را بپذیرد، اما اعتقاد داشته باشد اجدادش که بر دین محمدبن عبدالوهاب نبوده اند، مسلمان از دنیا رفته اند، کافر است و باید توبه داده شود؛ و اگر توبه نکرد، باید گردنش زده شود.(۵) کسی که پیش از پذیرش دعوت وهابی، حج به جا آورده است، باید دوباره حج به جای آورد؛ زیرا از شروط

ص:۱۱۸

۱- . عبدالرحمن بن محمد عاصمی، الدرر السنیه، ج۱، ص۳۱۴.

۲- . عبدالرحمن بن محمد العاصمی، همان، ج۸، ص۱۲۱.

۳- . همان، ص۳۶۶.

۴- . همان، ج۱۰، ص۴۲۹.

۵- . همان، ص۱۴۳.

صحت حج، اسلام است که وی نداشته است.(۱) در دیدگاه وهابیان، اشاعره کافرند و معنی شهادتین را نمی دانند؛(۲) هرگونه ارتباط با کفار و مشرکان، مانند یهود و نصاری، از قبیل استخدام

آن ها، معاملات تجاری با آنان، و لباس پوشیدن مانند ایشان موجب کفر است و حتی مسافرت به سرزمین آن ها باعث کفر می شود؛(۳) این در حالی است که اگر شخصیت های انگلیسی مانند کلنل ویلیام شکسپیر، سنت جون فیلبی و مستشاران انگلیسی و آمریکایی را از مکتب وهابیت حذف کنیم، نامی از وهابیت باقی نمی ماند.

ازآن جاکه دمیدن بر کوره ی تکفیر، ابعاد آن را گسترده تر می کند، در بسیاری از مقاطع تاریخی، آتش تکفیر دامن خود وهابیان را نیز گرفته است و گروهی از وهابیان، گروهی دیگر را به کفر متهم کرده اند. «اخوان التوحید» که رهبری آن را فیصل الدویش و سلطان بن بجاد برعهده داشتند، یکی از این نمونه هاست. بی تردید، وهابیان در سایه ی قساوت ها و کشتارهای گسترده ی حرکت اخوان توانستند بر عربستان حاکم شوند. اعراب اخوانی وفادارترین افراد به اندیشه های محمدبن عبدالوهاب بودند؛ اما همین که آنان مکه را تصرف کردند و به انحرافات عبدالعزیز از عقاید وهابیت اعتراض کردند، توسط علمای وابسته به آل سعود تکفیر شدند: «در کفر و ارتداد این افراد اخوان شکی نیست... و از بزرگ ترین دلایل

ارتداد آن ها، سرپیچی از فرامین عبدالعزیز است...».(۴)

پس از این فتوا، عبدالعزیز به قلع و قمع گروه اخوان التوحید پرداخت و خود، فیصل الدویش را به شدیدترین وضع کشت.(۵)

۱- . همان، ص۱۳۸.

۲- . همان، ج۱، ص۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۶۲ و ۳۶۴.

۳- . همان، ج۱۵، ص۴۷۱، ۴۷۶ تا ۴۸۲، و ۴۹۱.

۴- . این فتوا توسط افرادی همانند محمدبن عبداللطیف، محمدبن ابراهیم، سلیمان بن سمحان و صالح بن عبدالعزیز صادر شد. (عبدالرحمن بن محمد العاصمی، الدرر السنیه، ج۹، ص۲۰۹).

۵- . برای آشنایی با جریان اخوان التوحید، ر.ک: سید مهدی علیزاده موسوی، سلفی گری وو هابیت، ج۱، فصل ۱۷. هم چنین هنگامی که میان فرزندان فیصل بن ترکی عبدالله و سعود جنگ قدرت درگرفت، علمای درباری وابسته به هر یک، گروه دیگر را به شدت تکفیر کردند.

فصل ششم: وهابیت تکفیری(دوره ی معاصر)

مقدمه

ص: ۱۲۱

هرچنـد بیش از سه قرن از آغاز فتنه ی وهابیت می گـذرد و در طول این مدت، وهابیت با افت وخیزهای فراوانی روبه رو بوده است، اما هرگز گذر زمان و تحولات داخلی و خارجی، از رویکرد افراطی این اندیشه نکاسـته است. البته برخی از جریان های داخلی وهـابیت، در واکنش به واقعیت های جهان اسـلام و جامعه ی خود، به اعتـدال روی آورده انـد؛ اما این گروه ها، نه تنها نتوانسته اند بر فضای غالب وهابیت تأثیر بسزایی داشته باشند، بلکه خود در جامعه ی وهابی مطرود شده اند.(۱)

ازسوی دیگر، در قرن اخیر، جهان اسـلام شـرایط جدیـدی را تجربه می کنـد. وجود دشـمنان مشترک بزرگی همانند آمریکا و اسـرائیل و گسترش موج اسلام ستیزی و اسلام هراسی در غرب، و در مقابل، رشد بیداری اسلامی،(۲) زمینه های هم گرایی و تقریب را میان ملل مسـلمان فراهم کرده است. هم چنین عمل‌کرد بد گروه های تکفیری، همانند القاعده، سـپاه صـحابه، لشکر جهنگوی و حزب التحریر، موجب افول اندیشه های

ص:۱۲۳

۱- . برای آشـنایی با جریان های داخلی وهابیت، ر.ک: سـید مهدی علی‌زاده موسوی، «جریان های درون وهابیت» (مصاحبه)، در نشریه ی سراج منیر، شماره ی ۴، زمستان ۹۰، ص۱۷۱ تا ۱۹۳. البته در روزگار محمد بن عبدالوهاب، یکی از فرزندان وی به نام شـیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، دیدگاهی نسبتاً معتدل که برخلاف نظریه ی پدرش بود، درپیش گرفت. به اعتقاد او: «آن چه محققان بر آن اتفاق دارنـد: عـدم تکفیر اهل بـدعت، ماننـد خوارج، رافضه، قدریه و مرجئه است؛ زیرا تکفیر جز با انکار ضروریات دین یا ارتکاب عملی که بر کفر بودن آن اجماع وجود دارد، درست نیست». (عبدالرحمن بن محمد عاصمی، الدرر السنیه، ج۱۰، ص۲۴۴.)

۲- . برای آشـنایی با ابعاد بیداری اسـلامی، ر.ک: سـید مهدی علی‌زاده موسوی، بیداری اسلامی، حوزه ی نمایندگی ولی فقیه در حج و زیارت، ویراست دوم، ۱۳۹۰.

تکفیری در جهان اسلام شده و به سلف هراسی انجامیده است.(۱)

در این میان، مسلمانان خسته از گرایش های تند تکفیری و ارهابی، امروز به دنبال یافتن مسیری برای وحدت و هم دلی هستند تا بتوانند در برابر دشمنان قدرتمند و متحد خود، پیروز شوند.

اما درحالی که امروز جهان اسلام، بیش از هر زمان دیگری به وحدت و یک پارچگی نیاز دارد، وهابیت تکفیری هم چنان بر طبل تکفیر می کوبد و همچون اسلاف خود، به جای مبارزه با دشمنان

قسم خورده ی اسلام، بذر تکفیر را در جهان اسلام می پراکند و قوای مسلمین را تحلیل می برد.

آن چه شرایط امروز وهابیت را با گذشته متفاوت کرده است، روش و استراتژی به کار گرفته شده توسط وهابیان است و آن این که اگر آنان در گذشته رسماً به جنگ مسلمانان می رفتند، امروز به سبب ضعف و افول اندیشه ی تکفیری، دشمنان خود را اولویت بندی کرده اند؛ به این معنی که در ظاهر، گاه از تکفیر برخی از گروه های اهل سنت دست می کشند و آنان را برای تکفیر برخی دیگر از فرقه های اسلامی تهییج می کنند؛ اما در اصل، از این فرقه ها استفاده ی ابزاری می کنند و گفته ها و اندیشه های بزرگان معاصر وهابیت، هم چنان تضاد این مکتب با عامه ی مسلمانان را فریاد می زند.(۲)

وهابیت و اهل سنت و جماعت

از دیرباز، واژه ی «اهل سنت و جماعت» به تمامی پیروان مذاهب چهارگانه ی فقهی، اطلاق می شده است که آن ها نیز با توجه به دیدگاه های خود در حوزه ی عقاید، پیرو

۱- . پس از جنگ افغانستان، گروه های تکفیری که در برابر کمونیست ها موفق شده بودند، به شدت مورد توجه جهان اسلام قرار گرفتند؛ اما با رویکرد فرقه گرایانه ی آن ها و کشتار مسلمانان در کشورهای مختلف، رفته رفته این گروه ها جایگاه خود را از دست دادند؛ تاآن جاکه اسامه بن لادن توسط آمریکایی ها در پاکستان کشته شد؛ اما هیچ واکنشی در جهان اسلام به دنبال نداشت.

۲- . امروز حمایت های مالی و ایدئولوژیکی وهابیان از گروه های افراطی، مانند القاعده، طالبان، سپاه صحابه و لشکر جهنگوی، خسارت های مالی و جهانی بسیاری را برای مسلمانان رقم زده است.

مکاتب کلامی اشعری

یا ماتریدی هستند؛(۱)

اما وهابیان معاصر تلاش پی گیری را برای ارائه ی تعریفی جدید از مفهوم «اهل سنت و جماعت» آغاز کرده اند. چنین دیدگاهی، هرچند در اندیشه ی ابن تیمیه ریشه دارد، اما در چند دهه ی گذشته، شتاب بیش تری به خود گرفته است. طبق تعریف وهابیان، واژه ی اهل سنت و جماعت، تنها بر آن ها صدق می کند. صالح بن فوزان عالم وهابی در پاسخ به این پرسش که چرا بسیاری از فتاوای ابن تیمیه برخلاف فتاوای اهل سنت و جماعت است، می گوید:

و این از دروغ هایی است که بر شیخ الاسلام ابن تیمیه نسبت داده اند. او کلامی برخلاف تمامی ائمه، اعم از ائمه ی اربعه و ائمه ی سلفی که پیش از آن ها بوده اند، نگفته است...؛ مگر این که مراد سؤال کننده از «اهل سنت و جماعت»، گروه اشاعره و ماتریدیه باشند. این اصطلاح غلطی است؛ زیرا مراد از اهل سنت و جماعت، کسانی اند که بر شیوه ی پیامبر گرامی اسلام و صحابه عمل می کنند و آن ها فرقه ی ناجیه اند...؛ اما اشاعره و ماتریدیه با صحابه و تابعین و ائمه ی اربعه، در بسیاری از مسائل اعتقادی و اصول دین مخالفت کردند. بنابراین شایسته ی این نیستند که به آن ها

لقب اهل سنت و جماعت داده شود و با این گروه، نه تنها شیخ الاسلام ابن تیمیه، بلکه تمامی ائمه و علمایی که بر روش سلف بوده اند، مخالفت کرده اند.(۲)

به سادگی می توان دریافت که لازمه ی گفته ی فوزان، تخصیص اکثر است؛ به این معنی که بیش تر اهل سنت در حوزه ی عقاید، یا پیرو مکتب اشعری اند و یا پیرو مکتب ماتریدی؛ اما فوزان رسماً آن ها را خارج از قلمرو اهل سنت و جماعت می شمارد.

ابن عثیمین نیز چنین ادعایی را درباره ی اهل سنت تکرار می کند:

ممکن نیست که عموم مسلمانان را اهل سنت و جماعت بنامیم؛ زیرا اضافه اقتضای نسبت می کند. اهل سنت منتسب به سنت هستند؛ چون به آن چنگ زده اند؛ درحالی که این ها به سبب انحرافات و تحریفاتی که صورت گرفته است، از سنت دور شده اند. هم چنین جماعت، در اصل به معنی اجتماع است؛

۱- . البته در میان اهل سنت، از گروه هایی مانند نومعتزلیان و نواشعریان نیز سخن به میان می آید.

۲- . صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان، مشاهیر المجددین فی الإسلام، با مقدمه ی عبدالعزیزبن باز، ص۱۸.

درحالی که این ها در نظریات خود، اجماع ندارند؛ در کتاب هایشان تناقض، آشفتگی و تداخل وجود دارد و برخی، برخی دیگر را گمراه نامیده اند و گاهی سخنان ضد و نقیضی می گویند.(۱)

البته این اشکال در وهله ی اول به خود وهابیان و سلفی ها وارد است؛ زیرا وهابیان تمام مسلمانان را به انحراف متهم می کنند و تنها قرائت افراطی خود را از دین قبول دارند.

وی هم چنین به طلاب نصیحت می کند که از کتاب های صحیح و سالم که بر مذهب سلف صالح و اهل سنت و جماعت نگاشته شده است و با کتاب و سنت مطابقت دارد، استفاده کنند و از کتاب های مخالف با روش سلف، مانند کتاب های اشاعره، معتزله، جهمیه و دیگر فرق ضاله پرهیز نمایند.(۲)

عثیمین حتی شخصیت هایی مانند نووی شارح صحیح مسلم و ابن حجر را نیز از دایره ی اهل سنت بیرون می کند و می گوید: «اعتقاد آنان در بحث اسماء و صفات، آنان را از دایره ی اهل سنت و جماعت خارج کرده است».(۳)

ازسوی دیگر، وهابیت بر اساس مبنای خود در تقلید، و در راستای دعوت به «اسلام بلامذهب» که خود مذهب جدیدی است رسماً به جنگ مذاهب مختلف اهل سنت می رود:

مقلد، مطیع خدا و پیامبر نیست؛ بلکه پیرو ائمه و بزرگانی است که از آن ها تقلید

می کند و به آن ها علاقه ی بیش تری از خدا و پیامبر دارد؛ زیرا اطاعت خدا و پی روی از پیامبر را ترک کرده است و اطاعت غیر آن ها را بر اساس دلیل غیرمسلم و آشکار برگزیده است.(۴)

قنوجی در بخشی که با عنوان «تقلید المذاهب من الشرک» آغاز می شود، می گوید:

۱- . محمدبن صالح عثیمین، القول المفید علی کتاب التوحید، ج۱، ص۱۴.
۲- . صالح بن فوزان بن عبدالله فوزان، الإرشاد إلی صحیح الإعتقاد والرد علی أهل الشرک والإلحاد، ص۱۰.
۳- . عثیمین، سلسله لقاءات الباب المفتوح مع الشیخ محمد بن صالح العثیمین، فی الفتره ما بین ۱۴۱۲۱۴۲۱»، ج۸، ص۲۹، موجود در پایگاه اطلاع رسانی «صید الفوائد».
۴- . محمد صدیق حسن القنوجی، الدین الخالص، ج۳، ص۱۱.

«دقت کن در مقلدان مذاهب که چه گونه از اموات، علما و اولیاء پی روی می کنند و می گویند که فهم کتاب و سنت، اختصاص به آن ها دارد»؛(۱)

اما وی فراموش کرده است که اساس مکتب سلفی گری و وهابیت، خود بر مبنای تقلید، آن هم تقلید بدون فکر و اندیشه از سه قرن نخستین، بنا نهاده شده است و خودشان به ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب، چون پیامبری نوخاسته می نگرند؛ ثانیاً تقلید مذاهب، در طول پی روی از کتاب خدا و سنت پیامبر قرار دارد، نه در عرض آن.

هم چنین مدرس متوفی مسجد الحرام، پیدایش مذاهب را بدعت در دین می شمارد که پس از سه قرن اولیه ی اسلام به وجود آمد و تمامی تفرقه ی

مسلمانان، ریشه در مذاهب دارد.(۲)

وی سپس درباره ی فلسفه ی شکل گیری فرق اهل سنت می گوید:

شکی نیست که مذهب از بدعت در دین ناشی می شود؛ و مذاهب را سلاطین و امرا برای اجرای سیاست ها و هواهای نفسانی و یا حفظ جایگاه خود به وجود آورده اند... و این برای هر مطالعه کننده ی تاریخی روشن است.

اما آیا وهابیت، مهم ترین مصداق چنین دیدگاهی نیست؟ آیا وهابیت مهم ترین اشتقاق و تفرقه را در میان مسلمانان دامن نزده است؟ و آیا آل سعود از این جریان انحرافی، بیش ترین استفاده را نبرده است؟

جدای از رد تمامی مذاهب، وهابیان مذاهب معین را نیز تکفیر کرده اند. در کتابی که صالح بن فوزان برای سال اول دوره‌ی متوسطه در عربستان نگاشته و وزارت تربیت و تعلیم عربستان آن را چاپ کرده است، مشرکان گذشته، اسلاف مشرکان جهمیه، معتزله و اشاعره معرفی می شوند.

ابن فوزان همانند اسلاف خود، جهان اسلام را آغشته به جهل و شرک توصیف می کند و علت آن را نیز رهبری گمراهان بر جامعه ی بشری می شمارد.(۳)

ابن عثیمین نیز

ص:۱۲۷

۱- . همان، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲- . محمد سلطان معصومی خجندی مکی، هل المسلم ملزم باتّباع مذهب معیّن من المذاهب الاربعه، ص ۱۰.

۳- . همان، ص ۷.

همانند اسلاف خود، این ادعا را تکرار می کند که مسلمانان هم چنان گرفتار شرک

در عبادتند و بیش تر مردم در خصوص توحید در عبادت کافر شده اند.

هم چنین در بسیاری از موارد، علمای اهل سنت به صورت معین تکفیر شده اند. البانی، شیخ شعراوی استاد دانشگاه الازهر را انسانی منحرف در عقیده که از سنت هیچ نمی داند، معرفی می کند: «شعراوی از علمای الازهر است و تمامی آن ها به شدت از سنت دور هستند...»(۱)

علمای وهابی هم چنین به شدت به یوسف قرضاوی حمله می کنند و عبارات بسیار ناپسندی درباره ی وی به کار می برند؛ چنان که مقبل الوادعی، از دانشمندان وهابی، کتابی با عنوان «اسکات الکلب العاوی یوسف بن عبدالله القرضاوی» نگاشته است. البانی نیز درباره ی وی می گوید: «یوسف قرضاوی آموزش ازهری(۲)

دارد و بر مبنای کتاب و سنت درس نخوانده است و برخلاف شریعت فتوا می دهد...».(۳)

وهابیان هم چنین با ساکنان خود عربستان که اهل سنت هستند، برخورد تکفیری دارند. درحالی که در منطقه ی حجاز، مالکی‌ها و شافعیان، و بخشی نیز از پیروان مکاتب تصوف، حضور دارند، وهابیان به شدت با آنان مقابله می کنند.

برای نمونه، «سفر الحوالی» عالم وهابی کتابی در رد «سید محمد العلوی المالکی»، از علمای مالکی در مکه(۴) نگاشته است. عنوان این کتاب «مجدد مله عمروبن لحی وداعیه الشرک فی هذا الزمان» است. الحوالی می گوید:

۱- . پایگاه اطلاع رسانی البانی، به نشانی: www.alalbany.net. فتاوای مربوط به شعراوی، مسائل شماره ی ۱۳، ۱۴ و ۱۵ است.

۲- . مراد، دانشگاه الازهر مصر است.

۳- . ناصر الالبانی، «الاجوبه الالبانیه علی الاسئله الاسترالیه»: www.alalbany.net.

۴- . سید محمد علوی المالکی، از چهره های بزرگ مالکی است. وی دوست داران بسیاری در مکه ی مکرمه داشت و مدرسه ی وی نیز از مدارس مهم مکه است. نگارنده چند بار از آن مدرسه بازدید کرده و با طلاب و اساتید آن به گفت وگو نشسته است. نگاه تقریبی آنان به شیعه و نیز عنادشان با اندیشه ی تکفیری وهابیت، از ویژگی های تفکر حاکم بر این مدرسه است.

در این ماه ها کتابی در مکه و شهرهای دیگر منتشر شده است که توسط دعوت کننده به سوی شرک در این زمان و احیاگر دین عمروبن لحی محمدبن علوی المالکی با عنوان «شفاء الفؤاد بزیاره خیر العباد» منتشر شده است که توسط وزارت امور دینی و اوقاف دولت امارات به چاپ رسیده است.(۱)

وی در ادامه می گوید: «سران دوگانه پرستی، شرک، بدعت و گمراهی، در همه جا دیده می شوند و تیرهای خود و تیرهای منافقین را به سوی اهل سنت نشانه رفته اند».(۲)

این در حالی است که پیروان مذهب مالکی در شهرهای مکه و جده بسیار فعالند و امروزه چهره هایی مانند عمر الجیلانی و علی الیمانی در

مکه، و عبدالله الفدعق در جده، رهبران آن ها شمرده می شوند.(۳)

البته همان گونه که گفته شد، هنگامی که آتش تکفیر فراگیر شود، دامن خود تکفیریان را نیز می گیرد. برای نمونه، سفر الحوالی که شدیدترین مواضع را ضد شیعه اتخاذ کرده است، از سوی عالم بزرگ وهابی، دکتر ربیع مدخلی، از خوارج شمرده شده است.(۴)

عمر الکامل، از دیگر علمای وهابی نیز به نکوهش شدید سفر الحوالی پرداخته است. از سوی دیگر، طرفداران سفر الحوالی کتابی را با عنوان «الرد الشامل علی عمر الکامل» نگاشته اند.

هم چنین سلمان العوده، یکی از علمای بنام عربستان است که دیدگاه های نسبتاً معتدلی دارد؛ اما وهابیان کتاب های بسیاری بر ضد او نوشته اند؛ ابن عثیمین، گوش دادن به

۱- . سفر حوالی، مجدد مله عمروبن لحی وداعیه الشرک فی هذا الزمان، ص۵.

۲- . همان، ص۴۲. هیأت کبار العلماء نیز بعدها سید محمد العلوی المالکی را به بت پرستی و شرک و ظلال متهم کرد.

۳- . علمای غیروهابی مکه، دیدگاه های تندی درباره ی وهابیت دارند و وهابیت نیز آن ها را تکفیر می کند. در مراوداتی که نگارنده با برخی از علمای غیروهابی مکه داشته است، تضادهای میان وهابیت و فرق اسلامی موجود در مکه به خوبی هویدا بود.

۴- . ر.ک: http://youtube.com/watch?v=۵Y۶htqLElNwfeature=related

سخن رانی های وی را منع کرد(۱) و حتی شیخ مقبل بن هادی الوادعی وی را بدعت گذار خوانده است؛ شیخ عبید الجابری نیز مسلمانان را از امثال وی برحذر می دارد.

هم چنین عالم وهابی دیگر، عائض القرنی در قالب شعری با عنوان «دع الحواشی واخرج» به انتقاد از دولت پرداخت که در پی آن، موجی از مخالفت های شدید با وی به راه افتاد. از جمله، شیخ احمد النجمی وی را دارای اندیشه ی خوارج توصیف کرد.(۲)

وهابیت معاصر و شیعه

جدای از شیعیان دیگر کشورهای اسلامی، در ایالت شرقی عربستان سعودی و حتی خود مکه و مدینه، شیعیان اثنی عشری حضوری قابل توجه دارند. هم چنین در منطقه ی جنوب عربستان، شیعیان زیدی و اسماعیلی حضور دارند؛ اما وهابیان، نه تنها برای شیعیان کشورهای دیگر، بلکه برای شیعیان این کشور نیز شرایط سخت و دشوار دینی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فراهم کرده اند.

به نظر می‌رسد حرکت ضدشیعی که در عصر ابن تیمیه آغاز گردید و در دوران محمدبن عبدالوهاب، بر شدت آن افزوده شد، در عصر معاصر، ابعاد گسترده تری یافته است و گاه در میان فتاوای

وهابیان تکفیری، فتواهایی مبنی بر تخریب و اباحه ی مال و خون شیعیان دیده می شود.

هنگامی که از بن جبرین، عضو هیأت کبار علمای عربستان، درباره ی پرداخت زکات به شیعیان نیازمند سؤال می شود، می گوید: «علما در آثارشان در باب زکات گفته اند که نمی توان آن را به کافر و بدعت گذار داد و بی شک، رافضه شیعیان جزء کفارند».

وی سپس می گوید: ۴

ص:۱۳۰

۱- . برای شنیدن نوار صوتی ابن عثیمین، ر.ک: http://www.sohari.com/nawader_v/fatawe/listen/benothimintakfeergazaer.ram

۲- . احمد نجمی، «المورد العذب الزلال فیما انتقد علی بعض المناهج الدعویه من العقائد والأعمال»، ص۳۲۳۷، به نقل از: qatarshares.com/vb/showthread.php?t=۱۰۸۶۵۲page=۴

کسی که زکاتش را به آن ها بدهـد، باید دوباره زکاتش را بپردازد؛ زیرا آن را به کسانی داده است که موجب کمک به کفر و جنگ با اهل سنت(۱)

می شود و کسی که مسئول توزیع زکات است، حرام است که چیزی از آن را به رافضی بدهد؛ و اگر چنین کند، ذمه اش بری نمی شود و باید غرامت آن را بپردازد؛ زیرا امانت را به اهلش نرسانده است.(۲)

فتوای بن جبرین درباره ی تخریب اماکن مقـدس شـیعیان نیز از جمله فتواهایی است که زمینه ی هـدم حرم مطهر عسـکریین' و عملیات های انتحاری را فراهم کرد.(۳)

هم چنین در جنگ ۳۳ روزه در

تابستان ۱۳۸۵، که حزب الله بـا تمـام توان در برابر اشـغال گران قـدس شـریف مقاومت می کرد، وی به همراه برخی از علمای وهابی، حمایت از حزب الله را نامشـروع شمرد و آنان را خارج از اسلام دانست. این فتوا، برای جهان اسلام که اسرائیل و یهود را دشمن اصلی خود می دانست، بسیار تأمل برانگیز بود.

سفر الحوالی نیز در جنـگ ۳۳ روزه گفت: «حزب الله که معنی آن حزب خـداست در حقیقت حزب شـیطان است. برای حزب الله دعا نکنید».(۴)

در این میـان، هر از چنـد گاهی برخی از خطیبان و امامان جمعه ی وهابی، بر طبل تکفیر شـیعیان می کوبنـد و بـذر دشـمنی را می‌پراکنند؛ چنان که فتوای حذیفی(۵) امام جمعه ی مسجد نبوی و عبدالعزیز آل شیخ(۶) رئیس هیأت کبار العلما در خصوص تکفیر و خروج شیعیان از اسلام، گوشه ای از این ماجراست.

ص:۱۳۱

۱- . البته با تعریف هایی که وهابیت از اهل سنت دارد، مرادش همان سلفیون و وهابیان تکفیری هستند.

۲- . ر.ک: فتوای دفع زکـات در پایگـاه اطلاع رسـانی بن جبرین، به نشانی: http://ibnjebreen.com/ book.php?cat=۶book=۶۷page=۳۵۸۵

۳- . بن جبرین در بیست و دوم تیرماه ۱۳۸۸ پس از یک بیماری طولانی از دنیا رفت.

۴- . پایگاه اطلاع رسانی سفرالحوالی، به نشانی: http://www.alhawali.com

۵- . پایگاه خبری ابنا، تاریخ ۱۶/۷/۹۰، کدخبر: ۲۷۰۵۲۹.

۶- . همان، کدخبر۲۷۰۵۲۳.

برخی از وهابیان دیگری که در برابر شیعه مواضع افراطی گرفته اند، عبارتند از:

عبدالعزیزبن باز؛ شیخ عبدالرحمن براک؛ ناصر العمری؛(۱) و ربیع مدخلی.

فرق اسلامی و وهابیت تکفیری

ابعاد گسترده ی تکفیر در اندیشه و عمل وهابی، سبب شده است که بسیاری از علمای فرق و مذاهب اسلامی، از همین زاویه به انتقاد از وهابیت بپردازند. در مجموع، کسانی که عامل تکفیر در اندیشه ی وهابی را نکوهش کرده اند، به سه گروه تقسیم می شوند:

نخست، کسانی که تحت تأثیر وهابیت قرار گرفته و گرایش وهابی دارند؛ اما در مسأله ی تکفیر، با وهابیت همراه نشده اند. برای نمونه، شوکانی که خود از حامیان اصلی وهابیت است و به دیده ی احترام به محمدبن عبدالوهاب می نگرد، هنگامی که به ویژگی تکفیر می رسد، به ناچار می گوید: «اما وهابیان عقیده دارند کسی که حکومت نجد را نپذیرد و فرامین آن را اطاعت نکند، خارج از اسلام است».(۲)

هم چنین منصور حازمی که خود سلفی است و محمدبن عبدالوهاب را می ستاید، به وی دو

انتقاد مهم وارد می کند: «نخست، تکفیر تمامی مردم زمین به سبب برخی از امور غیرواقعی...؛ و دوم، ریختن خون انسان های بی گناه بدون دلیل و برهان».(۳)

شیخ سلفی، محمد صدیق حسن خان که اهل حدیث و سلفی است، از وهابیت ابراز برائت می کند؛ زیرا به عقیده ی وی، آنان چیزی جز ریختن خون نمی شناسند.(۴) محدث

۱- . وی از وضعیت شیعیان در عربستان، گزارشی دروغ با عنوان «واقع الرافضه فی بلاد التوحید» برای هیأت کبار العلماء تهیه کرد که در آن، برخلاف واقعیت های آشکار، وضعیت شیعه را در عربستان، وضعیتی عالی در حوزه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بیان کرد؛ درحالی که محرومیت های شیعیان عربستان برکسی پوشیده نیست.

۲- . شوکانی، البدر الطالع، ج۲، ص۵.

۳- . منصور حازمی، ابجد العلوم، ج۳، ص۱۹۴.

۴- . عبدالعزیز العبداللطیف، دعاوی المناوئین، ص ۱۶۰.

انورشاه کشمیری که خود نیز اهل حدیث است و گرایش های سلفی دارد، وهابیت را مترادف تکفیر می داند و معتقد است که آنان در حکم به تکفیر، درنگ نمی کنند.(۱)

گروه دوم کسانی اند که حنبلی مذهب هستند. وهابیان مدعی اند که به مکتب حنبلی بیش از مکاتب دیگر نزدیکند. اساساً وهابیت انحرافی است که از دل مکتب حنبلی برخاسته است. با این حال، بسیاری از علمای بزرگ حنبلی دیدگاه های تکفیری وهابیت را به چالش کشیده اند.

ابن عفالق حنبلی(۲) درباره ی محمدبن عبدالوهاب می گوید: «این شخص قسم فاسدی خورده است و آن

این که یهود و مشرکان بهتر از امت اسلام هستند».(۳)

سلیمان بن سحیم حنبلی(۴)

نیز در توصیف محمدبن عبدالوهاب می گوید:

کسی که با وی در تمامی نظراتش موافق نباشد و بر درستی گفته های او شهادت ندهد، وی او را کافر می شمارد؛ و به کسی که موافق او باشد و او را در همه ی آن چه می گوید، تصدیق کند، می گوید: تو موحدی؛ هرچند فاسق کامل باشد... .(۵)

ص:۱۳۳

۱- . همان.

۲- . محمدبن عبدالرحمن بن عفالق حنبلی (۱۱۰۰ تا ۱۱۶۴ق/ ۱۰۶۸ تا ۱۱۳۰ش) از علمای بزرگ حنبلی هم عصر محمدبن عبدالوهاب است. وی کسی است که با دلایل قوی خود در خصوص انحراف محمدبن عبدالوهاب، سبب شد که عثمان بن معمر، حاکم عیینه از حمایت وی دست بردارد و او را از عیینه اخراج کند. (سید مهدی علیزاده موسوی، سلفی گری و وهابیت، ج۱، فصل۱۴.)

۳- . عبدالعزیز العبداللطیف، دعاوی المناوئین، ص۱۶۳.

۴- . سلیمان بن احمد بن سحیم (۱۱۳۰ تا ۱۱۸۱ق/ ۱۰۹۷ تا ۱۱۴۶ش)، خود و پدرش از فقهای بزرگ اهل ریاض بودند. وی از مخالفان اصلی محمدبن عبدالوهاب شمرده می شد و پس از استیلای وهابیت بر شهر ریاض، از این شهر به شهر زبیر رفت و در همان جا وفات یافت. محمدبن عبدالوهاب وی را به شدت تکفیر کرد و او را مرتد خواند و نسبت های زشت و ناروایی به وی می داد و گاه او را «البهیم» (حیوان) خطاب می کرد.

۵- . همان، ص۱۶۴.

شیخ عثمان بن منصور حنبلی سلفی نجدی(۱)

که از قاضیان آل سعود نیز بوده است، می گوید: «اما این مرد محمدبن عبدالوهاب اطاعت خود را رکن ششم از ارکان اسلام قرار داده است».(۲)

چنین اشکالی را سلیمان بن عبدالوهاب،(۳) برادر محمدبن عبدالوهاب نیز بر وی وارد می کند. سلیمان از وی می پرسد: «ای محمد! ارکان اسلام چه تعداد است؟ وی پاسخ می دهد: پنج رکن. سلیمان می گوید: اما تو آن را شش رکن قرار داده ای؛ ششم، کسی که از تو اطاعت نکند، مسلمان نیست؛ و این نزد تو، رکن ششم از ارکان اسلام است».(۴)

گروه سوم نیز شیعیان و دیگر مذاهب اهل سنت هستند که به دلیل گستردگی آن، نیاز به بازگویی ندارد. تمامی دیدگاه های این گروه را شاید بتوان در این گفته ی صدقی زهاوی(۵)

خلاصه کرد: «اگر کسی سؤال کند که مذهب ساختگی وهابیت به چه معنی است و هدف آن چیست، در پاسخ هر دو پرسش می گوییم: وهابیت تکفیر تمامی

ص:۱۳۴

۱- . برای وی شش ویژگی ذکر شده است: عالم، سنی، سلفی، حنبلی، نجدی و قاضی آل سعود. عبدالله بسام وی را بسیار ستوده است؛ اما وهابیان به علت مخالفت وی با محمدبن عبدالوهاب، وی را دروغ گو و غیرسلفی می انگارند. این در حالی است که شخصیتی مانند قصیمی که مدت ها از طرف داران وهابیت بود و کتاب های بسیاری در حمایت از وهابیت نوشت و پس از مدتی کاملاً از دین خارج شد و به فردی سکولار و ملحد تبدیل گردید، به سبب حمایتش از دیدگاه های وهابیت و تمجید از محمدبن عبدالوهاب و دعوت وی، هنوز مورد تأیید آنان است. (حسن بن فرحان مالکی، داعیه ولیس نبیاً، ص۱۳۴ تا ۱۳۵).

۲- . عبدالعزیز العبد اللطیف، دعاوی المناوئین، ص۱۶۶.

۳- . سلیمان بن عبدالوهاب، (درگذشته ۱۲۰۸ق/۱۱۷۲ش) برادر محمد بن عبدالوهاب است و از وی عالم تر بود. وی قاضی منطقه ی نجد و از علمای این منطقه شمرده می شد. او نخستین فردی است که به مخالفت با انحرافات محمدبن عبدالوهاب پرداخت و در کتاب الصواعق الالهیه به نقد دیدگاه های محمدبن عبدالوهاب پرداخت. این کتاب تا امروز هم یکی از نقدهای مهم بر اندیشه ی وهابیت شمرده می شود و موجب هدایت بسیاری از گمراهان وهابی شده است.

۴- . عبدالعزیز العبداللطیف، دعاوی المناوئین، ص۱۶۶و ۱۶۷.

۵- جمیل صدقی زهاوی (متولد ۱۲۷۹ق/۱۲۴۱ش)، اهل بغداد بود و از مخالفان مهم وهابیت شناخته می شود. او دارای کتاب ها، مقالات و اشعاری است که از جمله کتاب های او الفجر الصادق فی الردّ علی منکری التوسل والکرامات والخوارق است.

مسلمانان است. این پاسخ، باوجود اختصارش، تعریف کافی برای مذهب وهابیت است». (۱)

زینی دحلان، عالم بزرگ شافعی که با فتنه ی وهابیت هم زمان است، در معرفی این مکتب می گوید:

وهابیان، امت اسلام را از ششصد سال پیش از ظهور خود تکفیر می کردند و نخستین کسی که تصریح به تکفیر مسلمانان کرد، محمدبن عبدالوهاب بود و وهابیان نیز از وی پی روی کردند. هنگامی که فردی در دینش وارد می شد، و پیش از آن حج به جا آورده بود، به وی می گفتند: دوباره حج به جای آور؛ زیرا حج اوّلت در حالت شرک بود و از تو پذیرفته نمی شود. (۲)

به گفته ی حداد الحضرمی:

و اگر فردی بخواهد در دین وی وارد شود، وی به او می گوید: شهادت بده بر خودت که تو در گذشته کافر بوده ای؛ و شهادت بده که پدر و مادرت نیز بر کفر از دنیا رفته اند؛ و شهادت بده که فلان علما نیز کافرند... آن فرد اگر به این امور شهادت می داد، وی را قبول می کرد؛ و اگر شهادت نمی داد، کشته می شد. (۳)

محمد بن عبدالوهاب از چشم برادر

در فصول گذشته و نیز در این فصل، به اجمال به برخی از گفته های سلیمان بن عبدالوهاب درباره ی

وهابیت اشاره شد؛ اما ازآن جاکه کتاب «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» (۴) یکی از مهم ترین کتاب هایی است که توسط نزدیکان محمدبن عبدالوهاب و یک عالم حنبلی برضد تکفیر نگاشته شده است، اشاره ای اجمالی به محتوای آن ضروری است.

۱- . عبدالعزیز العبداللطیف، دعاوی المناوئین، ص۱۶۷.

۲- . زینی دحلان، الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه، ص۱۱۹.

۳- . عبدالعزیز العبداللطیف، همان، ص۱۶۵.

۴- . سلیمان بن عبدالوهاب، الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه.

سلیمان پس از آن که علمای وهابی را به دلیل تکفیر مسلمانان به شدت نکوهش می کند و آنان را از نظر علمی شایسته ی قضاوت درباره ی کفر و ایمان مسلمانان نمی شمارد، به واکاوی تاریخ اسلام در زمینه ی تکفیر می پردازد، تا در یک بررسی تاریخی، اوج انحراف وهابیت را از سیره ی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و عمل کرد صحابه، تابعین، و تابعین تابعین نشان دهد.

وی در فصول(۱)

مختلف یادآور می شود که گروه هایی همانند خوارج، اهل رده، قدریه، معتزله، مرجئه و جهمیه، هرچند دیدگاه هایشان با ائمه ی سلف در تضاد بود، اما توسط آنان تکفیر نشدند. وی از زندگی احمدبن حنبل گزارش می دهد باآن که او توسط مخالفانش به زندان افتاد، شکنجه شد و تکفیر گردید، هنگامی که از زندان رها شد، پشت سر همین افراد نماز می خواند و آنان را خارج از دین نمی شمرد.

او در فصول بعدی،(۲)

با استناد به آیات و روایات، ثابت می کند که هرگز نمی توان اهل قبله را تکفیر کرد و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ، مسلمانان را از چنین کاری به شدت بازداشته است. این در حالی است که وهابیت برخلاف آیات، روایات و سیره ی مسلمانان، به تکفیر و قتل و غارت مسلمانان پرداخته است.

وهابیان، خوارج معاصر

با نگاهی به مبانی اندیشه ای خوارج و وهابیت، به خوبی می توان میان خوارج و وهابیت شباهت های بسیاری را یافت.(۳) خوارج مسلمانان را کافر شمردند و بر آن ها تیغ

۱- . همان، فصل های ۵ تا ۹، ص۶۱ تا۷۲.

۲- . همان، فصل های ۱۳ تا ۲۶، ص۱۱۰ تا ۱۷۲.

۳- . بسیاری از علما، اعم از اهل سنت و شیعه، وهابیت را خوارج نامیده اند. از جمله ی این علما می توان به شیخ عبدالله القدومی الحنبلی (درگذشته ی ۱۳۳۱ق/۱۲۹۲ش) اشاره کرد. هم چنین عبدالله قحطانی، کتاب ضد وهابی خود را با عنوان هؤلاء هم الخوارج نام نهاده است. در شیعه نیز مرحوم سید محسن امین، میان وهابیان و خوارج شباهت های بسیاری ذکر کرده است. ر.ک: سید محسن امین، کشف الارتیاب، فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، ص۱۱۲۱۱۷.

کشیدند؛ نه تنها مردان، بلکه کودکان و زنان مسلمان را نیز کشتند و در میان قربانیان خوارج، کم تر کافر اصلی، همچون یهود و نصاری دیده می شود. آنان سرزمین اسلامی را دارالحرب و دارالکفر نام نهادند و به کشتار گسترده ی مسلمانان پرداختند. وهابیان نیز همه ی مسلمانان را کافر فرض کرده و تنها خود را مسلمان و موحد معرفی کردند و به همین

بهانه، به کشتار مسلمانان پرداختند. آنان نیز سرزمین های مسلمانان را درالکفر تلقی کردند.

تفاوت وهابیان با خوارج این است که خوارج هرچند خون مسلمانان را مباح شمردند، اما برای کشتار مسلمانان به کفار متوسل نشدند؛ درحالی که وهابیت با کمک عناصر انگلیسی و آمریکایی و با اتحاد با کفر، به کشتار مسلمانان می‌پردازد و درحالی که مسلمانان را متهم به کفر و شرک می کند، در تعامل با کفار و دشمنان اصلی اسلام، لحظه ای کوتاهی نکرده است.

خوارج با استفاده از کلمات حق، اراده ی باطل می کردند؛(۱)

وهابیان نیز با تکیه بر معنی ظاهری آیات و تفسیر باطل از آن ها، به بی راهه گام نهادند.

هم چنین همان گونه که تلازم میان ایمان و عمل مبنای فکری خوارج را تشکیل می داد و مرتکب کبیره در نگاه آنان، خارج از دین بود، در نگاه وهابیان نیز مسائلی که مستلزم شرک نیست، شرک شمرده شد و فاعل آن، از نگاه آنان کافر و مهدور الدم و المال تلقی گردید.

با این حال، وهابیان در تلاوت قرآن، تأکید بر نمازهای پنج گانه و درمجموع، انجام ظاهری

مناسک دینی، تقید زیادی دارند؛ تاآن جاکه گاه عبادات مسلمانان دیگر را برنمی تابند و خود را در این زمینه، پیشگام می شمارند. چنین وضعیتی، در میان خوارج نیز کاملاً وجود داشت. آنان بسیار به ظواهر دین مقید بودند؛ پیشانی هایشان از شدت

۱- . آنان با استفاده از شعار «لاحکم الا لله»، هرگونه حکمیت و نیز حاکمیت را نفی می کردند. امیرالمؤمنین علی٪ درباره ی آن ها فرمود: «کلمه حق یراد بها الباطل».

سجود پینه بسته بود؛ قرآن را به زیبایی تلاوت می‌کردند؛ نمازهایشان بسیار طولانی بود؛ به گمان خود، امر به معروف و نهی از منکر می کردند؛ و به دیده ی تحقیر به عبادات مسلمانان می نگریستند. به فرموده ی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم :

یخرج فیکم قوم تحقرون صلاتکم مع صلاتهم، وصیامکم مع صیامهم، وعملکم مع عملهم، یقرؤون القران لا یجاوز حناجرهم، یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه...؛(۱)

گروهی در میان شما پدیدار می شوند که با نمازهایشان نماز شما، با روزه هایشان روزه ی شما، و با اعمالشان، اعمال شما را تحقیر می کنند! قرآن می خوانند، اما از حنجره شان پایین تر نمی رود. آنان از دین خارج می شوند، همان گونه که تیر از چله ی کمان می جهد.

۱- . بخاری، الصحیح، کتاب فضائل القرآن، باب ۳۶، حدیث شماره ۵۰۵۸.

منابع

۱. ابن فوزان، صالح، من مشاهیر المجددین فی الاسلام، [بی نا، بی جا، بی تا].

۲. ابن اثیر، مجدالدین ابی السعادات المبارک محمد الجزری، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطباخی، المکتبه الاسلامیه، ریاض [بی تا].

۳. ابن تیمیه، تقی الدین احمد بن عبدالحلیم، الاستقامه، چاپ دوم: وزاره التعلیم العالی جامعه الامام محمدبن سعود الاسلامیه، عربستان ۱۴۱۱ق.

۴. ابن تیمیه، تقی الدین احمد بن عبدالحلیم، بغیه المرتاد فی الرد علی المتفلسفه و القرامطه و الباطنیه اهل الالحاد من القائلین بالحلول و الاتحاد، تحقیق: موسی بن سلیمان الدویش، چاپ سوم: مکتبه العلوم و الحکم، مدینه منوره ۱۴۲۲ق.

۵. ابن تیمیه، تقی الدین احمد بن عبدالحلیم، مجموعه الفتاوی، تحقیق عامر الجؤار و انور الباز، چاپ سوم: دار الوفاء للطباعه و النشر و التوزیع، ریاض ۱۴۲۶ق.

۶. ابن تیمیه، تقی الدین احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه فی نقض الکلام الشیعه القدریه، تحقیق: محمد رشاد سالم، چاپ اول، ۱۴۰۶، [بی نا، بی جا].

۷. ابن تیمیه، تقی الدین احمدبن عبدالحلیم ، الصارم المسلول علی شاتم الرسول، چاپ اول: مجلس دائره المعارف النظامیه، حیدرآباد، [بی تا].

۸. ابن تیمیه، تقی الدین احمدبن عبدالحلیم ، الفتاوی الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، چاپ اول: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ق.

۹. ابن تیمیه، تقی الدین احمدبن عبدالحلیم، شرح الاصبهانیه، تحقیق محمد بن عوده سعوی، چاپ اول: دارالمنهاج، ریاض ۱۴۳۰ق.

۱۰. ابن حزم ظاهری، ابی محمد علی بن احمد، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، تحقیق دکتر محمد ابراهیم نصر و عبدالرحمن عمیره، چاپ نهم: دارالجیل، بیروت ۱۴۶۶ق.

ص:۱۳۹

۱۱. ابن فورک، محمدبن الحسن، مقالات الشیخ ابی الحسن الاشعری امام اهل السنه، تحقیق احمد عبدالرحیم السایح، مکتبه الثقافه الدینیه، قاهره، ۱۴۲۵ق.

۱۲. ابن فوزان، صالح، الارشاد الی صحیح الاعتقاد و الرد علی اهل الشرک و الالحاد، وزاره التعلیم العالی جامعه الامام محمدبن سعود الاسلامیه، عربستان ۱۴۱۱ق.

۱۳. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، دارالمعارف، قاهره ۱۱۱۹ق.

۱. ابو یوسف، مدحت بن حسن فراج، فتاوی الائمه النجدیه حول قضایا الامه المصیریه، چاپ دوم: مکتبه الرشد، ریاض ۱۴۲۸ق.

۲. ابی الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، دارالفکر، ۱۳۹۹ق [بی جا].

۳. ابی الفضل، صالح بن احمد بن حنبل، سیره الامام احمدبن حنبل، چاپ سوم: دارالسلف، ریاض، ۱۴۱۵ق.

۴. ازهری، ابی منصور محمد بن احمد، تهذیب اللغه، تحقیق ابراهیم الابیاری، دارالکاتب العربی، [بی جا، بی‌تا].

۵. اسد حیدر، معاصر، الامام الصادق٪ و المذاهب الاربعه، چاپ اول: نشر الفقاهه، قم ۱۴۲۷ق.

۶. اسفراینی تمیمی، عبدالقاهربن طاهربن محمد البغدادی، الفرق بین الفرق، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، المطبعه العصریه، بیروت ۱۴۱۶.

۷. اشعری، ابوالحسن، اللمع فی الرد علی اهل الزیغ و البدع، قاهره، مطبعه المصر، ۱۹۵۵م.

۸. آقا تهرانی، علی، طبقات اعلام الشیعه، [بی نا، بی جا، بی تا].

۹. امام خمینی)، روح الله الموسوی، تحریر الوسیله، چاپ هشتم: مؤسسه النشر الاسلامی، قم ۱۴۲۰ق.

۱۰. امیل، بدیع یعقوب، دیوان الامام الشافعی، چاپ سوم: دارالکتاب العربی، بیروت ۱۴۱۶ق.

۱۱. ایجی، عبدالرحمن بن احمد، المواقف فی علم الکلام، عالم الکتب، بیروت، [بی تا].

۱۲. باشمیل، محمد احمد، کیف نفهم التوحید، [بی نا، بی جا، بی تا].

۱۳. باقلانی البصری، ابی بکربن الطیب، الانصاف فیما یجب اعتقاده و لایجوز الجهل به، تحقیق محمد زاهد بن حسن کوثری، چاپ دوم: مکتبه الازهریه للتراث، قاهره ۱۴۲۱ق.

۱۴. بخاری، ابی عبدالله محمدبن اسماعیل، صحیح بخاری، چاپ اول: دارابن کثیر للطباعه والنشر والتوزیع، دمشق، بیروت،

.۱۴۲۳

۱۵. تفتازانی، مسعود بن عمر بن عبدالله، شرح المقاصد، تحقیق عبدالرحمن عمیره، چاپ دوم: عالم الکتب، بیروت ۱۴۱۹ق.

۱۶. جماعه من العلماء، شرح العقیده الطحاویه، تحقیق محمد ناصرالدین البانی، چاپ هشتم: المکتب الاسلامی، بیروت ۱۴۰۴.

۱۷. جنکه المیدانی، عبدالرحمن حسن، توحید الربوبیه و توحیدالالهیه و مذاهب الناس بالنسبه الیهما، دارالشامیه، بیروت ۱۴۱۹ق.

۱۸. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغه وصحاح العربیه، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، چاپ سوم: دارالعلم للملایین، بیروت ۱۴۰۴ق.

۱۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغه وصحاح العربیه، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، چاپ سوم: دارالعلم للملایین، بیروت ۱۴۰۴ق.

۲۰. حازمی، منصور، ابجد العلوم، [بی نا، بی جا، بی تا].

۱. حکیم، سید محسن طباطبایی، مستمسک العروه الوثقی، دارالاحیاءالتراث العربی، بیروت [بی تا].

۲. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، چاپ اول: مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۸ق.

۳. حوالی، سفربن عبدالرحمن، مجدد مله عمرو بن لحی و داعیه الشرک فی هذا الزمان، چاپ اول: دارالایمان، بیروت ۱۴۲۱ق.

۴. خجندی مکی، محمد سلطان المعصومی، هل المسلم ملزم باتباع مذهب من مذاهب الاربعه، جمعیهٔ احیاء التراث الاسلامی، [بی جا، بی تا].

۵. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، التنقیح فی شرح العروهالوثقی، چاپ دوم: مؤسسه آل البیت للطباعه و النشر، قم [بی تا].

۶. راغب اصفهانی، ابی القاسم الحسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، مکتبه نزار مصطفی الباز، [بی جا، بی تا].

۷. روحی، ابوالفضل، ایمان، دانش نامه موضوعی قرآن، پایگاه مرکز فرهنگ و معارف قرآن.

۸. زهرانی، خالدبن احمد، التکفیر بین أهل السنه والجماعه وغلاه الشیعه الاثنی عشریه، ۱۴۳۱ق، [بی نا، بی جا].

۹. سبحانی، جعفر، الایمان و الکفر فی الکتاب و السنه، چاپ دوم: مؤسسه الامام الصادق٪، قم، ۱۴۲۷.

۱۰. سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، قم ۱۳۸۷ق [بی نا].

۱۱. سلیمان بن عبدالوهاب، الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه، چاپ اول: دارذوالفقار، بیروت ۱۹۹۸م.

۱۲. سید رضی، ابوالحسن محمدبن الحسین موسی، نهج البلاغه، صبحی صالح، چاپ چهارم: دارالکتاب المصری و دارالکتاب اللبنانی، قاهره و بیروت ۱۴۲۵.

۱۳. سید محسن امین، کشف الارتیاب فی اتباع محمدبن عبدالوهاب، چاپ دوم [بی نا، بی جا، بی تا].

۱۴. شافعی، محمدبن ادریس، الام، تحقیق رفعت فوضی عبدالمطلب، دارالوفاء، [بی جا، بی تا].

۱۵. شرف الدین، عبدالحسین، الفصول المهمه، دارالنعمان، نجف [بی تا].

۱۶. شهرستانی، ابی الفتح محمدبن عبدالکریم بن ابی ابکر احمد، الملل و النحل، تحقیق امیر علی معنا و علی حسن فاعور، چاپ سوم: دارالمعرفه، بیروت ۱۹۹۳م

۱۷. شوکانی، محمد بن علی بن محمد، البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، دارالکتاب الاسلامی، قاهره [بی تا].

۱۸. شیخ صدوق، حسین بن علی بن بابویه قمی، الخصال، [بی نا، بی جا، بی تا].

۱۹. ، الهدایه، [بی نا، بی جا، بی تا].

۲۰. صید الفوائد: http://saaid.net

۲۱. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، العروهالوثقی، المکتبهالعلمیهالاسلامیه، تهران [بی تا].

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ اول: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۱۷ق.

۲. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، حمدی عبدالمجید السلفی، مکتبه ابن تیمیه، قاهره، بی تا.

۳. طبرسی، امین الاسلام فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، چاپ اول: مؤسسه آل البیت الاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۷ق.

۴. طحاوی، ابی جعفر، متن العقیده الطحاویه، چاپ اول: دار ابن حزم، بیروت، ۱۴۱۶ق.

۵. عاصمی النجدی الحنبلی، عبدالرحمن بن محمدبن قاسم، الدررالسنیه فی الاجوبه النجدیهٔ، مجموعه رسائل و مسائل علماء نجد الاعلام من عصر شیخ محمدبن عبدالوهاب الی عصرنا هذا، چاپ ششم، [بی نا، بی جا، بی تا].

۶. عبدالباقی، محمد فواد، معجم المفهرس لالفاظ القرآن، [بی نا، بی جا، بی تا].

۷. عبداللطیف، عبدالعزیزبن محمدبن علی، دعاوی المناوئین لدعوهٔ الشیخ محمدبن عبدالوهاب عرض و نقض، دارالطیبه، ریاض ۱۴۰۹ق.

۸. عثیمین، محمدبن صالح، القول المفید علی کتاب التوحید، تحقیق سلیمان بن عبدالله بن حمود اباالخیل و خالدبن علی بن محمد المشیقح، دارالعاصمه، [بی جا، بی تا].

۹. علم الهدی، علی بن حسین سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، جامعه ی مدرسین، قم [بی تا].

ص:۱۴۲

۱۰. علیزاده موسوی، سید مهدی، بیداری اسلامی، حوزه نمایندگی ولی فقیه در حج و زیارت، ویراست دوم، ۱۳۹۰.

۱۱. عیاض یحصبی، ابی الفضل، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، تحقیق احمدبن محمد شمنی، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۳۹۹ق.

۱۲. فاضل مقداد، ابن عبدالله، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، قم ۱۴۰۵ق [بی نا].

۱۳. فرحان مالکی، حسن، داعیه و لیس نبیا، چاپ اول: دار الرازی، اردن ۱۴۲۵.

۱۴. فوزان، صالح، التوحید، [بی جا، بی نا، بی تا].

۱۵. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، القاموس المحیط، چاپ نهم: مؤسسه الرساله، بیروت ۱۴۲۶ق.

۱۶. قاری، علی بن سلطان، مرقاهالمفاتیح شرح مشکاهالمصابیح، تحقیق جمال عیتانی، چاپ اول: دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۲۲.

۱۷. قاسمی، محمد جمال الدین ، منح الروض الازهر فی شرح الفقه الاکبر، تحقیق وهبی سلیمان غاوجی، چاپ اول: دارالبشائر الاسلامیه، بیروت ۱۴۱۹ق.

۱۸. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول الکافی، چاپ اول: منشورات الفجر، بیروت ۱۴۲۸ق.

۱۹. ماتریدی، ابومنصور، التوحید، تحقیق بکر طوبال و محمد آروشی، دار صادر، بیروت [بی تا].

۲۰. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمهالاطهار، چاپ سوم: دارالاحیاءالتراث العربی، بیروت ۱۴۰۳.

۱. محمد بن عبدالوهاب، الرد علی الرافضه، تحقیق ابوبکر عبدالرزاق بن صالح، دارالاثار، صنعا ۲۰۰۶م.

۲. ، کشف الشبهات، تحقیق یاسر برهانی، طلعت مرزوق، اسکندریه، دارالایمان للطبع والنشر والتوزیع، [بی تا].

۳. مشعبی، عبدالمجید بن سالم، منهج ابن تیمیه فی مساله التکفیر، چاپ اول: اضواء السلف، عربستان ۱۴۱۸ق.

۴. مفید، محمدبن نعمان، عوائل المقالات، [بی نا، بی جا، بی تا].

۵. مقدسی، تقی الدین عبدالغنی، محنه الامام احمدبن حنبل، تحقیق عبدالله بن عبد المحسن ترکی، هجر للطباعه و النشر و التوزیع و الاعلان، ۱۴۰۷ق [بی جا].

۶. مقری، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، المطبعه الامیریه، قاهره ۱۹۲۲.

۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ اول: دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۴ش.

۸. ناصرالدین البانی: http://www.alalbany.net

ص:۱۴۳

۹. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، چاپ چهارم: خانه ی خورشید، تهران ۱۳۷۳ش.

۱۰. نسائی، ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب ابی علی، تفسیر النسائی، چاپ اول: مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت، ۱۴۱۰ق.

۱۱. نسائی، ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب ابی علی، المجتبی من السنن سنن نسائی، بیت الافکار الدولیه، اردن، [بی تا].

۱۲. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت [بی جا، بی تا].

۱۳. نووی، یحیی بن شرف، المنهاج شرح الصحیح مسلم، چاپ دوم: مؤسسه القرطبی، ۱۴۱۴ق.

۱۴. نیشابوری قشیری، ابی الحسین مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، تحقیق محمد فواد عبدالباقی، چاپ اول: دارالحدیث، قاهره، ۱۴۱۲ق.

سایت ها

۱. یوتیوب: http://youtube.com

۲. النوادر الاسلامیه: http://www.sohari.com

۳. الأسهم القطریه: http://qatarshares.com/vb/index.php

۴. عبدالله بن عبدالرحمن جبرین: http://ibnjebreen.com

۵. دکتر سفر الحوالی: http://www.alhawali.com

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی
۵.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:
۱.JAVA
۲.ANDROID
۳.EPUB
۴.CHM
۵.PDF
۶.HTML
۷.CHM
۸.GHB
و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
۱.ANDROID
۲.IOS
۳.WINDOWS PHONE
۴.WINDOWS
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹